
۱۳۹۶۱





١

تعالی بنده که این رساله ایست مسمی به
بدایع الانشا مشتمل بر بعضی واردات
سوالی و جوابی که جهت فرزند عزیز
غرة العین رفیع الدین حسین طال عمره
و سایر طالبان در خیر عبارت و قید
کتابت می آید رباعیه این نامه که در دست
فن انشا انتظام کرده خردش بدایع
الانشا نام تکرار کنی چو نام [illegible]
[illegible] بستان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] این فن را بیمنیت مشاهده و
برکت مطالعه اش نفعی کامل و حظی شامل
حاصل میسر گردد والله ولی الرشاد و
منه المبدا والیه المعاد مقدمه بباید
دانست که فن انشا منقسم میشود بدو



قسم یکی توقیعات که مضامین آن منـ...
بر امثله واحکام سلاطین وحکام ...
ودیگری محاورات که تراکیب آن موا...
صور مکاتیب است ومفاوضات ...
منقسم می شود بسه قسم ازبرای انکـ...
ازان نیست که رتبه مکتوب الیه از...
کاتب بلند تر است یا فروتر یا مسـ...
است اگر بلند ترست مرافعات گو...

مراسلات و... [illegible] ...
منقسم می شود بخطابی وجوابی و...
سلاطین بطبقه اعلی از سلاطین نو...
افتاب عالمتاب دولت قاهره...
جهان افروز سلطنت باهره نو...
شهریاری غره ناصیه کامکاری...



۲

طلوع انوار امن وامان وسیله وفود
اثار عدل واحسان معاذ اعاظم سلاطین
ملاذ اکارم خواقین سلطان سلاطین
مشرقین برهان خواقین خافقین دارا
جمشید فر فریدون خورشید منظر خسرو
[illegible] جاه محمد همایون پادشاه ازمشا رق
اقبال ومطلع [illegible] مشارق [illegible]
وکوکب خلافت وایالت از افق [illegible]
[illegible] ساطع ولامع مخلص واضح
[illegible]عتقاد که در لوازم قواعد اخلاص و
مراسم معاقد اختصاص دقیقه نامرعی
نمی گذارد دعای که اثمار انوار محبت واز
دیاد مواد مودت ازان مستفاد باشد
[illegible] منیر میکرد اند ودوام ایام
سلطنت [illegible] شهریاری وخلود عهود

خلافت وجهانداری را از درگاه مجیب
الدعوات استدعا می نماید امارت اجابت
بر صحایف این دعا وانح ولایح باد ثالث
محرم الحرام فاضت برکاته علی الانام از
دار السلطنة هرات صینت عن تطرق
الآفات با بلاغ این صحیفه اقدام نمود عنان
کلام از صوب اطناب معطوف ساخته
دعای دولت را اهم مهمات میداند سرا
پردهٔ عظمت بذروهٔ سماک و قبهٔ افلاک
برافراخته باد و اسباب جهانداری بفیض
فضل حضرت باری ساخته و پرداخته باد

سلاطین در جواب طبقهٔ اعلی از سلاطین نوشته

صدر الکتاب صحیفهٔ سلطنت و کامکاری
و فصل الخطاب جریدهٔ خلافت و نامداری
که از منشیان بارگاه سپهر اشتباه سکندر

مسیر

مسیر کیخسرو سریر طراز کسوت سلطنت و
فرمان روایی نگین خاتم عظمت و کشور
کشایی قطب فلک سلطنت غرا مرکز دایرهٔ
خلافت علیا ناصر عباد عامر بلاد کهف
الثقلین امان الخافقین شرف صدور
یافته بود از افق عاطفت و تتق مکرمت
روی نمود هر لفظی از آن چون زمان صباح
متضمن طلوع آفتاب معالی و هر حرفی چون
نسیم سحر متکفل هبوب راحت و کامرانی
الطافی که از آن مورد اعطاف ظهور یافته
بود بالوف ادعیه و صنوف اثنیه مقابل
افتاد توقع آنکه بهمین دستور نسیان
حقوق مودت را جایز ندارند و بارسال
صحایف تلطف رهین منت گردانند
سابع شهر صفر ختم والظفر از قبة الاسلام

بلخ حفظ الله برکاتها عن السلخ سمت انها
یافت ترک اقدام برابرام عتبه ادب و
احترام میداند عرصه جهان بنفحات عنایات
پادشاهانه معطر باد و اکناف گیتی بلمعات
انظار خسروانه مزین و منور سلاطین
بطبقه اوسط از سلاطین نویسند
ظلال فر سلطنت همایون و یمن معدلت
روز افزون صاحب قران اعظم زبده
سلاطین عرب و عجم قوت بازوی مسلمانی
فروغ دیده جهانبانی رابطه امن بلاد
واسطه امان عباد ناصب رایات سلطنت
رافع اعلام خلافت بر مفارق عالمیان
پاینده باد و آفتاب عظمت و جلال از
مطلع دولت بی زوال تابنده محب
مخلص که خزینه سینه بی کینه را بجواهر

زواهر

زواهر ثنا گستری مشحون دارد و صفحات
اوراق ایام و لیالی را بارقام ادعیه مزید
اسباب عظمت و کامرانی مقرون دعایی
که نسایم اخلاصش روضه جان طراوت
بخشد و ثنایی که شمایم اختصاصش ازهار
حدیقه دل را نضارت دهد انهای رای
انور می گرداند و دوام دولت قاهره
را که طراوت ریاض مملکت بدان منوط
است و نظام امور دین و مهام ملت
برکت آن مربوط و مضبوط از حضرت
فیاض علی الاطلاق بالعشی والاشراق
مستدعی می باشد کسوت حال این مقصود
بطراز اعزاز فاستجبناله مطرز و معزز
باد آخر ربیع الاول کرمه الله عز وجل از
مشهد مقدسه رضویه علی نبینا و علی ساکنها

السلام والتحیة صورت ارسال پذیرفت
اختتام کلام بر دعای دولت و مزید حشمت
اولی وانسب می شناسد رایات ظفر نگار
نصرت شعار تا نفخ صور منصور باد و
آیات جهانبانی بر صحایف ادوار و اوراق
روزگار تا هنگام نشور منشور سلاطین
در جواب طبقهٔ اوسط از سلاطین نویسند
خطاب شریف و کتاب لطیف خسرو فلک
اقتدار سایهٔ عاطفت حضرت پرورد کار
تاج بخش عالم آرای عدو بند قلعه کشای مزین
سریر سلطنت اعلیا مروج قواعد شریعت
غرا حارس حوزهٔ انام حامی بیضهٔ اسلام
که این محب را بشرف آن سرافراز نموده
بودند مقترن بصفای مودت و مشتمل
بر کمال محبت غرر و وداد ارزانی داشت

بطلوع

بطلوع آن آفتاب دولت که از مشرق
اقبال برآید و بظهور آن نهال اجلال
که بچمن افضال در بر آمد گلزار امانی و آمال
تازه شد و ازهار حدایق عز و جلال
بحد اندازه گشت اضعاف مضاعفهٔ
آن صنوف دعواتی که خواطر و افهام انام
بر ایراد مثل آن اقدام نموده باشد و
انامل افاضل ایام بمفاتیح تصویرات
ارقام ابواب تحریر آنرا نگشوده در حیز
ابلاغ و ارسال می آرد و انتظام قاعدهٔ
خلافت و ارتساع عرصهٔ سلطنت از
حضرت عزت عز و شانه استدعا می نماید
بیت برین دعا سزد ار حاملان عرش
برین کنند بهر صلاح جهانیان آمین
اوایل شهر ربیع الثانی ختم بنیل الامال

والامانی از بلده بخارا لازال معدن الفضلاء
وموطن العلماء رقم تبلیغ یافت بمزید
ابرام مصدع نمی کردد ظلال سلطنت
ممدود وموید باد وبساط خلافت
مبسوط ومخلد باد سلاطین بطبقه
ادنی از سلاطین نویسنده
اسباب عظمت وجهانداری واثار
ابهت وبختیاری جمشید ممالک آرای
خورشید روشن رای آسمان کافه انام
مرکز دایره اوامر واحکام جامع افانین
سلطنت ضابط قوانین خلافت روز
بروز در تزاید باد وکوکب اقبال جا
ودانی واجلال دوجهانی ساعت به
ساعت در ترقی وتصاعد محب صادق
که پیوسته وظایف عوارف اخلاص و

لوازم

لوازم مراسم اختصاص را مرعی میدارد
نفحات نسیم اخلاص وفوحات شمیم
اختصاص مقرون برورابت دعوات
ومشحون بمیامن تحیات ارسال می نماید
ودوام دولت روز افزون که مصالح
کلی ومنافع اصلی درضمن آن مندرجست
از حضرت واهب العطیات مستدعی
می باشد آخر جید الاول افاض الله
برکاته علی اهل العلم والعمل از محروسه
کابل حفظها الله تعالی عن التزلزل سمت
ارسال یافت زیادت اطالت موجب
ملالت ضمیر منیر می شود اعلام سلطنت
ورایات عدالت عالم ارا در ظلال
خافقین مرتفع باد وخورشید عظمت
بی زوال از مشرق دولت واقبال طالع

ولامع سلاطین در جواب طبقهٔ
ادنی از سلاطین نویسند لطایف عواطف محبت
انگیز و مراسم مراحم صداقت آمیز سلطان
اعظم مالک رقاب امم صاعد مصاعد
ابهت عارج معارج ایالت مهر سپهر
بختیاری ماه آسمان شهریاری مقرون
بلطف عبارت و مشحون بحسن استعارت
ظهور یافته از مطالعهٔ آن انشراح صدر
بدرجهٔ اقصی رسید و ارتیاح دوح بذروه
اعلی پیوست و چون منطوقش ناطق
بانتظام امور مملکت و اتساق مهام
معدلت بود در لطایف حمد باری
افزود و اواسط شهر شعبان بکرمه
الله بالامن والامان از خطه بغداد لازال
موطنا لاهل الرشاد صورت انهاپذیرفت

از طریق

از طریق اکثار عدول نموده بمنهج دعا متوجه
می گردد لوای دولت قاهره بطراز
نصر من الله مطرز و مزین باد و درگاه
عالمپناه ملجا و ملاذ عالمیان و مقر و معین

اولاد سلاطین بسلاطین نویسند

عرضداشت بندهٔ کمترین که حلقهٔ بندگی
در گوش و غاشیهٔ عبودیت بر دوش
دارد بعد از تقدیم شرایط عبودیت و
استدعای استعلای مراتب ارکان دولت
انکه حکایتی که اصحاب تخلیط در باب
فلان بمسامع علیه رسانیده اند بهتان
محض و کذب صریح است و اگر فی المثل
بحکم اعتمادی که بر وفور حلم و کرم نواب
کامیاب هست خطایی واقع شده باشد
بعفو و عاطفت امیدوارست عاشر

شهر محرم عمت برکاته بین الانام از محولات
لازالت محروسة عن الآفات صورت
عرض یافت زیادت جرأت حد بندگان
نیست سراپردهٔ سلطنت و سرادق
عظمت بر قمهٔ کیوان و ذروهٔ فرقدان
برافراشته باد. **اولاد سلاطین در جواب**
سلاطین نویسند عرضه داشت بندهٔ کمینه
که رایات بندگی در میدان اطاعت بر
افراشته و آیات عبودیت بر صحیفهٔ
دل و جان نگاشته آنکه عالی فرمان لازم
الاذعان که از دیوانخانهٔ دولت بحکم تعز
من تشاء نامزد این بندهٔ شده بود از
منظر اقبال و مطلع افضال طلوع نمود
صنوف عنایت و ذره پروری را که
در ضمن آن مندرج بود با سایر بنده

نوازی انضمام داده در وظایف دعای
دوام دولت افزود و بر انتظام جهان
بانی که فحوای آن ثانی سبع مثانی بآن
ناطق بود مراسم شکرگذاری بتقدیم
رسانید والحمد ادا. ایما خامس شهر صفر
ختم بالخیر والظفر از ولایت نصفت
خصلت با نوار الشرف سمت عرض پذیرفت
زیادت خود را مرتبه جسارت نمیداند
اشعهٔ رایات آسمان فرسا و لمعات الویهٔ
سپهر آسا ابدالدهر لایح و لامع باد **هم**
اولاد سلاطین بسلاطین نویسند
عرضه داشت کمترین بندگان که داغ بند
گی بر جبین جان و سمت عبودیت بر
ناصیهٔ جنان دارد بعد از تقبیل زمین
عبودیت استدعای دوام ایام سلطنت

وخلافت انکه احوال فلانرا اصحاب غرض
الذی فی قلوبهم مرض بنوعی نامرضی نه بر
منوال صدق واقع بمسامع علیه رسانیده
اند واکنون با وجود آن باذیال استشفاع
اعتصام نموده واین بنده را شفیع کردانیده
اکر بنظر عفو وعاطفت منظور کردد
غایت عنایت خواهد بود اول ربیع
الآخر بمت افادته وعمت افاضته از
بلدهٔ قزوین لازالت موطنة لاهل
التمکین رقم عرض یافت زیادت قدم
جسارت بر بساط انبساط نمی دهد
امداد فتح الهی جواشی درکاه سلطنت
پناهی متصل ومقرون باد اولاد سلاطین
درجواب سلاطین نویسند ه
عرضه داشت بندهٔ درکاه که در مناهج

بندکی

بندکی بفتراک دولت قاهره اعتصام نموده
ومراصد عبودیت را باقدام انقیاد
پیموده بنواب کامیاب حضرت اعلی انکه
توقیع رفیع وحکم جهان مطاع عالم مطیع
که از منشیان بارکاه سپهر اشتباه
سمت صدور یافته بود نزول اقبال
وحلول اجلال فرموده از مطالعهٔ
آن توقیع وقیع وطغرای رفیع بر معنی
اذا رایت نعیما وملکا کبیرا اطلاع یافت
وانواع مراحم را که در مطاوی آن اندراج
یافته بود بدعاکویی دولت ابد پیوند
مقابل ساخته بر علو درجه خلافت و
سمو مرتبهٔ عدل ورافت سجدات شکر
مودی کردانید والحمد لله حمدا لا انقضاء
له آخر ربیع الاول عمت افاضته وبمت

افادته از ولایت جلم لازالت مأمنة
لکرام الانام صورت عرض پذیرفت
بمزید املال نمودن مناسب بندکان
نیست کوکب خلافت واختر ابهت
از سپهر فتح ونصرت شارق وطالع باد

هم اولاد سلاطین بسلاطین نویسند

عرضه داشت بنده کمینه که معاقد
خدمتکاری وقواعد فرمان برداری
را بمزید استحکام منضم ومعترن ساخته
بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت و
تقدیم شرایط عبودیت آنکه فلان
بواسطهٔ کید حساد وحسد اضداد
بسهوی که نفوس بشر را از ان چاره
نیست مؤاخذ کشته بعد عنایت حضرت
الوهیت وعفو وصفح آنحضرت

ملاذ

ملاذ ومعاذی ندارد اکر بعین عاطفت
ملحوظ کردد بدیع نخواهد بود اول
حمید الاخر ثمت خیراته وعمت برکاته
از ولایت خواف خفت بمیامن الالطاف
سمت عرض یافت زیادت جرأت حد
خود نمیداند رایات سلطنت وخلافت
بطراز دوام مطرز باد اولاد سلاطین

در جواب سلاطین نویسند

عرضه داشت بندهٔ کمترین که در مواقف
بندکی وعبودیت ولوازم انکسار
واطاعت است آنکه مثال خورشید
شعاع وطغرای سپهر ارتفاع که نامزد
این بنده شده بود از روزن اقبال
بر موجب امانی وآمال جمال جهان
آرای نمود باز ازمراحم خسروانه و

عواطف پادشاهانه رواتب دعای
عهود سلطنت و نظام عقود عظمت و
ابهت مرتب ساخت وچون از مطاوی
آن صورت انتظام مهام و نفاذ اوامر
و احکام در آئینه ادراک ارتسام یافت
زبان بوظایف حمد کشاد والحمد لله
حمداً کثیراً آخر حمیداً لاول کرمه الله
عزوجل از ولایت قهستان حفت
بالامن والامان رقم عرض پذیرفت
بزواید املال نمودن حد بندگان
نیست اعلام سلطنت عزا و رایات
عدالت عالم آرا در اطراف خافقین
مرتفع باد اولاد ملوک بطبقه اعلی ان
اولاد ملوکنه تو بسند موائد تأییدات ربانی
و میامن توفیقات سبحانی بایام دولت

شاهزاده جهان مظهر انوار عدل و احسان
نوردیده سلطنت کبری چراغ دوده
خلافت عظمی گوهر درج جهانبانی
اختر برج صاحبقرانی مزین سریر
سلطنت قاهره مروج قواعد شریعت
باهره ناشر الویه عدالت و ایالت باسط
بساط ابهت و جلالت مقارن فتح تا
وانوار فتوحات غیبی و آثار فیوضات
لاریبی برایات ظفر نگار نصرت
شعار متصل و مقترن مخلص هوا
خواه که رایات اخلاص در فضای محبت
برافراشته و آیات اختصاص بر صحیفه
مودت نگاشته دعایی که لمعات انوارش
بصایر اولی الابصار را منور دارد و
ثنای که ازهار شمامات ارواح ذوی

الاقتدار را معطر سازد مبلغ سلام سدا دو
از حضرت مفتح الابواب تعالت آسماؤه
و توالت نعماؤه ارتقای معارج کا
مرانی و اعتلای مدارج شادمانی
استدعای نماید والله بلطفه مجیب
الدعوات طی بساط مباسطت اولی
وانسب و بطریق ادب اقرب می
نماید آفتاب عظمت و شهریاری
از افق شوکت و جهانداری تابنده
و پاینده باد اولاد ملوک در جواب طبقه
اعلی از اولاد ملوک مظهر مواد سرور و شاد
مانی و مورد ورود آمال و امانی که
عبارتست از مخاطبهٔ شاه ۲ مانی صاحب زاده م
قران واضع قوانین بر و احسان مظهر
انوار دولت قاهره مظهر آثار ملت

باهره

باهره والی اماجد مشرقین حاکم اعاظم
خافقین در دریای سلطنت و خلافت
دری آسمان عاطفت و رافت گوهر
صدف ابهت و شهریاری منظور
منظر عنایت حضرت باری چون فیض
ملهم در ساعتی که بمیامن انظار سعود
مقرون و متصل بود از جمله دولت روی
نمود و چون از انشراق صحیفهٔ نامی نسیم
دوام اقبال می وزید و از طی آن کتاب
گرامی شمیم استقامت احوال می دمید
وظایف حمد ربانی و راتب شکر سبحانی
موظف و مرتب گشت و الحمد لله
حق حمده ملاحظه املال نموده قواعد
اقتصار را تمهید میدهد کوکب جهان
افروز سلطنت از افق اقبال و دولت

طالع و لامع باد اولاد ملوک بطبقهٔ اوسط
از اولاد ملوک حریم سدهٔ سدره منزلت
سپهر مرتبت شاهزادهٔ انام اعتضاد
حکام ایام نور عین سلطنت و خلافت
عین نور ابهت و عظمت خلاصهٔ ملوک
روزگار نقاوهٔ سلطان نامدار گوهر
درج جهانبانی اختر برج صاحب قرانی
مستقر آثار سلطنت و جهانبانی و مهبط
انوار عظمت و گیتی ستانی باو محبت
صادق که دواعی آثار و جواذب
انوار فواید مخالصت و عواید مصادقت
را مستظهر و معتضد ست دعایی که
غبار شوایب بر ادیال اجلال آن ننشیند
و ثنایی که رخسار نور بخش آن را جز
دیدهٔ اولی الابصار نه بیند سمت ابلاغ

میدهد

میدهد و جراید اوقات و صحایف آنات
را بنشر علو مراتب و شرح سمو مناقب
مزین و موشح داشته از وهاب الاطلاق
جل ذکره تمهید قواعد جاه و جلال و تشیید
مبانی عزت و اقبال مسألت مینماید
بشرف نجاح و سعادت اجابت مقترن
باد مراسم ادب را التزام کرده بساط
انبساط را مطوی میسازد اعلام سلطنت
و رایات خلافت ابدا مرتفع باد
اولاد ملوک در جواب طبقهٔ اوسط از
اولاد ملوک صحیفهٔ مسرت و بهجت و تذکرهٔ
مودت و محبت که از منشیان شاهزاده
جمشید جاه فریدون دستگاه گوهر
دریای سلطنت و خلافت اختر آسمان
عاطفت و رافت سلطان عادل عالی

خاقان کامل والی حامی حوزهٔ دین و ملت
قامع قواعد ظلم و بدعت نامزد این
هواخواه شده بود ع چو آفتاب که از
مشرق جلال بر آید در احسن زمان
و ایمن اوان نزول اکرام و احسان
ارزانی داشت عقود معانی که در سلک
آن الفاظ و عبارات منتظم و رقوم
معالی که در طی آن کلمات تامات مندرج
و مرتسم بود و درود شد و امر اسم اعزاز
و تکریم و مواجب اجلال و تعظیم به
تقدیم رسانید و بر دوام اقبال و
حصول آمال که از مضمون آن صحیفه
جلال استفاده نمود مستدعی مراسم
حمد و لوازم شکر گشت زیادت اکثار
سبب ملال خاطر عاطر میداند ابیات

کشور

کشورگشایی و اثار فرمان روایی بر
اوراق جراید روزگار موید و مخلد
باد اولاد ملوک بطبقه ادنی از اولاد ملوک
نویسند سایهٔ رافت و عاطفت شاهزاده
سلیمان سریر آصف تدبیر انوار سلطنت
باهره مظهرهٔ اثار ملت زاهره واضع
میزان عدل و انصاف قامع بنیاد ظلم
و اعتساف بر مفارق کافهٔ انام الی یوم
القیام پاینده باد محب صادق سو
انکه جز دولتت نمی جوید ۰ وانکه جز مدحت
نمی گوید ۰ دعایی که از ورود آن ارباب
قلوب را انشراح افزاید و ثنایی که
از صدور آن اصحاب عیوب را ارتیاح
روی نماید صورت ارسال میدهد
و از لطف نامتناهی حضرت الهی استدعا

می نماید که لحظه بلحظه آثار سلطنت و
انوار عظمت بر صفحات ایام دولت ظاهر
و باهر کردد ع دعا از من و از خداوند
اجابت ۰ ابرام از حد کذرانیدن علامت
بی ادبی است اقطار جهان بنفایح عنایات
خسروانه و روایح حمایات پادشاهانه
مطیب و معطر باد اولاد ملوک در جواب
طبقهٔ ادنی از اولاد ملوک نویسند
لطف تفقد و نوازش که از شاهزادهٔ
خورشید شوکت ناهید بهجت خلاصهٔ
ابنای خواقین زبدهٔ اولاد ملوک و
سلاطین حافظ اقطار زمین ناصر
انصار دین نامزد این محب صادق کشته
بود بر مثال نسیم بهاری عطرآمیز و
بر منوال نافهٔ تتاری دلاویز رسید
منظو

منظومات آن مخاطبهٔ روح پرور مانند
جمال دلبران طرب افزای و منشورات
آن مکاتبهٔ روح کستر چون حال عاشقان
انکشت نمای باقدام اکرام آن وسیلهٔ
افتخار و ذریعهٔ احترام را مستقبل و
متلقی کشت و چون صورت استقامت
احوال و انتظام اسباب دولت و اقبال
از صفحهٔ آن صحیفه ظاهر و باهر بود
با نواع شکرکذاری و اصناف سپاس
داری اقدام نمود المناب موجب
سامت و ابرام شمر عزامت است
سایهٔ چتر همایون بر مفارق ساکنان
ربع مسکون مبسوط و ممدود باد
سایر ملوک و اولاد ملوک نویسند
عرضه داشت بندهٔ کمترین که در مواقف

خاکبوسی وضراعت ملازم لوازم انکساد
واطاعت بعد ان تقدیم دواتب عبودیت
واستدعای دوام عهود سلطنت انکه بکرات
ومرات عزیمت اتصال بدولت و
استظلال بظلال عنایت وعاطفت مصمم
کردا بنده اما تزاحم امواج حوادث و
تراکم افواج وقایع این آرزو را درکام
جان می شکند ودل رنجور را از وصول
بآن مطلوب محروم ومهجور می کرداند
سه من درین تقصیر معذورم که چون
دونکاره از سر کوی تو دورم میکند
بی اختیاره زیادت ازین جرأت
حد خود نبینداند ایات کشورکشایی و
آثار فرمان روایی براوراق جراید
روزکار مرقوم باد سایر درجواب

ملوک

ملوک واولاد ملوک عرضه داشت بنده دولت
خواه که منطقه حق کذاری برمیان اطاعت
وخدمتکاری بسته و ورود امتثال عالیه
را ازدوی فرمان برداری برشارع انتظار
نشسته بنواب کامیاب حضرت اعلی
و در عرضه داشت باولاد ملوک حضرت
عالی نویسند انکه طغرای عالم آرای توقیع
کشورکشای ع چون مهر که از مطلع اقبال
برآیده دراشرف ساعات والطف
اوقات حلول اجلال فرمود وچون
نحوای آن طغرای غرا مخبر از ظهور
آثار کامکاری وسنوح انوار نامداری
بود سپاسداری حضرت باری را
التزام نمود بسط بساط انبساط ترکاخ
میداند آفتاب سلطنت واجلال از سمت

وصمت و زوال در ضبط و حمایت حضرت
باری باد هم سایر ملوک و اولاد ملوک
نویسند عرضه داشت بندهٔ دولتخواه
که روی نیاز بر زمین حق گذاری نهاده
و بقدم اخلاص در موقف خدمتکاری
ایستاده بعد از تقدیم مراسم عبودیت
و وظایف ضراعت و استکانت آنکه
هرچند بواسطهٔ حوادث روزگار و
انقلاب ازمنه و ادوار از عتبهٔ علیه
بسمت حرمان موسوم شده اما در طی
مناجات سحرگاهی از حضرت الهی استدعا
می نماید که لحظه بلحظه آثار سلطنت تازه
و انوار عظمت بی اندازه بر صفحات
ایام دولت خجسته فرجام ظاهر و باهر
گردد ع و برین دعا امیدوارم که گردد مستجاب

زیاد

زیادة جسارت رتبهٔ خود نمیداند اسباب
عظمت و اثار ابهت روز بروز در تزاید
باد سایر در جواب ملوک و اولاد
ملوک نویسند عرضه داشت بندهٔ کمینه که
صحیفه دلرا بر قوم دعای خلود دولت
و دوام عهود سلطنت مرقوم دارد
آنکه منشور وافر السرور و توقیع ظاهر
النور که نامزد این بنده شده بود از
مطلع مراحم خسروانه و عواطف پاد
شاهانه طلوع نمود و از ورود آن طغرای
عالم آرای مقالید حصول مرادات و
مفاتیح کنوز سعادات بکف آرزو و
قبضهٔ امید در آمد بهر حرفی از حروف
آن عالیخطاب و بهر کلمهٔ از کلمات آن همایون
کتاب هزار دعا و ثنا عرض میکند و

سمکی همت متوجه آن میدارد که عنقریب
در سلک بندکان عتبهٔ دولت منتظم کردد
سو شمهٔ افلاک باد قدر ترا زیر جرخ ٥
ابلق ایام باد حکم ترا زیر زین ٥ در همه حالت
ظفر باد قرین و رفیق ٥ در همه کارت خدا
باد نصیر و معین ٥ هم سایر بملوک و اولاد
ملوک نویسند عرضه داشت بندهٔ کمینه
که بر جادهٔ عبودیت و شارع ضراعت
راسخ دم و ثابت قدم است انکه جون
ادای وظایف شکر جاذب مزید نعم
و محرک دواعی کرم است لاجرم برعنا
یتهای تازه و نوازشهای بی اندازه
که نسبت باین حقیر ظهور میرسد بوفات
سپاسداری و وظایف حق کذاری
بتقدیم میرساند و از حضرت عزت

تقدست

تقدست ذاته و تنزهت صفاته مسألت
مینماید که سایر معمورهٔ اسلام در حوزهٔ
تسخیر و قبضهٔ اقتدار استقرار یابد
وهو ولی الاجابة ومنه المنة والاتجابة
بز واید املال نمودن رتبهٔ بندکان
بنست کوکبهٔ خلافت و دبدبهٔ ابهت
از سپهر فتح و نصرت شارق و طالع باد
سایر در جواب ملوک و اولاد ملوک نویسند
عرضه داشت بندهٔ دعاکوی که رایات
بندکی در میدان اخلاص برافراشته
و آیات عبودیات بر صفحهٔ دل نکاشته
عودیت بدل
انکه توقیع جهان مطالع عالم مطیع که نامزد
این کمینه شده بود کروضة عیونها جاریة
وجنة قطوفها دانیة نزول اقبال و
حلول اجلال فرمود قدوم آن مفاوضة

اعلی و مقدم آن مخاطبه معلی را بلب ادب
مقبل و ملثوم ساخت و چون منطوق
آن مثال همایون ناطق با نتظام امور
مملکت و اتساق مهام و معدلت بود
در وظایف حمد باری افزود زیادت
اطالت شرط ادب نمی شناسد ه
تا صبح نوعروس زمرد حجاب را ه هر روز
جلوه از شق خاوران دهد ه بادا عروس
بخت ترا زینتی که چرخ ه هر ساعتش بروی
نما صد جهان دهد خواتین ملوک بطبقه
اعلی از خواتین ملوک نویسند ه
مهد اعلی و سده اعلای حضرت ملکه عظمی
اشعه لمعات دولت کبری نادره ادوار
فلکیه بارقه انوار ملکیه سریر آرای بارگاه
عصمت زینت افزای تختگاه عفت نقاوه

ملکات عالم خلاصه بنات جواد آدم زبده
مجد سلطنت و شهریاری زبیده حجره
مکرمت و بختیاری ابدا سریر سلطنت و
مسند کامکاری و عظمت باد مخلص صادق
که در مقام اخلاص مقیم و بر جاده هواداری
مستقیم است دعواتی که دقوم خلت از
خلال سطور آن باهر و حروف محبت از
مطاوی آن واضح و ظاهر باشد سمت ابلاغ
میدهد و نقوش استدعای دوام جاه
و جلال و خلود عزت و اقبال بخامه
نیاز بر صفحات روزگار می نگارد و بشرف
اجابت و وقوع استجابت مشرف باد
مترصد و مترقب است که بتواتر مخاطبات
و ترادف مراسلات بنای مودت را
مؤکد سازند بنواید انبساط می نماید

س دیده مشعله داران سپستان سپهر
روشن از شعشعهٔ شمع سپستان تو باد
خواتین ملوک در جواب طبقه اعلی از خوا
تین ملوک نویسند صبا بهمدم بوی جانان رسید
بدلخستگان از دمش جان رسید کتاب
نامی و خطاب گرامی حضرت ملکهٔ سلطنت
پناه عفت دستگاه بانوی عرصهٔ جهان
بلقیس تختگاه عاطفت و احسان نقاوه
اکادم سلاطین نتیجهٔ اعاظم خواقین مهر
سپهر عصمت و ایالت ماه آسمان عفت
و جلالت بارقهٔ لوامع دولت ابدیه
لامعهٔ بوارق سلطنت سرمدیه دوان
بخش چون آب زندگانی و دلاویز چون
لذت کامرانی در بهترین آنی و خوشترین
زمانی بظهور پیوست بازاء هر حرفی

ازان

ازان وظایف محبت و وداد و رواتب
مودت و اتحاد بموقف تبلیغ میرسانند
و مترصد می باشد که بهمین دستور
پیوسته نهال مودت را که در چمن اخلاص
سبز شده از منبع مکاتیب شاد آب دارند
تا طراوت اوراق اتفاق برقرار بماند
ملاحظه املال نموده قواعد اقتصار را
تمهید میدهد س سایهٔ چتر تو و خورشید
رای روشنت برجهان پاینده و تابنده
بادا جاودان خواتین ملوک بطبقهٔ اوسط
از خواتین ملوک نویسند نویسند
سایهٔ چتر عرش سای حضرت ملکهٔ جهان
بانوی ممالک ایران و طوران نتیجهٔ مقدمات
سعادات مقدمهٔ نتایج کمالات نادرهٔ اعصار
خلاصهٔ دهور و ادوار بانیهٔ مبانی مجد و

احسان حامیهٔ اعاظم عهد واکارم زمان
پناه طوایف عالم وملاذ اکابر اولاد آدم
باد محبه صادق که انا صدق وصفا از صفحه
عقیدتش ظاهر وانوار مهر ووفا
از جبههٔ ارادتش لامع وباهر ست بر
اهدا تحیتی که از روایح فوایح صدورش
مشام دلها معطر واز لوامع طوالع و
رودش دیدهٔ جانها منور گردد مداومت
می نماید واز حضرت وهاب که بخشندهٔ
سعادات دوجهانی وبرارندهٔ مرادات
جاودانی است مزید جاه وحشمت و
دوام عصمت وعظمت می طلبد بشرف
اجابت مشرف وبعز اجابت معزز
باد منتظر نظرات روح پرور واشارات
روح گستر می باشد زیادت املال نوفت

همیشه

همیشه باد ز تأیید کردگار ترا ٥ سپهر
بنده واختر غلام وزهره ندیم

خواتین ملوک در جواب طبقهٔ اوسط از خواتین

بحمد الله که آن یار گرامی ٥ مرا از نامهٔ خود
ساخت نامی ٥ ملاطفهٔ مرغوب ومفاوضهٔ
مطلوب حضرت ملکهٔ عظمی مظهر آثار
ایالت کبری طراز کسوت دین ودولت
فروغ دیدهٔ ملک وملت بلقیس زمان
زبیدهٔ عهد واوان سرو بوستان
عصمت وشهریاری ماه آسمان عفت
وبختیاری چون طلعت مشتری دلگشا
وچون ناهید طرب افزای ٥ آمد و
گرد غم از سینهٔ بسکینه برفت ٥ وزنسیم
کلماتش گل اقبال شکفت ٥ ورودش
را وظایف اجلال واکرام ورعایت

بفتش

اعزاز و احترام مرتب داشته بلب
ادب مقبل ساخت و چون منطوق آن
مخزن اسرار و مطلع انوار از اتساق
امور دولت و اطراد رسوم رفعت
بحبر و مبنی بود مراسم حمد و لوازم شکر
بتقدیم رسانید زیادت مصدع نشد
باد ام صبح از کمر اختران چرخ ٥ چتر سپهر
پیکر خورشید سای تو خواتین ملوک به
طبقهٔ ادنی از خواتین ملوک نویسند
اشعهٔ رایات آسمان فرسای حضرت ملکهٔ
عصمت پناه ملکهٔ عفت دستگاه دیباجهٔ
نظام امور عالمیان سرمایهٔ امن و امان
منظور انظار عواطف ازلیه مخصوص
آثار مواهب ابدیه در میان طوایف
عالمیان تا منقرض زمان ممتد و مخلد
باد

باد بحبهٔ نیکوخواه که طبقات افلاک و
داد و اتحاد را بکواکب ثواقب اخلاص
و اعتقاد مزین دارد دعوات موفور
و تحیات نامحصور مستفاد از مواد
اعتقاد و مستخرج از مصادر وداد و
اتحاد مبلغ میدارد ٥ و انتظام مهام
جمداری را مستدعی می باشد بعز استجابت
باد مقرون ملتمس آنکه از کیفیت احوال
شرف اخبار ارزانی فرمایند تا مواد مسرت
از دیاد پذیرد زیادت اطناب نمی رود
رفعت قصر معالیت جنان باد که مرغ
نتواند که برو سایه کند غیر همای ٥
خواتین ملوک در جواب طبقهٔ ادنی از خواتین
صحیفهٔ شریف محتوی بر معانی لطیفه
که مرقوم رقم حضرت ملکهٔ روزگار

نادرهٔ اعصار و ادوار زبیدهٔ حجرهٔ
بختیاری زبدهٔ حجلهٔ شهریاری بانوی
زمان بلقیس عهد و اوان بود از روزنهٔ
افضال و دریچهٔ اقبال طلوع فرمود در
مورد آن کتاب کریم و خطاب عظیم دقیقهٔ
از دقایق تکریم و وظیفهٔ از وظایف تعظیم
نامرعی نگذاشت و بر دوام اقبال و حصول
امال که از مضمون آن صحیفهٔ جلال و نامهٔ
لازم الاجلال استفاده نمود مراسم حمد
و لوازم شکر باقامت رسانید زیادت
اسباب نوبت سریر عصمت بیامن
ذات مکرمت سمات آراسته باد

سپاس بخواتین ملوک نویسند

عرضه داشت بندهٔ کمترین که رایات
دولتخواهی در ساحت خدمتگاری

بر فراشته و آیات هواخواهی بر صحیفهٔ
خلوص نیت نگاشته بنواب حضرت
علیا خلد ملکها انکه چنان معلوم شد
که زمرهٔ اصحاب اغراض از جادهٔ
قویم انصاف انحراف و اعراض
نموده خلاف راستی حکایتی که هر
گز نبوده و کس نشنوده بموقف عرض
رسانیده اند و خاطر مبارک را بی مو
جبی از این کمینه متغیر کردانیده حقا که
هرگز انامل فکرت رقم این حال بر
صفحهٔ خیال این حقیر نکشیده و مثل
این صورتی مطلقا بخاطر نرسیده ع
و الله درین معنی گواه من ضمیر پاک تست ع
زیادت خود را مرتبهٔ جسارت نمیداند
سراپردهٔ سلطنت و عصمت و سرادق

عظمت وعفت تا منقرض زمان بر
افراشته باد پسایر در جواب خواتین
ملوک نویسند عرضداشت بندهٔ دولتخواه
بنواب حضرت علیا خلدت ایام سلطنتها
انکه لمعات اشعهٔ آفتاب عالیخطاب
معتکفان عتبهٔ سپهر ارتفاع که از
مطلع التفات وذره پروری طلوع
یافته بود بر صفحات حالات این حقیر
تافت وچون فحوای آن طغرای غرا مخبر
از ظهور آثار کامکاری و سنوح انوار
نامداری بود سپاس حضرت باری
را التزام نموده بزواید اهلال نمودن
مناسب بندگی نیست امداد فتح آلهی
بحواشی عتبهٔ عصمت پناهی متصل و
مقترن باد بم سایر خواتین ملوک نویسند

عرض

عرضداشت بندهٔ دعاگوی بعد از تقدیم
دعای خلود ایام سلطنت و دوام اسباب
عظمت و عصمت انکه حکم شده بود
که کیفیت حالات این حدود را عرضه
داشت نماید بندروهٔ عرض میرساند
که بحمد الله والمنة اشجار جویبار معدلت
از امطار رشحات احسان و افاضت
طراوت یافته و نهال گلزار نصفت
از قطرات باران مکرمت نضارت
پذیرفته سکنهٔ این ولایت در مهاد
امن و امان و متوطنان این دیار در
ظلال عدل واحسان بآسایش میگذرانند
زیادت جرأت نمودن ترک ادبست
سریر عصمت و متکاء عظمت جنود
و تری الملائکة من حول العرش محاط

و محفوف باد سایر در جواب خواتین
ملوک نویسند عرضه داشت بندهٔ کمینه بعد
از تقدیم دواتب حمد متکاری و وظایف
دعاگویی و فرمان برداری آنکه مثال بی
مثال لازم الامتثال ع تابنده چو زهره
و درخشنده چو ماه ه در اشرف اوقات
و ایمن ساعات نزول اجلال فرمود
و بر علو درجهٔ سلطنت و سمو مرتبهٔ
عظمت و عصمت که مضمون خطاب
همایون از آن مبنی بود سجدات شکر
بجای آورد و الحمد لله حمد الانتهاء لم
جرأت بر حد املال رسانیدن شرط
ادب نیست سایهٔ چتر معلا نهایت
حضرت ملکه اعلی بر مفارق انام مخلد و
مستدام باد م سایر بخواتین ملوک نویسند

نویسند عرضه داشت بندهٔ دولتخواه
بعد از شرایط فرمان برداری و وظایف
عبودیت و حمد متکاری آنکه بیمن دولت
و برکت عاطفت ملازمان سدهٔ سنیه
از روایح ریاحین فراغت و رفاهیت
خواطر رعایا معطر است و از لوامع
ثواقب شادکامی و مسرت ضمایر برایا
منور بوستان دولت از سرچشمهٔ شریعت
سیراب شده و شجرهٔ طیبهٔ ملت به ثمرهٔ
سعادت و اقبال بارور گشته سلوک
سبیل مباسطت را ادب نمیداند
هودج عظمت حضرت عصمت پناهی باد
بجنود میمنت مآثر حضرت الهی محفوف .
سایر در جواب خواتین ملوک نویسند
عرضه داشت بندهٔ دعاگوی بعد از

تقدیم وظایف عبودیت ودعای خلود
اسباب عصمت وعظمت انکه طغرای
عالم ارای وتوقیع کشورکشای ع
جون مهر که از مطلع اقبال براید ه در
این زمان والطف احیان شرف نزول
فرمود وجون منطوق ان مثال همایون
ناطق بانتظام امور سلطنت واتساق
مهام عظمت وعصمت بود در وظایف
حمد باری افزود والحمد لله حمدا لا انقضاء
له ابرام از حد کذرانیدن علامت بی
ادبی است آفتاب عصمت واجلال
از سمت وصمت وزوال ابد الدهر
محفوظ باد امرا بطبقه اعلی از امرا
نویسند سدهٔ معلای امیر اکرم اعظم
قدوهٔ امراء عرب وعجم یمین دولت قاهره

امین

امین سلطنت باهره ملاذ صناوید
زمان مرجع امراء عهد واوان قطب
فلک بهجت وجلال محیط مرکز سطوت
واقبال صاحب قران عهد نامداری
عظیم الشان عصر کامکاری مقصد اعاظم
جهان ملجاء اکارم زمان باد مخلص
هواخواه که وظایف عوادف اخلاص
ولوازم مراسم اختصاص دامر عی
میدارد تحفهٔ دعای که هر سحرگاه
از منظرهٔ وما النصر الا من عند الله جلوه
نماید نثار مجلس اشرف میکرداند
واستحکام مبانی امارت وانتظام
معاقد ایالت را از حضرت حق سبحانه
وتعالی استدعای نماید بصلاح
اجابت ونجاح استجابت مقرون باد

غلیات التیاع بلقاء مبارک که غرهٔ صباح
مطالب و تمیمهٔ وشاح مقاصد و مآرب
است از مدارج عبارات و معارج استعارات
تجاوز نموده ٭ که بصد نامه نویسم صفت
مشتاقی ٭ ماند از شوق تو صد ساله حکایت
باقی ٭ زیادت اطالت موجب ملال ضمیر
منیر می شناسد نهال دولت در چمن
امارت ابد الدهر نامی باد و شرایف
اوقات ایالت پناهی مستوجب مسرت
و شادکامی ٭ امرادب بنام رهی نامهٔ نامزد شد
ذعالیجناب امارت پناهی ٭ مکونامه
منشور لطفی که باشم بتشریف آن تا
قیامت مباهی مبشر طلوع صبح امانی
و میسر حصول فیض جاودانی اعنی مشرفهٔ
عالیهٔ امیر اعظم نامدار مقرب خواقین کامکا

جواب طغرای اعلی از امرا نویسند

صاحب

صاحب سریر امارت کبری ناصب لوای
ایالت عظمی ناصر اقطار ممالک ح...
اطراف مسالک داور شاه نشان دلاور
مضمار عدل و احسان کامکار کامیاب
نامدار مالک رقاب کعضل السباب و
کوصل الاحباب بمثا ٭ پرتو حسن
التفات انداخت ٭ دل از آن پرتو
منور ساخت ٭ مورد آن وارد غیبی
و آن وافد عرصهٔ لاریبی را از روی
صدق نیت و خلوص طویت بقدم اعتقاد
و ارادت استقبال نمود ٭ عشاق هر کجا
رقم کلک آن نگارد ٭ یابند بروی از مژه
گوهرفشان کنند ٭ هر یک گرفته حرفی
از آنجا بیادگار ٭ تعویذ جان و حرز
دل ناتوان کنند ٭ اضعاف آن الطاف

مراسم دعوات و د وا تب تحیات مرتب
میدارد وخدمات را مترصد می باشد
تا در کفایت آن بقدر میسور و مقدور
سعی نموده امارات اعتقاد واتحاد
ظاهر سازد زیادت اطناب نمی رود
مثال آمالی بتوقیع سعادت جاودانی آمال و
موشح باد و ریاض دولت کامرانی بر
شحات کرامت دو جهانی مرشح باد

امرا بطبقه اوسط از امرا نویسند

امداد ارتقا و ارتفاع بی شایبه انصرام
و انقطاع بروزگار دولت امیر عدل
اکرم مقتدای اعاظم امم جلیس اکارم
سلاطین مقرب حضرات ملوک و خواقین
حاوی معالم عدل و انصاف ماحی مراسم
بغی و اعتساف مظهر انوار نامداری

مصدر

مصدر آثار بختیاری متوالی و متواتر باد
و دست تصرف حوادث از سده سنیه
من کل الوجوه قاصر محب واضح الاعتقاد
که همیشه در تاکید مبانی مودت و تمهید
قواعد محبت می کوشد تحیات فایضة
البرکات و مدحات زاهره [illegible]ات
بسده سنیه مرفوع میگرداند و استمرار
قواعد امارت و ایالت را از حضرت الهی
که فیاض فیوض نامتناهی است می طلبد
علامات و امارات استجابت بر صفحات اجابت
ایام مشهور باد آرزومندی بمشاهده
طلعت حیات بخش که از حسنات اوقات
و سعادات اناث تواند بود با علی مدارج
و اقصی معارج پیوسته ٥ بشرح شوق
نوطی شد تمام نامه عمرم ٥ هنوز نامه شوقت

نمی رسد بتمامی متمنای خلوص و خصوصیست
که برقرار محرک سلسلهٔ مراسلت گشته
شروع در شروح سوانح مهمات و اخبار
از کماهی حالات لازم دانند زیادت
مصدع نمیشود ظلال جلالت و اقبال
ابدا مبسوط باد و انجام مهام کافهٔ انام
بمیامن عنایت شامله منوط و مربوط

امرا در جواب طبقه اوسط از امرا نویسند

رسید قاصد و آورد نامهٔ از دوست
که گشت دیده منور ز صورت رقمش
چه عذر خواهی قاصد کنم مگر گویم
هزار جان گرامی فدای هر قدمش
روایح الطاف دوست پروری و
فوایح اعطاف مرحمت گستری اعنی
مفاوضهٔ امیر اعدل اعظم اعتضاد اولاد

آدم

آدم صاعد ذروهٔ معالی و مناقب عالی
رتبه مفاخر و مناصب مظهر الطاف
الهی منظور اعطاف پادشاهی وارث
مناصب ایالت ناصب الویهٔ جلالت
چون لقای امانی موجب کامرانی و
چون نقد زندگانی سرمایهٔ شادمانی
رسیده دیده ام از نور او منور شد
مشام جان من از طیب او معطر شد موقع
کرم و مورد شریف آن صحیفهٔ جلال و جریده
قبول و اقبال با قدام اکرام تلقی نمود و
اضعاف آن تفقد و اعزاز روابط عجز
و نیاز مرتب میدارد و علی الدوام با
لتفات خاطر فیض گستر سعادت آثار
مستظهر و امیدوار می باشد بمزید
ابرام مشوش نمی گردد ظلال معدلت

ممدود و موءبد و بساط مکرمت مبسوط
و مخلد باد امرا بطبقهٔ ادنی از امرا نویسند
ایالت معالی و مناقب و امارات مکارم
و مناصب امیر کامکار رفیع مقدار
دیباجهٔ قوانین امارت فهرست اقالیم
ایالت ملحوظ نظر عنایت ربانی مخصوص
عواطف عوارف سبحانی بر کافه انام واضح
باد و انوار جاه و جلالش از افق عنایت
حضرت باری لامع و لایح محب صادق
که از جادهٔ محبت و شارع مودت انحراف
ندارد و دعایی که نهال کالش بر جویبار
اصلها ثابت و فرعها فی السماء نشو و
نما یافته باشد مبلغ میدارد و امیدوار
می باشد که شعلات اشواق که سراپای
وجود او در عین احتراق است بزلال

وصال

وصال منطقی سه رسد القصه به پایان شب
تاریک فراق ○ صبح امید ز هر گوشه دمیدن
گیرد ○ بعده احوال این دیار موجب شکر
حضرت آفریدگار است و از هیچ ممر صورتی
که سبب انقسام ضمیر تواند بود واقع نیست
الحمد لله علی نعمائه اگر رشحات سحابات
این کتا متعطش بوادی رجا را سیراب گردانند
سه
از آن طرف نشود قطره ز دریا کم ○ وزین
طرف برسد قطره بدریایی ○ زیادت
املال نمی رود سده رفیع که مهبط عنایت
لایزالی و مطرح اشعهٔ حمایت ذی الجلال
است ع تا هست جهان مرجع اشراف
جهان باد امرا در جواب طبقهٔ ادنی از
امرا نویسند قاصد رسید دوش و بمن داد
نامهٔ ○ پر نور تر ز مشعل خورشید و شمع ماه ○

نامهٔ نکو تمیش که ز دیوان مکرمت ٥ منشور
دولت آمد و طغرای عز و جاه ٥ مظهر
مواد سرور و شادمانی و مورد ورود
آمال و امانی یعنی مخاطبهٔ جناب دولتمآب
امارت دثار مهر سپهر مکنت و اقتدار ناسق
مناظم مهام مرتب مصالح انام جعل الله
الالسنة جاریة بثنائه والافئدة متعلقة
بذکره و ولایهٔ جون فیض ملهم غیبی و سروش
لاریبی در اشراف ساعات و اکرم اوقات
از جهت دولت روی نمود و جون فحوای
آن مخاطبه مخبر از تمهید قواعد حصول
مرادات و مبنی از تکمیل مراتب سعادات
بود صحیفهٔ حال بارقام شکر ایزد متعال
مرقوم کشت زیادت اطناب نمی رود
کواکب امارت و ایالت از افق ابهت

وجلالت

وجلالت ساطع و لامع باد سایر بطبقه اعلی
از امرا نویسند ٥ عتبهٔ خدام ذوی
الاحترام امیر جهان پناه معدلت دستگاه
موءکد مبانی ایالت و بختیاری مشید قواعد
امارت و کامرانی یمین دولت قاهره امین
سلطنت باهره ناصب اعلام جلالت
رافع رایات نصفت و عدالت داور اکمل
والی افضل مورد ورود عواطف ربانی
و مقصد وفود عوارف سبحانی باد
خادم کمینه و جاکر دیرینه سو انکه تا در
دو جهان نام و نشانش باشد ٥ طوق
اخلاص تو در کردن جانش باشد ٥ قوایم
مسند امارت بلب ادب ملثوم کردانیده
مراسم ضراعت و لوازم نیاز و استکانت
بتقدیم میرساند و استحکام مبانی امارت

مکاری بدل

وانتظام معاقد ایالت وبتضرع وزاری
ازحضرت باری مسألت می نماید ع
پیوسته باد عز اجابت باین دعا ترتب
ازآثار تعاطف وانوار تعارف اینست
که این حقیر کثیر را مشمول عاطفت خادم پروری
ومرحمت رعایت کستری ساخته از حاشیه
خاطر انور محو نفرمایند تصدیع ازحد
کذرانیدن مودی بسوء ادب است سو
ظلت ظلیل باد که عالم بدولتت ه درسایه
مظله امن وامان نشست سایر درجواب
طبقه اعلی از امرا نویسند ه
آن قبله جان که نامه اقبالش ه آورد بمن
قاصد فرخ فالش ه فرسوده تنم قوت
رفتار نداشت ه کردم دل وجان روان
باستقبالش ه منشور دولت ابدی و

طغرای

طغرای سعادت سرمدی یعنی مثال بی
مثال حضرت امیر اعظم ملاذ اکابر عالم
قطب فلک ابهت وجلال مرکز دایره
دولت واقبال یمین دولت خاقانیه
امین حضرت سلطانیه ملاذ محرومین
ملجاء مظلومین لازالت بنیان امارته
العالیة موکدة وارکان عدالته العامرة
مشیدة باثار الطاف تربیت وانواع
اعطاف تقویت ع ه رسید وخادم دیرینه
راشرف ساخته ه مقدم شریفش بروانت
اجلال وتبجیل اختصاص یافت و
قدوم کریمش بوظایف تعظیم وتکریم
مخصوص کشت انواع اعطاف که دران
کتاب کریم اندراج یافته بود باضعاف
خدمت ودعا مقابل آمد زیاده تا ابرام

علامت بی ادبی است سو همیشه تا که سرای
سپهر نشین سو زاه بود فراشته نه سقف
وجار ارکانش ٭ سرای جاه تو بادا چنان قوی
بنیاد ٭ که منهدم نکند دور چرخ بنیانش ٭
سایر بطبقهٔ اوسط از امرا نویسند
سدهٔ سنیهٔ امیر مملکت پناه معدلت دستگاه
والی اعدل اقدم صاحب ارباب سیف
وقلم منطقهٔ ذروهٔ ابهت وجلالت نقطهٔ
دایرهٔ امارت وایالت قدوهٔ اعاظم زمان
زمرهٔ اکادم عهد واوان بامداد توفیقات زبدهٔ
الهی واعداد تاییدات نامتناهی اراسته
باد چاکر کمینه وخادم دیرینه سو انکه از
صدق ارادت خادم درگاه تست ٭ در مقام
خدمت واخلاص خاک راه تست ٭ زمین
نیاز بلب ادب واعزاز تقبیل نموده دوات

ابتهال

ابتهال بزبان خضوع مودی می گرداند و
استدامت قواعد امارت وایالت و
استمراد قوانین عزت وجلالت را بدعوات
سحرگاهی از حضرت الهی مستدعی می باشد
ع ازبنده دعا ازحق اجابت ٭ مسئول از
عوارف چاکرنوازی انکه انظار عواطف
اثار متوجه این خاکسار ساخته حضیض
خمول بنده را بذروهٔ اشتهار رسانند بزوا
املال نمودن لایق نمیداند سو همیشه تا
که دوام وبقا بود ممکن ٭ دوام مدت
عمر وبقای جاه تو باد سایر در جواب طبقهٔ
اوسط از امرا نویسند ز گلزار فردوس
آمد گلی ٭ بسر منزل بی نوا بلبلی ٭ دیباجهٔ
کتاب دولت ومقدمهٔ اسباب سعادت
یعنی مخاطبهٔ علیهٔ امیر کامکار قدوهٔ امرا

عالیمقدار صاحب قران عصر کامکاری عظیم
الشان عهد نامداری ملاذ کافهٔ برایا
معاذ عامهٔ رعایا یدیم الله تعالی دولته
بالعز الدایم و یقیم حشمته بالشوق القایم
معطر بنسایم مکارم اعطاف و مطیب
بشمایم میامن الطاف در اشرف ساعات
و اطیب اوقات ورود عز و اجلال
یافت بمطالعهٔ آن رقم دولت نشان
و مشاهدهٔ الخطاب عالیشان سر مباهات
باوج رفعت و فرق مفاخرت بذروهٔ
عزت رسید عذر آن خطاب مشکین طراز
و شکر آن کتاب مسکین نواز میسور قلم
مکسور اللسان و مقدور زبان قاصر
البیان نیست س اگر عهد ها عذر آن لطف
خواهم ٥ برون نایم از عهدهٔ آن کماهی ٥

همان

همان به که از معذرت لب ببندم ٥ که هم
لطفش از خود کند عذر خواهی ٥ بزواید
تصدیع دادن رتبهٔ چاکران نیست س
جناب وقر جلالت بلند باد چنان ٥ که
غرفهٔ فلکش فرش آستان باشد سایر
بطبقهٔ ادنی از امرا نویسند ٥ ٥
ظلال کمال و نوال جاه و جلال امیر کامکار
کامیاب نامدار مالک رقاب مقبول
اعاظم سلاطین منظور اکارم خواقین
غوث برایا ناصر رعایا مخلد و مؤبد باد
و قوایم حشمت و قواعد مکنت امدالدهر
ممهد و موکد خادم دولتخواه و چاکر هوا
خواه س انکه اندر دل و جان مهر تو کارد
جاوید ٥ وانکه اندر همه عالم بتو دارد امید ٥
مراسم ضراعت و لوازم عبودیت در سلک

عرض منتظم میکردانند و صحایف اوراق
زندکانی را بدعای ایام کامرانی واستدعای
مزید رفعت دوجهانی موشح و مرشح
میدارد بصلاح اجابت مقرون و بنجاح
استجابت مشحون باد مامول آنست که این
کمینه را محکوم فرمان لازم الاذعان ساخته
منظور نظر التفات دارند سو بهرچه حکم کنی
چاکرم و خدمتکاره زحال ما نظر عاطفت دریغ
مداره زیادت املال نمودن شرط ادب
نیست سو ظل عالی ابدا مسکن هر مسکین باد
وین دعا از همه خلق جهان آمین باد سایر
در جواب طبقه ادنی از امرا نویسند
مشکین نفس و غالیه آمیز سحرگاه منشور تو آورد
صبا سلمه الله فوایح عنبر بیز و روایح عبیر
آمیز که از مهب عنایت امیر عادل والی کامل

داور

داور نامدار دلاور رفیع مقدار لازال
قوام الملة منوطا بآثار معدلته و نظام
اسباب السلطنة مربوطا بنوادر عاطفته و
زیده بود سو مانند بهشت در نکویی
چون باغ ارم بتازه رویی در بهترین
زمانی شرف ورود ارزانی داشته درو
سایل مفاخرت و مباهات افزود
غایت مسئول از افاضات خاطر فیاض
انکه نظر تعطف و اثر تلطف از خادم
قدیم باز ندارند زیادت جرأت نمود
حد چاکران نیست سو تا بهر صید مرغ اجابت
همی نهند هر صبح و شام اهل صفا دامی
از دعا بادا همیشه مرغ اجابت شکار تو
دامش دعای دولت دام لک العز و البقا
صدور بطبقه اعلی از صدور نویسند

عتبهٔ معلی و سدهٔ اعلی خدام صدارت پناه
ایالت دستگاه صاعد ذروهٔ معالی و
مناقب عارج رتبهٔ مفاخر و مناصب
متکفل مصالح جمهور انام متضمن انتظام
امور عالم جلیس اعاظم سلاطین انیس
اکارم خواقین سو صدر صدور عظام
زبدهٔ جمع کرام دین هدارا کال ملک جهان آرا
نظام لا یزال مستقرا تا دختیاری و مهبط
انوار عظمت و نامداری باد مخلص متخصص سو
آنکه جان با تو در میان دارد مهرت اندر
میان جان دارد زمین ضراعت و ابتهال
بلب ادب و اجلال ملثوم کردانیده شرایط
خدمت مرتب میدارد و همواره انتظام
امور صدارت پناهی را از بارگاه الهی
مسألت مینماید ع و بین دعا امیدوارم

که کردد

که کردد مستجاب لمهات شعلات مفارقت
و غلبات سطوات مباعدت نه بر وجهی
واقعست که جز باستقبال ستیعاد
سعادت زلال وصال تدارک پذیر تواند
بود والله علیم بذات الصدور و اطناب
بر حد املال رسانیدن شرط ادب نیست
ظلال صدارت و ایالت ابداً مبسوط باد
و انجاح مهام کافهٔ انام بمیامن عنایت
شامله منوط و مربوط صدور در
جواب طبقه اعلی از صدور نویسند
منشور جان فزای و توقیع دلگشای اعنی
مخاطبهٔ عالیحضرت صدارت پناه عدالت
دستگاه ملجاء ارباب قدوهٔ اصحاب دول
کهف ملت زاهره مؤتمن دولت باهره
زیبندهٔ مسند جاه و جلالت شایستهٔ ر

سریر صدارت وایالت لازالت کواکب
صدارته لامعة وشموس جلالته من افق
اکمال طالعة مشحون بفنون رواتب رافت
ومقرون بصنوف رغایب عاطفت ع
چو آفتاب ز برج شرف ظهور نموده در هر
فقره از آن توقیع وقیع عالی از حقایق
مودع ودر هر کلمه از خطاب رفیع
جهانی از دقایق مستودع باقدام اکرام
آن وسیله افتخار وذریعه اقتدار را
مستقبل ومتلقی گشت وچون انتظام مهام
سعادت انجام وجریان امور بر وفق
مراد ومرام از فحوای آن مثال عالی بحیطه
فهم در آمد صحیفه حال بارقام شکر
ایزد متعال مرقوم شد والحمد لله حمدا
دایما بزواید تصدیع دادن از دایره

ادب

ادب خارج است ظلال صدارت ممدود
ومؤبد وبساط ایالت مبسوط ومخلد
صدور بطبقه اوسط از صدور نویسند
وصف ترا چنانکه تویی چون کنم خیال ه گرچه
در خیال من آید زیاده ه چون وفور مناقب
وظهور مراتب عالیجناب صدارت مآب
نصیر جماهیر ایام ظهیر اهالی ایام مؤتمن
عتبه سلطانیه مستشار حضرت خاقانیه
زین الله سریر الصدارة بیمن علایه و
نوره صدر الایالة بنور بهایه از غایت
اشتهار بزوایای آفاق واقطار احاطه
نموده واسماع ادانی واقاصی دبدبه
جلال وطنطنه کمالش از السنه افاضل و
اهالی شنوده اقدام بر ایراد آن که جرأت
تمام است لایق نمیدانند تعطش وآرزوی

منزي

وتشوق وپاسندی بباز یافت دولت وصال
جون الطاف کامل واعطاف شامل آن
مظهر جاه وجلال از مرکز عبارت وحیز
استعارت متجاوز است ٥ بجباری که دارای
جهانست ٥ بمعبودی که دانای نهانست ٥
که شوق من بدید ادعزیزت ٥ زهر چیزی
که گویم بیش از انست ٥ زیادت ابرام نمیرود
مناهج امور دولت واقبال ومطالع مهام
عظمت واجلال بر وفق مأمول ونهج
مسئول محصل ومیسر باد صدور در
جواب طبقهٔ اوسط از صدور تشریف
بنده نواز وتوقیع لازم الاجلال والاعزاز
از عالیجناب صدارت ایات حامی شریعت
مبین ضابط امور ملک ودین وارث
مناصب صدارت وایالت ناصب الویهٔ

نصفت

نصفت وعدالت ادام الله تعالی بالعطایا
ایامه واجری بین اشراف البرایا احکامه
مزین بالتفات خاطر خطیر ومحلی باهتمام
ضمیر منیر ع رسید وز آینه دل زدود زنگ
ملال ٥ هر حرفی از ان مظهر سری از اسرار
مکنون وهر کلمه مظهر آیتی از آیات لطف
بیچون از مطالعهٔ آن عبارات مشتمل بر دقایق
معانی وملاحظهٔ آن اشارات منطوی بر
حقایق روحانی نشاط دل تازه وسرور جان
بی اندازه گشت وجون از منطوق کتاب
عالی مفهوم شد که هر روز از مکامن تأیید
الهی لمعه دولتی لامع است واز افق توفیق
پادشاهی کوکب رفعتی طالع ریاض مسرت
بر سحاب حمد وسپاس ربانی تازه شد
والحمد لله حمداً کثیراً از زیادت جرأت بر

ش
مرتبط

کلیات مناظم انام بالتفات عالی مرتبت بادو
معظمات مهام اکابر ایام با هتمام وافی [illegible]
صدور بطبقه ادنی از صدور نویسند
ایده الله تعالی فی دوام الصدارة و قوام الایالة
علو شانه و سمو احسانه بعد از درایع بدایع
دعوات و ودایع تحیات مرفوع
ضمیر منیر جناب صدارت مآب فضیلت
انتساب مروج شریعت غرا مزین ملت بیضا
ملجاء انام قوام امور و نظام مهام آنکه جریان
احوال بفیض فضل ایزد متعال جل ذکره
بخیر و عافیت مقترن است و از هیچ
ممر صورتی که سبب انقسام ضمیر تواند بود
نیست و الحمد لله حمداً لا انتهاء له متوقع
آنست که دیده انتظار دیده این محب مخلص
را بکحل الجواهر مکاتبات مکحل ساخته مواد

فرح

فرح و بهجت را مضاعف سازند بزواید
مصدع نمی گردد دولت جاودانی و سعادت
دو جهانی قرین روزگار باد صدور در
جواب طبقه ادنی از صدور نویسند
اصلح الله تعالی عظایم الامور بمیامن کلامه
و رشح ریاض الصدور بمقاطر اقلامه بعد
از ملاحظه نامی نامه و مطالعه مفاوضه
گرامی اعلام رای شریف آنکه جریان
احوال این دیار مستتبع شکر حضرت
آفریدگار است و از هیچ ممر صورتی که
ملایم مزاج نباشد سمت انکشاف نیافته
الحمد لله علی نعمایه مترصد است که بر قرار
محرک سلسله مراسلت گشته شروع در
شروح سوانح مهمات و اخبار از کاهی
حالات لازم دانند زیادت اطناب ننمود

سعادت وکرامت سرمدی قرین ایام خجسته
فرجام باد سایر بطبقهٔ اعلی از صدور
نویسند لازال مسند الصدارة متجلیاً
بجمال وجوده ومتزیناً بکمال کرمه وجوده بندهٔ
دولتخواه که جز بوظایف دعاگویی ورفع مراتب
رضاجویی اشتغال ندارد با قامت مراسم
دعواتی که امتزاز ادواح قدسیانرا وسیلهٔ
تمام وانشراح صدور روحانیانرا رابطهٔ
علی الدوام همان تواند بود جرات وجسارت
می نماید وعلی کرور الشهور والاعوام و
مرور الدهور والایام اسباب دولت
واساس رفعت وعظمت نامتناهی را
از حضرت الهی استدعا می نماید مأمول
انکه بسمت قبول ورقم وصول مرقوم
وموسوم کرداد از عواطف بی کران و

عوارف

عوارف بی پایان تشریف خطاب عالی را
منتظر ست تا در اتمام مهام که مأمور شده
باشد ○ کمری بر میان جان بنده ○ جان کمر واد
بر میان بنده ○ زیادت اقدام بر ابرام احد
خود نمیداند ○ بهر ارسال معانی بدولت
وسعادت ○ زمان زمان شرف وقدر
وعز وجاه زیادت ○ سایر در جواب طبقه
اعلی از صدور نویسند من که باشم که بر ان
خاطر عاطر کذرم ○ لطفها میکنی ای خاک درت
تاج سرم ○ خطاب واجب التعظیم وکتاب
لازم التکریم عالیحضرت صدارت پناهی
ایالت دستکاهی مخدومی ولی النعمی صدر
مسند عزت واجلال قطب فلک دولت
واقبال مسند دولت قاهره نایب سلطنت
باهره ثبت الله تعالی قواعد صدارته

وشید بالدوام مبانی مکرمت محلی بشمول
انواع مسرت وکامرانی وحصول صنوف
مرادات دو جهانی در اکرام ساعات
واطیب اوقات شرف ورود ارزانی
فرمود ٭ لطف لفظش داده باهم آب و
آتش را قران ٭ حسن خطش کرده باهم نور و
ظلمت را قرین ٭ صورت زیباش منشور
سعادت را طرازه ٭ نقش حرفش خاتم اقبال
و دولت را نگین ٭ شرایط خدمت و لوازم
عبودیت موظف داشته بدست اعزاز بر
فرق مفاخرت نهاد و بر علو اعلام رفعت
که مضمون کتاب عالی متضمن آن بود مراسم
شکر و سپاس بجای آورد والحمد لله حمدا
کثیرا تثبت بذیل اطناب مستتبع لوازم
تصدیع است ٭ بادا همیشه جاه و جلال

تو

تو بر مزید ٭ بادا مدام عز و کمال تو بر دوام

سایر بطبقهٔ اوسط از صدور نویسند ٭

عتبهٔ علیه بندگان صدارت پناهی ٭
ایالت دستگاهی ناصب الویهٔ ایالت وارث
مناصب جلالت ملحوظ نظر عنایت ربانی
مخصوص عواطف عوارف سبحانی ٭
صدر ملک آرای روشن رای کز نور رخش
روز و شب خورشید و مه را هست روشن دستگاه ٭
قطرهٔ از لطف او سرمایهٔ دریا و کان ٭
پرتوی از رای او پیرایهٔ خورشید و ماه ٭
علی تواتر الادوار و تعاقب الاعصار
ملاذ طوایف انام و مقصد اعاظم عالم باد
بندهٔ هواخواه که بر عادت مستمره بو
ظایف دعاگویی و رواتب رضاجویی
مشغول است برفع خدمات اخلاص

شعار و مدحات اختصاص دثار که
منشعب از صدق نیت و منبعث
از صفای طویت باشد مصدع می گردد
و پیوسته موجبات مزید جاه و جلال
از بارگاه حضرت ذی الجلال استدعا
می نماید و بیامن وعده اجیب دعوة
الداع مستظهر می باشد زیادت خود
را مرتبهٔ جسارت نمیداند س باد
جاهت بی قیاس و باد فیضت بی کران ٥
باد عزت بی زوال و باد عمرت جاودان ٥
سایر دجواب طبقهٔ اوسط از صدور نویسنده
این نامه چه نامه است که چون باغ ارم ٥ از
نازکی و لطافت آن هردم ٥ هم سینه
شود گلشن و هم جان تازه ٥ هم دیده شود
روشن و هم دل خرم ٥ نسایم گلزار مرحمت
و

و تعطف و شمایم نوبهار مکرمت و تلطف
که عبارتست از خطاب گرامی و کتاب
نامی عالیحضرت صدارت پناه ایالت
دستگاه قبلهٔ حاجات انام کعبهٔ مرادات
خواص و عوام مقبول دولت خاقا نیه
منظور حضرت سلطانیه عظم الله فی
الصدارة مدارج شانه و رفع معارج
مکانه ع چون عیش جوانان بچمن فصل
بهار ٥ در اسعد اوقات و اکرم ساعات
نزول التفات فرموده سواد دیدهٔ
در بیاض آن صحیفهٔ گرامی حیران و
بیاض حدقه سواد آن مخاطبهٔ نامی
نگران مورد آن وافد غیبی و موقع
آن تحفهٔ عالم لاریبی را بخطوات
تعظیم و اجلال تلقی و استقبال نمودن

وجون از مطاوی آن صورت انتظام
مهام ونفاذ امر واحکام در آینهٔ ادراک
ارتسام یافت زبان ابو ظایف حمد
کشاد والحمد لله حمدا لا انفصام له زیادت
قدم جسادت بر بساط انبساط نمی نهد
سو بقای دولت واقبال وحشمت بادا
زان فزون که در اندازهٔ شمار آید ه
پایر بطبقهٔ ادنی از صدور نویسند
سخن بپایهٔ قدرش نمی رسد ولی ه بقدر
طاقت وقوت نمیرود تقصیر ه جون
فاضلان روشن ضمیر وعاقلان صایب
تدبیر در بیاض اوصاف جناب صدارت
مآب مظهر انوار نامداری مصدر آثار
بختیاری مجدد مراسم ابهت وجلالت
موکد لوازم صدارت وایالت ضاء

الله

الله صدور طلبة الحق بثواقب فضله و
افضاله ومن علیهم بعوارف جلاله واجلاله
عجز را وسیلهٔ تقصیری سازند بنده
را با فتور ذهن وقصور فهم در ان خوض
نمودن لایق نیست سو بحر خاطرم ار جه
سخن فراوانست ه ولی جو سیل بدریا
رسید فروماند ه در بین ولا که موصل
صحیفهٔ ضراعت احرام ملازمت بسته
بود بوسیلهٔ عرض نیاز خود را بر حواشی
ضمیر آفتاب تاثیر کذرانیدن مناسب
نمود ترک اقدام برابرام عین ادب و
احترام است سو آفتاب دولتت کز
فیض حق دارد کمال ه تا بروز حشر ایمن
باد از سیب زوال پایر در جواب
طبقهٔ ادنی از صدور این نامه جه نامه ایست

که چون طرهٔ خوبان ه صد حلقه فزونیست
بهر پیچ وخم او ه وین تازه رقم از قلم کیست
که با دا ه جان من دلداده فدای قلم او ه
نشان عالیشان و توقیع سعادت نشان
که کنایت است از مفاوضهٔ جناب
صدارت مآب ضابط امور مدبر
مصالح جمهور نصیر ملت بیضا امین سلطنت
غرا سو ستاره قدر فلک صدر مشتری
طلعت ه شهاب سطوت بهرام کین
آیین ه ضاعف الله تعالی فی الصدارة
جلاله وادام علی الانام ظلاله مشتمل بر
حصول مفاتیح کامرانی ووصول مراصد
آمال ومقاصد امانی چون صبح صادق
از افق مکرمت دمید هر اشارتی
محتوی بر بشارتی از لطایف غیبی و هر

سطری

سطری منطوی بر شطری از حقایق لاریبی
ورود آن فتوحات غیبی را بقدم اجلال
استقبال نموده سبب مفاخرت دنیا و
آخرت دانست سو آنچه در ظلمت سکندر
آرزو کرد و نیافت ه در سواد خط آن
توقیع مضمر یافتم ه ز اشتیاق دستبوس
عالیت آن نامه را ه گاه بر لب گاه بر دل
گاه بر سر یافتم ه چون اطالت سبب
ملالتست ه بر دعا بهتر بود ختم کلام ه
میامن صدارت ومآثر دولت بفیض
فضل الهی بی سمت تناهی متصاعد و
متزاید باد **وزرا بطبقهٔ اعلی از وزرا**
نویسند ظلال حسن عاطفت و یمن
مرحمت عالیجناب معالی نصاب وزیر
آصف مکان آصف سلیمان نشان ناظم

مهام ملک و ملت مدبر امور دین و دولت
وسیلهٔ افاضهٔ امن و امان واسطهٔ انتشار
عدل و احسان طراز خلعت نامداری
صفای طلعت کامکاری بر مفارق کافهٔ
برایا و عامهٔ برایا مخلد و مؤبد باد مخلص
هواخواه سو انکه جز مدح تواش کار نباشد
شب و روز ه وانکه جز ذکر تواش ورد
نباشد مه و سال ه سر نیاز بر خط اطاعت
نهاده و بقدم خدمت در موقف ضراعت
استاده عقود دعای نیازمندانه در
سلک لیالی و ایام انتظام میدهد و
صحایف روزکار را بدعای دوام ایام
وزارت و ایالت و خلود افاضات
اثار نصفت و عدالت موشح و مرشح
داشته امید میدارد که صبح این مرام از

رعایا

مطلع

مطلع اجابت طلوع نماید بزواید اطناب
مشوش خدام نمی کردد میامن نصفت دل
کشای و مواهب عدالت بهجت افزای
روزکار کافهٔ انام بی شایبهٔ انفصام
واصل باد وزرا بطبقهٔ اعلی از وزرا
جواب نویسند مثال آصف جم اقتدار از ذره
لطف ه رسید و افسر دولت نهاد بر سر من
لوامع انوار سعود آسمانی و طلایع
اثار ورود کامرانی اعنی کتاب کرامت
نصاب آصف اعظم مدبر امور عالم
رافع مرافع عدالت عاقد معاقد
ایالت و جلالت ظهیر کبرا کرام مجیر
وزراء عظام ملاذ طوایف اعالی
مشید مبانی مکارم و معالی سو
حضرت دستور اعظم کز حوادث مبدم

رای ملک آرای آن د عالمی را در کنف ٥ زیور
فهرست و دولت زینت توقیع فضل ٥
دفتر مجد و علا د یباچهٔ عز و شرف ٥
آراسته بزیور عز و جلال و مزین بحلیهٔ
قبول و اقبال ع بنمود رخ و دیدهٔ جان
روشن کرده ٥ الفاظش را سلاست آب روان
لازم و معانیش را لطایف جان ملازم
قدوم آن مفاوضهٔ اعلی و مقدم آن
مخاطبهٔ معلی را بلب ادب مقبل و ملثوم
کردانیده سو نهادم بر سر و در دیده
خونبار جا کردم ٥ کرفتم در بر و آینهٔ جانرا
جلا کردم ٥ چون از مضمون آن خطاب
رفیع چنان معلوم شد که آثار فیض سبحانی
بر صفحات امانی واضح است و انوار
فضل ربانی از جناب اقبال و کامرانی

لابد استدعای توفیق شکر گذاری از
حضرت باری نمود بزواید مصدع خدام
نمیکردد سو از پی اصلاح خلق تا بقیامة
مباده عمر ترا انقطاع جاه ترا انقلاب
فرد را بطبقهٔ اوسط از وزرا نویسند
چه کویمت که ترا ارتفاع پایهٔ قدر ٥ زهر
چه در قلم آید هزار چند است ٥ اندیشهٔ
فلک بپای ارتقا بر معارج اوصاف
علیهٔ جناب دستور اعظم کارفرمای
ارباب سیف و قلم مشید قواعد معالی
مرجع طوایف اعالی آصف قدر
قدرت داور قضا صولت جعله الله
تعالی دستورا للآفاق و اعزه بنصب
رایات الوزارة علی طریق الاستحقاق
مقصرست و خرد خرده شناس در تصاعد

برمدایح نعوت سینهٔ او عاجز و قاصر لاجرم
قدم تجاسر بر بساط انبساط نانهاده التزام
طریق صمت می نماید شرح شوق بلقای
اشرف که مقصد اقصی و مطلب اعلی
تمام تواند بود از دایرهٔ تعریف و مرکز
توصیف بیرونست سو اشتیاقی که
مراهست بغورش نرسد ٥ سالها گرچه
بگوشد خرد دوراندیش ٥ آنچه در طی
زبان نگنجد و در تحت بیان ٥ اشتیاق
من از آن هست بصد مرتبه بیش ٥ زیادت
مصدع اوقات شریف نمیگردد سو
باد چو حکم ازل جاه تو بی انقلاب ٥ باد
چو عمر ابد عمر تو بی انتها نوعی دیگر وزرا
بطبقهٔ اوسط از وزرا نویسند وصفت آن
نیست که در حیز امکان آید ٥ کانچه در فهم

خرد

خرد نگنجد از آن بیشتر است ٥ چون کمالات
ذاتیهٔ عالیجناب وزارت پناه ایالت
دستگاه ناظم مهام ملت بیضا مدبر
امور دولت غرا خواجهٔ عالی رای ستوده
عالم آرای گشایندهٔ عقدهٔ مهمات
ممالک رهانندهٔ مظلومان از مضایق
مهالک سو آصف کافی کفایت صاحب
جمشید فر ٥ اختر برج وزارت خواجهٔ
عالی گهر ٥ بر وجهی است که ثبت مجلدات
حساب آن در دفاتر خاطر و صحایف
ضمایر صورت نپذیرفتست لاجرم از
روی نیاز سلوک طریق ایجاز اختیار
نموده می گوید ع خاموشی از ثنای
تو حد ثنای تست ٥ اشتیاق بالتقای
لقای شریف که وسیلهٔ کمال حضور و

ذريعهٔ جمال بهجت و سرور دست از تصورات
اوهام صافيه و ادراكات افهام ذاكيه
كذشته سو خامه بشكستيم و لب بستيم از تعداد
شوق ه كان نه در تقرير ما كنجد نه در تحرير ما ه
بروايد انبساط نمي نمايد سو دارد نظام
كار جهاني ز لطف تو ه كار تر از لطف
الهي نظام باد ه وزرا در جواب طبقهٔ اوسط
از وزرا نويسند خطاب واجب
الاستماع و كتاب لازم الاتباع جناب
آصف زمان ناظم مصالح بندكان عالي
معارج وزارت ناهج مناهج ايالت
قامع ابنيه اجحاف رافع الويهٔ انصاف
عظم الله تعالى مدايح شانه و رفع
معارج مكانه منور بانوار مراحم و مزين
باآثار مكارم شرف ورود ارزاني فرمود

منشورات آن صحيفهٔ شريفه قلايد جواهر
و منظومات آن نامهٔ وافر الكرامه لالي
زواهر موردش را بصنوف تعظيم
و فنون تكريم تلقي نمود و چون فحاوي
آن مكاتبه و مطاوي آن مخاطبه مشعر
بدوام دولت و مخبر از انتظام مهام سعادت
بود محامد الهي بتقديم رسانيد بروا ید
مضجع نمي كردد تمتع و استظهار و
اسباب تمكن و استبشار در تضاعف
و ترادف باد وزرا بطبقهٔ ادني از
وزرا نويسند اعلى الله تعالى في
الوزارة شانه و اعز انصاره و اعوانه
محب مخلص كه بند رابع مخالصت
متوسل است و تاكيد قواعد مصافات
و معادف را متكفل دعايي كه به تباشير

خلوصش غرهٔ روز منور و بروایح خصوصش
طرهٔ شب معطر باشد مبلغ داشته عز
قبول را مترصد ست نوا بر آرزومندی
بروجهی اشتغال یافته که جز بزلال وصال
منطفی نشود و مواد اشواق بنوعی در
هیجان آمده که جز بشربت ملاقات تسکین
نیابد به رجا واثقست که وسایل حصول
امانی و روابط وصول بمنازل کامرانی
که کنایت از دولت مواصلت است
بخیر و خوبی مقدر و میسر گردد زیادت
اطالت ننمود سو قد جود فتر توجیه
زرقها سازد ٥ محرران فلک را کف تو
قانون باد وزرا در جواب طبقهٔ ادنی
از وزرا نویسد یا رب این بوی خوش از عرصهٔ
بستان آمده ٥ یا نسیمیست که از روضهٔ رضوان

آمد

آمد ٥ تازه شد درس من باز هوای خط [یار]
کز صبا رایحهٔ سنبل و ریحان آمد نفحات
خامهٔ مشکبار و رشحات قلم در رنثار
جناب وزارت مآب عارج معارج
وزارت و ایالت ناهج مناهج نصفت
وعدالت لازال فی امور الوزارة عالیا
ولظلمات الظلم بانوار العدالة جالیا
چون لقای امانی موجب کامرانی و
چون نقد زندگانی سرمایه شادمانی
سو رسید و دیدهٔ احباب از و منور
شد ٥ مشام روح از انفاس او معطر
شد ٥ در دقایق عبارتش اعجاز سخن
آرایی پیدا و در حقایق کنایتش آثار
معجز نمایی واضح و هویدا در مقابلهٔ
هر حرفی از حروف آن ظروف حکم

ودر برابر هر نقشی از نقوش آن دفتر علم
بالقلم ما لم یعلم دعایی وثنایی گفته آمد
بتطویل مشوش اوقات شریف نمی گردد
جریان مهام بر نهج مرام ولآلی معالی در
سلک انتظام باد سایر بطبقهٔ اعلی از
وزرا نویسند دقایق انظار ثاقبه و
ثواقب افکار صایبهٔ عالیحضرت آصف
اعظم مدبر امور عالم صاحب دیوان
اعلی مرکز دایرهٔ عز و علا رافع مرافع
عدالت عاقد معاقد ایالت مخدوم
عظیم الشان دستور دارا نشان المختص
بالتدابیر الصافیه المستفیض من المبادی
العالیه موجب انتظام کلیات امور انام
و معظمات مهام اهل ایام باد چاکر دیرینه
و خادم کمینه سو آنکه پیوسته در خلا و ملا ٥

آنچه



آنچه گوید دعای حضرت تست ٥ مراسم
ضراعات و وظایف عبودیات بآستان
جلالت نشان تبلیغ می نماید و در صمیم
اسحار بدعای استقرار دوام دولت
و نظام ایام مکنت مشغول می باشد
بعز اجابت مقترن باد توقع از لمعات
انوار باطن سعادت میامن چنان
دارد که این ذرهٔ خاک نشین را بپرتو
التفات عالی سرافراز فرمایند زیادت
جرأت حد خود نمیداند سو زبهر
آصف ازین به دعا نمی بینم ٥ که باد تا
ابد از عمر و جاه برخوردار سایر
در جواب طبقهٔ اعلی از وزرا نویسند
نامه سوی من از آصف جم قدر رسید ٥
حاصل نامه مرادی که دلم می طلبید ٥

عنوان صحایف جاه وجلال ودیباچه
جرايد دولت واقبال یعنی کتاب
عالیحضرت دستور اکرم مغیث حقوق
النعم وزیر اشرف افضل شهیر ادفع اکمل
دردریای وزارت دری آسمان ایالت
وجلالت قامع قواعد اجحاف هادم
بنیان اعتساف لازال عزه عالیا رفیعا
وقصر قدره مشیدا منیعا مشتمل بر اجناس
عواطف ومحتوی بر انواع شرف ورود
ارزانی فرمود دم حروف دلکشا بیتی
مفاتیح کنوز دولت دوجهانی ونقوش
سطور جانفزا بیتی مصابیح رموز سعادت
جاودانی مورد وحی آسمانی سای آن
توقیع رفیع راکه عنوان جرايد جاه
وجلال وفهرست صحایف قدر وکمال

است

است بقدم خدمتکاری استقبال
نموده انواع الطاف واصناف
اعطاف که درضمن آن مندرج بود
باضعاف ثنا ودعا مقابل ساخت
زیادت خود را مرتبه جرأت نمیداند
سو همیشه تا به بیاض نهادی آرند
مسودات لیالی از برای ضبط حساب
حساب عمر وبقای تو باد چندانی که
از محاسبه عاجز شوند کلک وکتاب
سایر بطبقه اوسط از وزرا نویسند
وصف معالی تو که بحریست بی کران
افکند رخت عقل بگرداب حیرتم
رفعت جناب اعلی وعظمت عتبه علیا
خدام عالیمقام آصف اعدل وزیر
افضل اکمل صاحب دیوان اعلی مرکز

عز و علی مشیر ملوک و سلاطین ظهیر
کبراء ملت و دین رافع اعلام وزارت
و ایالت ناصب رایات نصفت و
عدالت سو آن آصفی که صفحهٔ منشور
دولتش ٥ آراسته است بخت بتوقیع لا
یزال ٥ نه بدان مثابه است که ارقام
اقلام طبقات انسانی با وجود تمادی
ایام زندگانی بکمترین پایهٔ از آن نشان
توانند داد پس تفکر قصیر ولسان
کثیر التقصیر چگونه دران باب شروع
توانند بود ع من از کجا و ادای صفات
او ز کجا ٥ مسئول آنکه نظرات اشفاق
که شامل احوال کافهٔ عالمیان دارند
دربارهٔ این دولتخواه دریغ نفرمایند
زیادت ابرام علامت سوء ادب میداند

سو همیشه تا متولد شود ذکور و اناث ٥
همیشه تا مترادف بود شهود و سنین ٥
هزار سال هلالی بقای عمر تو باده شهور
او همه اردی بهشت و فروردین ٥ سایر

در جواب طبقهٔ اوسط از وزرا نویسند

منت ایزد را که از نزهتکهٔ لطف و جمال خاطر
غمدیده را سرمایهٔ شادی رسید دیباچهٔ
جریدهٔ کامرانی و سر دفتر اوراق آمال
و امانی اعنی مخاطبهٔ عالیجناب وزارت
پناه نصفت دستگاه ظهیر برایا نصیر
رعایا قطب فلک نامداری مرکز دایرهٔ
بزرگواری سو آصف دارا کف جم جاه
اسکندر وقار ٥ مشتری فیض عطارد
خامهٔ مهر اقتدار ٥ منطوی بر اهتمام
تمام و محتوی بر اعتناء لا کلام عز ورود

ارزانی داشت در درغ و آن غرایب عجایب
کوشوارهٔ عرایس مطالب وجواهر
زواهر آن ظرایف لطایف دیور قلاید
عواید ومآرب دلسوختهٔ غم اندوختهٔ
که از وحشت تنهایی بی آرام بود بموانست
مشاهدهٔ جمال صورت آن کتاب وکمال
معنی آن خطاب آرامی تمام یافت والحمد لله
حمدا لابداع زیادت ازین حد جرأت ندارد
آفتاب جهانتاب وزارت وایالت و
ماه عالم افروز نصفت وعدالت از
سمت احتراق در امان ملک علی الاطلاق
باد سایر بطبقهٔ ادنی ازوزرا نویسند
جناب دولتمآب دستور معظم مدبر
امور عالم رافع رایات وزارت وایالت
جامع آیات کرامت وجلالت المتصف

بمتانه

بمتانة الروية الثاقبة المختص بميامن التدابير
الصادقة سو آن خواجه که بی تقویت رای
متینش ٥ مضبوط نگردد سر وسامان
وزارت ٥ همواره محل نزول مواهب
جاه وجلال ومهبط اصناف الطاف
حضرت ذی الجلال باد بندهٔ دولتخواه
سو آنکه از خادمان حضرت تست ٥ روز
وشب در دعای دولت تست ٥ مراسم
طاعت وهواداری ودوام ضراعت
وخدمتکاری بعتبهٔ معلی سمت ابلاغ
وارسال میدهد وفی السراء والضراء
بدعای مزید جاه وجلال وازدیاد
دولت واقبال اشتغال می نماید بقوافل
اجابت ربانی ورواحل استجابت سبحانی
مقترن باد زیادت ابرام شرط ادب نیست سو

دار اختيار و كامراني ٥ هزاران سال بادا
زندگاني پايدار در جواب طبقهٔ ادنى از وزرا
نويسند قاصد رسيد و ساخت معطر
مشام من ٥ درج چين نامه داشت مگر نافهٔ
ختن ٥ طاير همايون فال از نشيمن جاه
و جلال جناب ايالت پناه عدالت دستگاه
زبدهٔ وزراي زمان قدوهٔ كبراي
عهد و اوان سو آنكه رايش دهد اجرام
كواكب را نور ٥ و آنكه كلكش زند اشكال
حوادث را خط ٥ كانزول الروح من السماء
پرواز نموده ظلال اقبال بر مفارق
بندگان منبسط فرمود سو طغراى نوكش
مهر بود ماه علم ٥ دل گشت ازو تازه و
جان شد خرم ٥ از غايت تعظيم نشاندم
او را ٥ بر حلقهٔ چشم چون نگين در خاتم ٥

انواع

انواع الطاف و اصناف كه از فحواي
آن مثال واجب الامتثال مستفاد بود
بادعيهٔ عرش ساي و اثنيهٔ آفاق پيماي
مقابل ساخت رجا بافاضات مراحم
بي كران و افادات عارف نشان آنكه
اين فقير حقير را بالتفات خاطر عاطر
بهره مند سازند بر زوايد مصدع
خدام نميگردد سو باد عمرت بي قياس و
باد عيشت بر دوام ٥ باد قدرت در ترقي
باد جاهت مستدام ٥ ديوانيان و اهل قلم
بطبقهٔ اعلى از ديوانيان و اهل قلم نويسند
نضارت رياض ممالك بر شحات خامهٔ
مشكين شمامهٔ عالي جناب صاحب اعظم كهف
طوايف امم ممهد قواعد تدبير مشيد
مباني تقرير و تحرير ظهير كبراء كرام مجير

وزراء عظام رکن سلطنت باهره عضد
دولت قاهره قدوهٔ عظماء زمان اسوهٔ
ارباب عهد واوان حاصل باد وارقام
اقلام دربار گهرنثار را اتمام امور جمهور
راکافل مخلص متخصص که جز بوظایف
دعاگویی ورواتب رضاجویی اشتغال
ندارد با رسال رسایل خدمات صافیة
السمات و وسایل مدحات سامیة الصفات
قدم در جادهٔ انبساط می نهد واستدامت
مهام دولت واستقامت امور حشمت را
که وسیلهٔ آسایش رعایا وذریعهٔ آرامش
برایاست از حضرت حق سبحانه وتعالی
استدعا مینماید ع وهذا دعاء للبریة
شامل و طی بساط مباسطت بطریق ادب
اقربست وفود توفیقات الهی وجنود

تاییدات

تاییدات نامتناهی ابدًا ملازم آستانهٔ
عالی باد دیوانیان واهل قلم در جواب
طبقهٔ اعلی از دیوانیان واهل قلم نویسند
فرمان لازم الاذعان که از عالیجاه ایالت
دستگاه والی اقالیم مجد وکرم مالک
ازمهٔ ارباب سیف وقلم مدبر مناهج
ملک وملت ضامن انتظام مصالح دین
ودولت ناظم امور عباد کافل مهام بلاد
سو اختر برج معالی که جهان ٥ از سر کلک
قضا قدرت اوبافت نظام ٥ نامزد
این حقیر شده بود معطر بنسایم مکارم
اعطاف ومطیب بشمایم میامن الطاف
در اکرم ساعات واطیب انات شرف
ورود ارزانی فرمود رقوم الفاظ
غرایبش مفاتیح کنوز دولت دوجهانی

شرف جرم

و نقوش سطور دلربایش مصابیح رموز
سعادت جاودانی مورد عظیمش به
انواع اکرام و تعظیم تلقی یافت و مقدم
شریفش باصناف احترام و تکریم
اختصاص پذیرفت بز واید جسارت
مشوش مینکرد دانواع مآدب اسانی
واصناف مطالب دوجهانی درسلک
مشیت منتظم باد دیوانیان واهل قلم بطبقه
اوسط از دیوانیان واهل قلم نویسند
ترا چنانکه تویی کس چگونه وصف کنده
که از تصور وهم وخیال بیرونیه
چون دبیر فکرت مالکان ممالک فصاحت
وبراعت از مشاهده جلوات صفات
خواجه اعظم مغیث جمهور امم رافع
اعلام عدالت جامع اقسام ایالت مرجع

اعاظم

اعاظم مجمع مکارم کهف انام ملجا ارامجد
ایام سو آن کز فروغ شعله رای منورش
پروانه ضیا طلبد شمع آسمان حیرانست
وسفیر فطنت سالکان مسالک بلاغت
وجزالت در وادی ادای ثنا بیش
سرگردان پس تحریر بیان وتقریب
بنان بسرحد توضیح وتبیین آن رسیدن
ازجمله محالات ومقوله مستحیلات باشد
فهنا غایة البیان السکوت شرح سورت
فراق ووصف صورت افتراق درحوصله
تقریر ودایره تحریر نگنجد بزواید املال
نمی نماید [illegible] آمال برقوم دولت
جاودانی ورسوم سعادت دوجهانی
آراسته باد دیوانیان واهل قلم درجواب
طبقه اوسط ازدیوانیان واهل قلم نویسند

ملاطفهٔ مشکین طراز و مخاطبهٔ مسکین نواز
خواجهٔ ذوی الاقتدار قدوهٔ اکابر دهور
و اعصار واسطهٔ مدار ممالک وسیلهٔ
قرار مسالک ناظم امور انام مرجع اهالی
ایام سو خواجهٔ کافی کفایت انکه نامش
ثبت شد ه بهر عزت بر طراز دامن آخر زمان
مزین بحلیهٔ حصول مطالب و محلی بزیور
وصال بمآرب ع نمود چهره و ماد اکل
مراد شکفت ه زبان کلکی که رقم آن صحیفه
کشیده مقرر اسرار بلاغت است و
حریر خامهٔ که نقش آن نامه برداختهٔ عندلیب
گلشن فصاحت نسیم عاطفتی که از مضمون
آن استشمام رفت وسیلهٔ ازدیاد اخلاص
و ذریعهٔ کمال اختصاص شد زیادت
اسباب نرفت ظلال عوارف انعام و

لطایف اکرام ابد المخلد باد دیوانیان و
اهل قلم بطبقهٔ اوسط از دیوانیان و اهل قلم
ادنی
ضاعف الله جلاله و ادام علی الانام ظلاله
بعد از اهداد تحیتی که از رواج فوایح
صدورش مشام دلها معطر و از لوامع
طوالع ورودش دیدهٔ جانها منور گردد
مرفوع ضمیر منیر میگرداند که از جملهٔ
مکملات اسباب دوستداری و مزینات
اوضاع حق گذاری احبا دو استخبار
یاران و اعلام و استعلام هوادار است
اگر عنایت نموده از قضایای کلی و جزوی
که در آن صوب سانح شده باشد شرف
انهاء ارزانی دارند بی شبهه عوارض احزان
و غموم و شوایب آلام و هموم تمامی
مرتفع و مندفع خواهد گشت بزواید

مصدع نمی کردد ماثر دولت ومیامن رفعت
متصاعد ومتزاید باد دیوانیان واهل قلم
در جواب طبقهٔ ادنی از دیوانیان واهل قلم
دستخهٔ خامهٔ شکر کهٔ خایب مشتمل برفنون
لطف رسید ٥ جون سینه تازه کشت و
روان کل راحت زباغ روح دمید ٥
عنوان دفتر مقاصد ومطالب وطراز
کسوت امانی ومآرب اعنی ملطفهٔ صاحب
اکرم اعدل ناظم مصالح دین ودول کریم
جزیل المناصب جلیل رفیع المراتب سو
انکه در پیش فیض خامهٔ او ٥ ابر کوهر نشان
خجل باشد ٥ دراین ایام نزول افضال
وانعام فرموده جون از فحوای آن دلایل
دوام دولت ونظام مهام رفعت لایح
بود در وظایف حد الی افزود زیادت.

اطناب نرفت امداد کامکاری واثار
نامداری موبد ومخلد باد سایر بطبقهٔ
اعلی از دیوانیان واهل قلم نویسنده
تدبیر مهام عالمیان واصلاح امور آدمیان
باهتمام رای مشکل کشای خدام عالیجناب
معالی نصاب صاحب ارفع اعلی خواجهٔ
اشرف اولی منهج مرامات سینه وسیلهٔ
حصول مرادات کلیه مؤید افاضل متقی
ارباب فضایل سو خواجهٔ والاحسب
مشکل کشای خافقین ٥ کامتثال حکم او باشند
جهانرا فرض عین ٥ مفوض باد دعاکوی
معتقد که نظیرش درارادت واخلاص
مفتقد ست ومیامن همت آن عالی
رتبت مفتخر ومعتضد الوف خدمات
وافیه وصنوف دعوات صافیه ازدوی

هواداري وخذ تنكاري بعتبهٔ عليه دفع
ميكند و دوام ايام دولت راكه واسطهٔ
عظمت و رابطهٔ شوكتست استدعامي
نمايد بر منصهٔ اجابت و منظرهٔ استجابت
جلوه نماي باد تركه اقدام بر ابرام يمين
ادب ميداند ظلال جلال مبسوط و ممدود
وخاتمهٔ حالى مسعود و محمود باد سايردد
جواب طبقهٔ اعلى از ديوانيان و اهل قلم نويسند
چه لطف بود كه ناگاه رشحهٔ قلمت ٥ حقوق
خدمت من عرض كرد بر كرمت ٥ بنوك
خامه رقم كردهٔ سلام مرا ٥ كه كارخانهٔ دوران
مبادى رقمت ٥ مفاوضهٔ كريم و ملاطفهٔ
لازم التعظيم ملازمان عاليجناب سعادت
مناب خواجهٔ معظم ملاذ جمهور دام رافع
اعلام عدالت جامع اقسام ايالت مشيد

مباني

مباني تدبير ممهد قواعد تقرير و تحرير و
صاحب معالى كز طريق اقتدار ٥ داده
كلك بيقرارش كار عالم را قرار ٥ موصوف
بصفات سنيه و موسوم بسمات رضيه
ظهور نموده مواد فرح و بهجت را متضاعف
و مترادف ساخت هر حرفي را بالوف
ادعيه و هر كلمه را بصنوف اثنيه مقابل
كردانيد هديه محتقر و تحفهٔ محقر اين حقير
استحقاق نظر قبول آنجناب ندارد اما از
مآثر اخلاق رضيه و ميامن اوصاف
مرضيه مى سزد كه آنرا در محل رضا و
موقع استرضا جاي بخشند زيادت
جرأت شرط ادب نميداند ذات عالي
مقدار بر مصاعد جاه و ختيار مترقى
و متصاعد باد ساير بطبقهٔ اوسط از

دیوانیان واهل قلم نویسند سلامی چو
ارواح قدسی مکرم • سلامی چو اجرام علوی
معظم • با مراسم مدحاتی که نسیم خلوصش
از مهب اخلاص وشمیم خصوصش از چمن
اختصاص وزد تحفهٔ مجلس عالیجناب
دولتمآب ملجاء ارباب ملل مرجع اصحاب
دول جلیس اکابر عظما انیس اعاظم کبرا اعلی
الله تعالی شانه وابد فی الدولة زمانه
میکرداند وعلی الدوام استدعای نماید
که نسیم توفیق از مهب تقدیر متنسم شده
کوکب اتصال از ذروهٔ اقبال طلوع
نماید سو دل از لوامع مهر جمال یابد نور •
ریاض جان ز نسیم وصال تازه شود •
اگر دعاگوی مهجور را بتشریف جواب که
سرمایهٔ مفاخرت وپیرایهٔ مباهاتست

مشرف

مشرف سازند اثر نقصی برتبهٔ کمال ودرجهٔ
جاه وجلال لاحق نخواهد شد سو کم نگردد
تابش خورشید اگره در بدخشان لعل سازد
سنگ را • ترک اقدام بر اطناب عتبهٔ ادب
می شناسد مطالب عزت ومآرب
دولت محصل ومیسر باد باب در جواب
طبقهٔ اوسط از دیوانیان واهل قلم نویسند
صبا رسید وز الطاف خواجه داد نوید •
شکفته شد گل دولت ز بوستان امید •
کتاب صنایع دثار وخطاب بدایع
اثار عالیجناب خواجهٔ اعظم والی اقالیم
مجد وکرم مرتب مصالح انام ناظم امور
اهالی ایام کافل مرام عباد متکفل مهام
بلاد سو خواجهٔ کز کمال عدلش هست •
ملک آباد و خلق آسوده • بسعادت نزول

دوح را ارتیاح وسینه را انشراح داد رشحات
اقلامش رشک قطرات سحاب و نظم کلامش
غیرت در خوشاب مودت همایونش را
نزهتگاه دیدهٔ دل ساخته بقدر قوت و
اندازهٔ قدرت دوابت تعظیم بجای آورد
تفقد خاطر خطیر و التفات ضمیر منیر
که در مطاوی آن منشور سعادت بخش
ارزانی فرموده بودند از مراحم بزرگانه
بعید و بدیع نمود بزواید اطناب مشوش
نمیگردد مقتضیات ایام ولیالی موجب
ازدیاد مراتب معالی باد سایر بطبقهٔ
ادنی از دیوانیان و اهل قلم نویسند
هرچه اندیشه را بران دستست ٭ پیش قدر
بلند او پستست ٭ چون قلم زبان از شروع
عروج براوج اوصاف جناب خواجهٔ

اکرم

اکرم صاحب اقدم اعظم مستجمع اسباب
معالی متکفل امور ادانی و اعالی رافع
اعلام عوارف جامع اقسام عواطف سو
آنکه با رای خاطر صافش ٭ سرکشد مهر در نقاب
حجاب ٭ قاصراست و زبان قلم از وصف صعود
بر ذروهٔ سپهر نعوت او عاجز و مقصر بس
بمفتاح عبارت این ضعیف چگونه فتح
ابواب ادای آن میسر تواند شد ع
گرد این اندیشه گشتن نیست حد چون منی ٭
وصف غلبات جذبات خاطر مشتاق
و لمعات شعلات نوایر اشواق باندازهٔ
تقریر مهندس ضمیر و تحریر منشی خبیر
نیست بزواید جرأت مصدع نمیگردد سو
دولت را باد حشمت بر یمین ٭ عزت را
باد شوکت بر یسار سایر در جواب طبقهٔ

ادنی از دیوانیان و اهل قلم نویسند صحیفهٔ که
ازان نوک خامه یافت رقم ٭ مرا انیس دل
و راحت روان آمده کتاب نامی و خطاب
گرامی جناب صاحب اعظم خواجهٔ اعدل
اکرم مدبر امور ادانی و اعالی ممهد قواعد
مکارم و معالی ناصب رایات عوارف
رافع اعلام عواطف سه انکه بذات شریف
بی بدل او ٭ فخر بود صاحبان تاج و نگین را ٭
روان بخش چون آب زندگانی ٭ و دلاویز
چون لذت کامرانی ٭ در بهترین آنی و خو
شترین زمانی بظهور پیوست عقود
معانی در سلک آن الفاظ و عبارات
منتظم و رقوم معانی در طی آن کلمات
تامات مندرج و مرتسم بخطوات اکرام
و اقدام اعظام تلقی تمام یافت سه

عذر

عذر را یادی تو درنامه راست ناید ٭ هم در
دعا فزایم کان خوب می نماید ٭ امداد تمتع
و استظهار و اسباب تمکن و استبشار در
تضاعف و ترادف باد سیادات بطبقهٔ
اعلی از سیادات نویسند ٭ ٭
مسند عالی نقابت و سریر شریف سیادت
و نجابت بذات شرف عالیحضرت مرتضی
رفیع مجتبی منبع نور و عین امامت عین
نور کرامت مقتدای سادات ملجاء ارباب
سعادات زبده اولاد سبطین اسوهٔ
امجاد خافقین مظهر اسرار نبویه مهبط
انوار علویه علی مرور الایام مزین و
محلی باد و مرایای ضمایر اکابر انام بصیقل
الطاف و اعطاف آن نقاوهٔ دودمان
عبد مناف منور و مجلی مخلص دعاگوی

سو آنکه در موقف عبودیت ٥ کمر صدق
بر میان بسته ٥ بارسال میامن دعواتی
که منشعب از صدق نیت و منبعث از
صفای طویت باشد عهود اخلاص را
مجدد می سازد و از سر عقیدت خالص و
نیت صافی بدعای دولت نقابت پناهی
که صلاح بی غایت و فلاح نامتناهی
بر آن متفرع است اشتغال می نماید و از
حضرت عزت عز شانه امید اجابت می
دارد بزواید ابرام نمودن علامت بی
ادبی است سایه عاطفت و سیادت
بر مفارق اعاظم انام ابدا مبسوط و
مستدام باد سیادات در جواب طبقه
اعلی از سیادات نویسند این کتاب نامی
از درج سیادت گوهر بیت ٥ وین خطاب

دلکش

دلکش از برج سعادت اختر بیت ٥
فواتح ازهار شجره طیبه ولایت و لوامع
انوار نیره زاهره هدایت اعنی مخاطبه
اشرف عالیحضرت مرتضی معلی مجتبی مرکز
صدر امت باهره بدر ملت زاهره طره
ناصیه سیادت غره جبهه سعادت نقاوه
اعاظم نجبا زبده اماجد نقبا قدوه زمره
علویه اسوه عترت نبویه اقدم جماهیر
کبرا اکرم مشاهیر عظما مشتمل بر فنون
الطاف و محتوی بر صنوف اعطاف
شرف ورود ارزانی فرمود و چون از
مضمون الخطاب مستطاب تمهید قواعد
حصول مرادات و تکمیل مراتب ظهور
سعادات مفهوم شد امداد شکر تعاقب
و تواتر یافت از برکات انفاس عالیه

استشمام رایحه التفات میرود و مستظهر است
که مأمول بشرف قبول اقتران یابد زیادت
اطناب موذی بسوء ادب است ایام سیادت
بشواهد سعادت مقرون باد و آثار معالی
بانوار فیض لایزالی مشحون پیادات به
طبقهٔ اوسط از پیادات نویسند
کجا رسد بکمال تو فهم دوراندیشه که از خیال
وگمان هست وصف قدرت بیشه چون
تحریر محاسن ذات معلی و تقریر میامن
صفات مزکی عالیجناب سیادت مآب
مصدر مآثر و مناقب مظهر محامد و
مناصب انسان عین سعادت عین انسان
سیادت خلاصهٔ اولاد رسول نقاوهٔ احفاد
بتول بمثابهٔ ایست که سهام اوهام فصحا
بهدف تعریف آن نرسد و ضمایر اکابر

بلغا بر

بلغا بر اسرار توصیف آن اطلاع نیابد
اگر در این باب شروع نمیرود عذر واضح
است متمنای خلوص و خصوص نسبت
که بتواتر و توالی در ارسال ملاطفات عالی
که سبب سرور و موجب حضور قلوب
وصد و رست اهتمام فرمایند بزواید
اطناب مصدع نمیگردد قواعد مناقب
نقابت و مبانی مناصب نجابت بتأیید
الهی و تاکید فیض نامتناهی مؤکد و مشید
باد پیادات درجواب طبقهٔ اوسط
از پیادات شمایم گلزار قدسی و نسایم
حدایق فردوسی که بدستیاری شمال
اقبال از ریاض التفات عالیحضرت نقابت
انتساب مرتضی اعظم مجتبی اکرم مهر سپهر
نقابت ماه آسمان نجابت خلفا عاظم

اسلاف شرف اکارم اشراف وزبده بود
مشتمل بر مبامن الطاف بی غایت ومحتوی
بر مکارم اعطاف بی نهایت شرف نزول
ارزانی داشت هر لفظی متضمن سری از اسرار
فی کتاب مکنون وهر حرفی مبین حکمی از
احکام ن والقلم وما یسطرون مورد
شریفش را عنوان مفاخرت دنیوی
وفهرست سعادت اخروی دانسته متوقع
انکه تا زمان سعادت ملاقات بترادف
مخاطبات معزز گردانید که وسیله موهبت
عظمی وذریعه کرامت کبری همان خواهد
بود بر وا ید املال نمی نماید سو بسیط
خاک بتو جاودان مزین باده که تو خلاصه
ترکیب چار ارکانی سیادات بطبقه
ادنی از سیادات نویسند جناب سیادت مآب

سعادت

سعادت ایاب مرتضی امجد مجتبی اسعد
زبده نقبا اسوه نجبا دفع الله تعالی معارج
سیادته ونور سواطع اقمار سعادته
را سلامی که محتوی بر خلوص اعتقاد
ومنطوی بر وفور محبت ووداد باشد
مبلغ میدارد وادراک شرف ملاقات
شریفش را که آینه طلعت آمال وامانی
وطلیعه مواکب مسرت وشادمانی
است استدعا می نماید توقع سعادت
اجتماع باحسن صور واین اوضاع
مقدر باد ترصد میرود که در فتح الباب
ارسال جواب بتقصیر قلم مرحمت رقم
رضا ندهند که استنشاق نسایم محبت
واستشمام شمایم مودت مترتب بر
مطالعه آنست زیادت اسهاب ننمود

ظلال سعادت وسیادت ابداً مخلد باد

سیادات در جواب طبقهٔ ادنی از سیادات

ظرایف لطایف محبت اثار که عبارتست از
مکاتبهٔ جناب سیادت شعار مرتضی رفیع
مجتبی منیع جلیل الاصل جمیل الوصل طاهر
الانساب ظاهر الاحساب خلد میامن سیادته
ونقابته مشحون بلطف عبارت ومقرون
بحسن استعادت سمت ظهور یافت از
مطالعهٔ آن عبارات محتوی بر دقایق
معانی واز ملاحظهٔ آن اشارات منطوی
بر حقایق روحانی نشاط دل تازه وسرور
جان بی اندازه گشت طریق محبت انکه بر
همین منوال روز بروز باعلام سوانح
وقت محرک سلسلهٔ تعارف بوده نسیان
روابط را جایز ندارند زیادت اطالت

نمود

نمود پایهٔ سیادت بلند وسایهٔ سعادت
ابد پیوند باد سایر بطبقهٔ اعلی از
سادات نویسند سدهٔ سیادت پناه وآستانهٔ
سدره اشتباه بندگان مرتضی اعلم مجتبی
اکرم مظهر محامد ومناقب مصدر مآثر
ومناصب خلاصهٔ اولاد رسول نقاوهٔ
احفاد بتول زبدهٔ اعاظم نجبا قدوهٔ
اکارم نقبا ماه آسمان عزت وجلالت
مهر سپهر نقابت وایالت علی مرور
الدهور والاعوام وکرور الشهور و
الایام مستقر سعادات ازلی ومطرح انظار
کرامات لم یزلی باد بندهٔ مخلص که بوظایف
بندگی مشغول است زمین نیاز را بلب
ادب ملثوم گردانیده بعرض ظرایف
اثنیه که از تنسم روایح ان ریاض انس

نضارت واز تشمیم فواحش کلزار
قدس طراوت یابد مصدع جناب
رفیع میکردد وعقیب الصلوات
از حضرت مجیب الدعوات دوام ایام
سعادت فرجام ملازمان سده سیادت
رتبت را مستدعی می باشد بیمن اجابت
مقرون وبعز استجابت مشحون باد
از خدام عتبه سیادت پناه بفنون
عنایات وصنوف رعایات مستظهر
است زیادت اطناب علامت جلالت
مسند سیادت وسریر سعادت بمیامن
دین پروری ومآثر فضیلت کستری
مزین ومحلی باد سایر در جواب طبقه
اعلا از سادات نویسند رشایح قلم کرم
وروایح ریاحین بساتین التفات

واهتمام عالیحضرت سیادت پناهی سعادت
دستکاهی مرتضی مزکی مجتبی معلی زبده
اکارم قدوه اعاظم صدر امت باهره
بدر ملت زاهره نقاوه زمره علویه
اسوه عترت نبویه اسبغ الله تعالی ظلال
نقابته وخلد میامن سیادته چون طیب
روایح ازهار وفیض فوایح اسحار
حدایق ارواح واعیان صادق را
چون کلشن فردوس مزین ساخت
مورد عظیمش بانواع اکرام وتعظیم تلقی
یافت ومقدم شریفش باصناف
احترام وتکریم اختصاص پذیرفت
صنوف عنایت وذره پروری که در
ضمن آن اندراج یافته بود بدعاکویی
دولت ابد پیوند مقابل کشت زیادت

جسارت حد خود نمیداند قواعد مناقب
نجابت و مبانی نقابت بتأیید الهی و
تاکید فیض نامتناهی موکد و مشید
باد سایر بطبقهٔ اوسط از سیادات
نویسند تمهید قواعد سیادت و تأسیس
مبانی سعادت بذات اشرف عالیجناب
نقابت انتساب ناصب رایات ملت
بیضا جامع آیات شریعت غرا خلف
اشراف اشرف اخلاف قبلهٔ فضلاء
انام کعبهٔ علماء اسلام مزین و آراسته
باد بندهٔ دعاگوی که بر لوازم ارادت
استمرار و استقرار دارد بنشر دعای
خوشتر از نسیم دلگشای سحری و عرض
ثنای بهتر از شمایم راحت افزای کلبرک
طری مصدع خدام میکردد و آناء اللیل

واطراف

واطراف النهار بمطابقت زمرهٔ المستغفرین
بالاسحار بر ادعیهٔ دوام ایام سعادت
انجام مواظبت مینماید بعز اجابت مقرون
باد رجا واثق است که از خدام عتبهٔ جناب
سیادت مآب بفنون عنایات و صنوف
رعایات محظوظ کردد زیادت جرأت
نرفت سریر نقابت و سیادت بذات
شریف و عنصر لطیف مشرف باد
سایر در جواب طبقهٔ اوسط از سیادات
مناظم اقلام کوهربار و مقاطر ارقام درر
نثار عالیجناب سیادت مآب رافع
ابنیهٔ کمال ناصب الویهٔ عز و جلال
مورد مناقب شریفه صاحب مناصب
منیفه مرتضی اشرف رفیع مجتبی افضل
منیع مهد الله تعالی ارکان العلی بانوار

سیادتم و بنیان الهدی باثار نقابتم
مزین باد بزیور عز و جلال نزول
اقبال فرموده باعث تعاقب اسباب
بهجت و تواتر آثار مسرت گشت هر
حرفی را بهتر از خدمت و دعا و هر کلمه
را بصد هزار مدحت و ثنا مقابل کردانید
دیانت جسارت نمود آثار سیادت
و معالی با نوار فیض لایزالی مشحون
باد سایر بطبقهٔ ادنی از سادات نویسند
اعلی الله تعالی معالم السیادة قدره و
شرح بمکارم النقابة صدره بندهٔ هوا
خواه که لباس ارادتش بطراز اخلاص
مطرزست ذرایع بدایع دعوات و
روایع ودایع تحیات بمستقر شریف
ابلاغ می نماید و همواره انتظام امور

سیادت

سیادت مآبی را مستدعی می باشد بسعادت
اجابت مقترن باد بساط شرح و بسط
آلام ایام فراق و نکایت شکایت از زمان
اشتیاق طی نمودن اولی میداند چه
تقریر و تحریرش سو زهر چه وهم تصور
کند بیرون باشد ه ز هر چه فهم تعقل
کند فزون آید ه مناقب سیادت
و مناصب سعادت ابدا در تزاید باد
سایر در جواب طبقهٔ ادنی از سادات نویسند
ملطفهٔ لطافت آثار جناب سیادت دثار
مرتضی اعظم مجتبی علوی الشیم مظهر اسرار
نبویه مهبط انوار علویه عظم الله تعالی
فی مناقب النقابة شأنه سو مشحون
بفنون سرفرازی ه مقرون بصنوف
دلنوازی ه بدولت ورود مژده حصول

معصود ارزانی فرمود حسن ادب بازار
آن عوارف و خدا، ان عواطف جز بو
ظایف دعا و روا تب مدح و ثنا اجازت
نداد و چون منطوق آن مخزن لطایف
و مطلع طرایف از اتساق امور دولت
و طراد رسوم رفعت مبنی و مخبر بود
مراسم شکر و سپاس باری بتقدیم
رسانید زیادت اطناب ننمود سایهٔ
عاطفت سیادت مآبی بر مفارق ادانی
و اعالی ممدود باد مشایخ بطبقهٔ اعلی
از مشایخ نویسند حضرت قدسی منقبت
فردوسی منزلت سلطان ولایت
شعار پیشوای مشایخ عالیمقدار تاج
دار ممالک کرامت تخت نشین اقالیم
امامت ناصح زمرهٔ ملوک مرشد

ارباب سلوک عالم معاملات طریقت
صاحب مکاشفات حقیقت برافرازندهٔ
لوای تصوف برافروزندهٔ چراغ تعرف
همواره مظهر آثار کمالات ملکوتی و
مطرح انوار افاضات لاهوتی باد مرید
نیازمند که پیوسته از ضمیر منیر مقتبس
انوار فتوحات غیبی و ملتمس اسرار
فیوضات لاریبی می باشد دعواتی که
صفای صفوتش مزیل آثار کدورت
علایق و مدحاتی که نقای فطرتش صیقل
غبار ظلمات عوایق باشد بحریم مقدس
مهدی و متحف می سازد و بر تعاقب ازمنه
و دهور و تتابع ایام و شهور مزید
افاضات روحانی از جناب جلال
احدیت ربانی استدعا می نماید و خدا

الدعا خیر الدعاء از همت عالی نهمت
التماس میرود که این کمینه را از قبول خاطر
عاطر که آینه مشاهدات غیبی و مجمع وار
دات لاریبی است بحظی کامل فایز و
مستسعد گردانند زیادت جسارت
نمی رود حاشیهٔ سجادهٔ عالی مهبط فیوض
ذی الجلال و مورد واردات لایزالی باد
مشایخ در جواب طبقهٔ اعلی از مشایخ
نویسند اشراقات انوار صفا و لمعات
آثار جام جهان نما که عبارت است از
عالی الخطاب مستطاب حضرت حقایق
پناه معارف دستگاه ناصب رایات
حکم کاشف آیات نعم مفتاح مفاتح
غیب فاتح خزاین لاریب هادی انام
مرشد ایام لازالت سدته مورد اصناف

الکرامات

الکرامات و مصدر انواع المعالی و الکمالات
محتوی بر اسرار یختص برحمته من یشاء
چون آفتاب عالمتاب از مطلع ذره پروری
طلوع نمود مورد آن وارد غیبی و ورود
آن وافد لاریبی را بلب ارادت ملثوم
گردانیده بر فرق افتخار نهاد و وضوح
حجه استقامت احوال و تیسیر اسباب
امانی و آمال موجب تضاعف مواد
شکرگذاری و ترادف امداد سپاسداری
شد ترک اقدام بر جسارت عین احترام
میداند لوح محفوظ خاطر سعادت مآثر
مجمع افاضات انوار ربانی و منبع رشحات
اسرار سبحانی باد مشایخ بطبقهٔ اوسط
از مشایخ نویسند احوال دل بدوست
چه محتاج گفتن است ه بر شمع سوز سینه

پروانه روشنست ٥ چون آمرات راي
فیاض عالیجناب طریقت مآب مطلع
انوار کرامت منبع اثار الهامات مرکز
دایرهٔ صدق و یقین محیط نقطهٔ توکل
و تمکین مخزن و اسرار لاهوتیه مطلع
انوار جبروتیه نتیجهٔ اولیاء کرام بقیه
اصفیاء عظام که منصهٔ ادراک حقایق
و محل شهود اسرار دقایق است صورت
حال این محب معتقد مخفی و محجوب
نیست لاجرم تعیین آن صورت و تبیین
آن معنی را از مقوله تحصیل حاصل دانسته
بدوا یداطالت می نماید سو ضمیر پاک
تو کاینهٔ خداي نماست ٥ ذکرد غفلت و
زنگ کدورت ایمن باد مشایخ در جواب
طبقهٔ وسط از مشایخ نویسند

خطاب

خطاب قدسی که متضمن برکات نفحات
انسی است از عالیجناب طریقت انتساب
رافع رایات دینیه صاحب آیات یقینیه
سالک مسالک شریعت واقف مواقف
طریقت و حقیقت کاشف اسرار ملک
و ملکوت ناظر انوار قدس و جبروت
اطلعه الله من مشارق معارف الذات
بدره و شرح باثار انوار تجلیات الصفات
صدره شرف ورود یافته مقرون بعوا
طف کتاب انزلناه الیک از ورای سرادقات
عوالم غیب چهره کشای گشت بازار هر حرفی
از الخطاب مستطاب وظایف محبت
و وداد و روابط مودت و اتحاد
بموقف تبلیغ میرساند و از حضرت دایم
البقا جل ذکره اسباب نیل سعادت اللقا

استدعای نماید وما ذلک علی الله بعزیز
زیادت مصدع نمی شود سو دل روشنت
قابل راز باد ۵ در فیض بر خاطرت باز باد

مشایخ بطبقهٔ ادنی از مشایخ نویسند

میامن اوقات برکت سمات عالیحضرت
مرشد محقق هادی کامل مدقق مجمع منبع
علوم روحانیه مجمع فیوض سبحانیه
قطب فلک کرامت و ولایت مرکز
دایرهٔ درایت و هدایت سلطان مشایخ
عظام قطب الاقطاب ایام کاشف
اسرار ملک و ملکوت ناظر انوار قدس
وجبروت مخزن لطایف قدسیه معدن
معارف انسیه بروزگار طوایف مستر
شدان انام واصل باد و مقاصد علیه
مریدان مطالب سینهٔ مستفیدان از

نظر همت عالی رتبت حاصل بندهٔ معتقد
سو آنکه در موقف عبودیت ۵ داغ اخلاص
بر جبین دارد ۵ بعرض دعایی که از
ریاض تقریرش فوایح اخلاص فایح
واز حدایق تحریرش روایح اختصا ص
لایح باشد مصدع خدام می گردد و لو ظیفهٔ
شریفهٔ دعای دولت ابدی وضابطهٔ
رابطهٔ ثنای سعادت سرمدی اشتغال
می نماید وارجو الاجابة بعد الدعاء
مسئول آنکه در خلاصهٔ اوقات ونقاوهٔ
آنات از نظر سعادت اثر که وسیلهٔ حصول
امانی و ذریعهٔ ظهور سعادات جاودانی
است محروم نگذارند زیادت جرات
نرفت خاطر عاطر از هر و ضمیر منیر گسترده
جرات مشاهدات طوالع غیبی و ملاحظات

لوامع عوالم لاریبی باد سایر در جواب
طبقهٔ اعلی از مشایخ نویسند نسمات انفاس
مقدسه و رشحات اقلام مطهره عالی
حضرت مرشد زمان مقتدای عهد
و اوان افضل مشایخ و ایام اکمل هداة
انام صاحب ایات ریاضات ناصب
رایات کشف و کرامات سلطان
محققین برهان صدیقین مفتاح
کنوز معارف ربانی کشاف رموز
عواطف سبحانی که حاوی اسرار کتاب
احکمت ایاته بود از مهب کرامات
سینه و منبع مقامات علیه فایح و
فایض شد نسیم روضهٔ دار السلام
و شمیم طرهٔ حور مقصوراة فی الخیام
از نفشی (؟) کن توقیع بمشام جان پیوست

عذر

عذر مکارم خدام جز بتقاعد از تمهید
قواعد عذرخواهی تیسیر پذیر نیست
زیادت جسارت نرف (؟) ذات با برکات
متبرکة الصفات ابد الدهر بر وساده
ارشاد و افادت و سجادهٔ سداد و
عبادت ملاذ مسترشدان مناهج خیر
و پناه مقتبسان انوار حقایق سلوک و
سیر باد سایر بطبقهٔ اوسط از مشایخ
نویسند انوار اسرار فیض اقدس
از باطن منور مقدس عالیجناب
ارشاد مآب شیخ الانام مقتدای طوایف
اسلام منبع علوم روحانیه مجمع فیوض
سبحانیه مرشد اکرم قدوهٔ مشایخ عرب
و عجم المتوطن فی قباب سبحات السبحا
نیه المستهلک فی لمعات الجذبات الربانیه

بر قلوب مستعدان قبول افاضات و
مستمدان نتایج ریاضات فایض
باد مخلص معتقد که آیات اخلاص
بر صحیفهٔ خدمتگاری نگاشته ثنایی
که از مضمون مناشیر بشایر صبح سعادت
خبر دهد و دعای که بر اشارات یمن
و برکت اطلاع بخشد بقبهٔ سمت ارسال
میدهد و از حضرت رب الارباب
عمت مواهبه و عمت رغایبه سببی که
متضمن نیل ملازمت تواند بود استدعا
می نماید انه علی کل شیء قدیر زیادت
املال نرفت نفوس متوجهان روضهٔ
رضا و قلوب مجاوران صفهٔ صدق
و صفا بمیامن انفاس منیفه و برکات
اوقات شریفه منور و مزین باد

سایر

سایر در جواب طبقهٔ اوسط از مشایخ نویسند

همراه صبا رایحهٔ باغ بهشت است ٥ یا نامهٔ
پاکیزهٔ آن پاک سرشت است ٥ رقعات خامهٔ
خدام عالیجناب هدایت انجام منبع آثار
کرامات مطلع انوار الهامات محیط
نقط صدق و یقین مرکز دایرهٔ توکل
و تمکین غوث برایا غیث عطایا لازال
رایه فی سبیل الهدایة دلیلاً و مقاله
لعطشان المعرفة الاحدیة سلسبیلاً در
احسن اوقات و ایمن ساعات شرف
ورود ارزانی فرمود از یمن مطالعه
آن کتاب انسی سمات و ذوق مشاهدهٔ
الخطاب قدسی صفات ع بشکفت دلم
چو غنچه از باد صبا ٥ ارسال اشارات
عالیه را در کفایت مهمات مترصد است

تا وظیفهٔ اعتقاد بتقدیم رساند زیادت
ابرام رتبهٔ خود نمید انند سو برمرکز مراد
توکان قطب عالمست ٥ پیوسته دایرات
فلک رامدار باد سایر بطبقهٔ ادنی از
مشایخ نویسند میامن الفاظ علیه
و برکات اوقات سینهٔ جناب شریعت
شعار طریقت دثار نتیجهٔ اتقیاء عظام
بقیهٔ اولیاء کرام قدوهٔ اولی النفوس
طاهره اسوهٔ ذی القلوب باهره مخزن
معارف قدسیه معدن لطایف انسیه
بکافهٔ طالبان معارف ربانی و عارفان
مواجید سبحانی واصل باد مخلص
واضح الاعتقاد که همواره متعطش
مشارب مشاهدات عینا یشرب بها
عباد الله می باشد بعرض ادعیهٔ که

نسایم

نسایم اعتقاد از اطایب رواح آن آستانه
توان نمود مصروع میگردد و همگی
همت بر ادراک دولت ملازمت مقصور
میدارد ابواب حصول این مرام از
فیوضات ملک علام مفتوح باد امید
واثق است که این کمینه را بخدمات
لایقه نوازش فرمایند تا مراسم اخلاص
بظهور رساند بزواید اطالت جسارت
نمی نماید سو همه ایام اوقات شریفه
بارشاد خلایق باد مصروف سایر در
جواب طبقهٔ ادنی از مشایخ نویسند
خطاب مستطاب که از جناب شریعت
شعار تقوی دثار رافع رایات طریقت
صاحب ایات حقیقت نقاوهٔ زهاد
اسوهٔ عباد نامزد این حقیر شده بود

شرف ورود ارزانی فرمود مورد آن
واردِ غیبی را بخطوات تعظیم و اجلال
استقبال نمود خبر فرخنده اثر استقامت
احوال و تیسیر اسباب امانی و آمال که از
فحاوی آن معلوم شد موجب تضاعف
مواد شکرگذاری و ترادف امداد سپاس
داری گشت بزواید انبساط مصدع
نمی شود ساحت عالی مجمع افاضات
انوار ربانی و منبع رشحات اسرار
ربانی باد علمای شریعت بطبقهٔ اعلا از
علمای شریعت نویسند ای طریق علم را افضل
تو مصباح آمده ، مخزن تفسیر را ذهن تو
مفتاح آمده ، مسند افاضت حقایق
تفسیر جسن تقریر سلطان مفسرین برهان
اهل حق و یقین مخبر احادیث نبویه

وارث

وارث مواریث مصطفویه مالک ممالک
تحقیق سالک مسالک تدقیق کاشف
مشکلات عقلیه فاتح معضلات نقلیه
لسان محافل علما ترجمان افاضل بلغا
آراسته باد و توالی فیوضات کلام الهی
در بارهٔ مستفیدان مجلس عالی ناکاسته
مخلص بی اشتباه که پیوسته بتفسیر آیات
بینات فضایل خدام اشتغال می نماید
با رسال دعایی که از ریاض تقریرش
فوایح اخلاص فایح و از حدایق تحریرش
روایح اختصاص لایح باشد تصدیع
مجاوران سدهٔ علیه میدهد و بر دوحهٔ
نهال اخلاص در روضهٔ صدق چون
بلبل سحری از روی ثناگستری در سن
مناقب آنحضرت میخواند و بمدح ست

دمادم ضمیر من مشغول ٥ بوصف
تست پیاپی زبان من جاری ٥ امید
وارست که از مکمن افضال مثال
واجب الامتثال شرف اصدار ارزانی
فرمایند تا وظایف خدمتکاری
بظهور رسد بزوایه انبساط جرأت
نمیرود ٥ تا هست عقل واسطه
انتظام دین ٥ تا هست علم قاعده استوار
شرع ٥ از آفتاب رای تو باد اجمال
علم ٥ بر مرکز مراد تو باد امداد شرع
علمای شریعت درجواب طبقه اعلی از
علمای شریعت نویسند اتانی منک یا فخر الاعالی
کتاب لفظ مثل اللالی نفحات گلشن
معالی و نسمات جمن الطاف لایزالی
اعنی مخاطبه عالیحضرت مخدوم
اعظم

اعظم مقتدای افضل اعلم بقیه مشاهیر
خلف قبله فضلا انام قدوه علماء اسلام
مرجع اعاظم عالم محیی ریاض علوم
وحکم ناظم معاقل فروع واصول
صاحب قواعد معقول ومنقول الذی من
لمعان الجلال واعزمن فوحات
الشمال ٥ در امین ساعات واحسن
اوقات بر ریاض صدور ارباب
حضور فایح شد مورد شرح آیه
انی القی الی کتاب کریم خوانده شد
وکلمات الحمد لله الذی هدانا لهذا
بر زبان جاری گشت وچون مکنون
صحیفه عالیشان معانی نشان اشعار
باستقامت احوال ستسبان عتبه افا	ضل
مال داشت وظایف حمد ربانی و

دواتب شکر سبحانی مودی شد بزوائد
اطناب جسارت نمیرود سو همیشه
تاکه بود شرع حاکم مرشده مدام تاکه
بود عقل والی والاه زحشمت تو هم
کار شرع باد نکوه ز دولت تو هم کام
عقل باد دوا علمای شریعت بطبقهٔ اوسط
ازعلمای شریعت نویسند تمهید قواعد
احکام دین و تشیید مبانی اسرار
شرع متین باهتمام عالیجناب شریعت
مآب مستجمع حقایق علوم مستنبط دقایق
رسوم ناصب الویهٔ دینیه دافع ابنیه
یقینیه مصدر دقایق مناظرات مظهر
حقایق محاضرات مصباح انوار دانش
مفتاح اسرار بینش محصل باد محب
آرزومند که رافع ابنیهٔ مودت است

1
دعوات بابرکات و تحیات میامن
سمات مرفوع ضمیر منیر میگرداند و
سرًّا و جهرًا بتلاوت صحایف و
قرائت جرائد منقبت خوانی اشتغال
می نماید سو حرز من در همه اوقات
ثنای تو بوده درد من در همه احوال
دعای تو بوده دعاوی اشواق
بلقای شرف از شوق هزار عشا هذه
ازهار و ازآرزوی شب خیزان
عطالعه بتأثیر اسحار زیادتست
بزواید مصدع نشد سو ذهن وقاد
تو کشاف علوم عالمست طبع نقاد تو
باب فصل را مفتاح باد علمای شریعت
درجواب طبقهٔ اوسط از علمای شریعت نویسند
دقوم کتابک المیمون لاحت کنوز

لاح فی وقت الصباح ملاطفهٔ مرغوب
و مفاوضهٔ مطلوب عالیجناب شریعت
شعار فقاهت دثار نقاوهٔ علمای
اسلام اسوهٔ فضلای انام واسطهٔ
ترفع موالی رابطهٔ تفوق اهالی
مودد مناقب ترتیب صاحب مناصب
منیفه دلکشای چون هوای بوستان
و طرب افزای چون وصال دوستان
در اشرف ساعات و الطف اوقات
سمت وصول یافت بظهور نمود
آنخطاب که صورت کمشکوة فیها
مصباح داشت زنگ ظلام و ادادت
ایام از آیینهٔ دل مستهام زدوده کردند
بشارت سلامتی ذات ملک صفات
که از ان صحیفهٔ میمنت سمات بوضوح

پیوست

پیوست و سلامت ادای لوازم شکر
گذاری گشت بزواید مشوش شدند
ظلال افادت و نوال افاضت معن
مستفیدان حقایق تنزیل و مستفیضان
دقایق تاویل مبسوط باد علمای شریعه
بطبقهٔ ادنی از علمای شریعت نویسند
میامن سلامی که مشارب صفای آن به
شوایب اختلاف دهر متغیر نگردد
و شوارع ادا نیش بعوارض انصراف
عصر متبدل نشود مرفوع ضمیر منیر
جناب شریعت مآب فقاهت
انتساب ناصب رایات ملت ناصر
آیات شریعت مقبول اعاظم علما
منظور اکابر عظما می گردانند و از
شرح تلهب نوایر اشواق و تموج

بجا اشتیاق که متجاوز الحد والغایته
است اعراض نموده دولت ملاقات
شریف که اکمل غایت مطالب ونهایت
مآرب است از حضرت عزت جل ذکره
مسالت می نماید و بظهور این مراد
مستظهر می باشد زیادت اطناب
نموده شد باقی اعلای اعلام شریعت
ترا باد ابقای جاودانی علمای شریعت
درجواب طبقه ادنی از علمای شریعت نویسند
اتانی کتاب عزیز کریم کورد الربیع
نشر النسیم ملطف دلکشای و مشرف
راحت افزای جناب شریعت
شعار محبت آثار مجمع سعادات علیه
منبع ریاض کمالات جلیه حاوی انساب
اصول و فروع حافظ حدود معقول

ومشروع

ومشروع مقترن بصفای مودت
و محتوی بر کمال محبت در بهترین
آنی و خوشترین زمانی بظهور پیوست
وچون از مضمونش تمهید قواعد
حصول مرادات و تکمیل مراتب
ظهور سعادات مفهوم شد امداد
شکر بتعاقب و تواتر یافت زیادت
اطالت نموده شد نقد اقبال تو اهل
فضل را سرمایه باد نور افضائل
تو اشراف را پیرایه باد سایر طبقه
اعلا از علمای شریعت نویسند
شواهد آیات فضل و افضال و دلایل
غایات کمال و اکمال عالیحضرت مولانا
اعظم مقتدای افضل اعلم رافع
اعلام ملت بیضا ناصب رایات شریعت

عز امعاذ اکابر عظما ملاذ اعاظم علما
محقق قوانین ملک وملت مقرر
افانین دین ودولت مکمل علوم اولین
وآخرین متمم مقاصد متقدمین و
متأخرین سو بحر علوم وکنج فضایل
که ذات اوست ٥ مجموعهٔ حقایق و
دیباچهٔ حکم ٥ بر صفحات دهور لایح
باد و لوامع آثار فضایل حضرتش
در حل مشکلات قرانی وکشف
مفصلات فرقانی باهر و واضح باد
بندهٔ دعاگوی که بوظایف عبودیت
مشغول است لوامع ثنای که ورودش
معبد قدس را منور و فوایح که دعای
که هبوبش مجمع انس را معطر سازد بعتبهٔ
علیه موجه میگرداند و بالعشی والابکار

ترفع

ترفع اقتدار را از حضرت آفریدگار
جل سلطانه استدعا می نماید علامات
اجابت این مرام بر صفحات ایام
مشهود باد چند روزی بسبب
حوادث روزگار ووقایع لیل ونهار
بندهٔ قدیم از شرف انتظام در سلک
سایر خدام بحرمان موسوم شده
اما جان ودل که خلاصهٔ آب وگل اند
آنجا قواعد عبودیت را موکد و
ممهد میدارند زیادت خود را رتبهٔ
جرأت نمی دانند هر لحظه عطیهٔ
سعادتی که آثار نتایج وانوار عواید
آن بروزگار خواص بارگاه تعزمن
تشاء و مقربان درگاه و ربک یخلق
ما یشاء و یختار واصل ومتواصل گردد

نصیب اتم و بهرهٔ اعم جناب عالی فایض
باد سایر در جواب طبقهٔ اعلی از علمای
شریعت نوشتند الطاف دلنواز تو آمد بسوی من
گفتم مگر نسیم صبا از چمن رسید ٭ یا آسمان
بمجمر خورشید عود سوخت ٭ یا کاروان مشک ز راه ختن رسید ٭ عنایت
نامهٔ نامی که از عالیحضرت مخدومی
قبلهٔ اعاظم انام کعبهٔ اکابر ایام عالم
کامل اقدام حبر اشرف اکرم نظام
شرع مبین قوام دین متین محیط
مرکز جلال سپهر کمال ملجاء افاضل
زمان مرجع اکابر جهان شعر امام اهل
هدی افضل زمان که مدام ٭ ز سعی اوست
نظام شرایع و احکام ٭ مبنی از مبادی
الطاف بی غایت و مبنی بر مکارم اعطاف

بی نهایت نامزد این بنده شده بود عز
ورود ارزانی فرمود شعر روان و
تر و تازه چون آب حیوان ٭ خوش و
خوب و خرم چو عهد جوانی ٭ بخطوات
خضوع و طاعت و اقدام نیاز و
ضراعت استقبال نموده افسر فرق
شرف و تاج تارک مباهات ساخت
از عهدهٔ ادای حقوق آن مکارم و
مراحم که در مطاوی آن انضمام یافته
بود بیرون آمدن از قبیل محالات است
زیادت جسارت حد خود نمی شناسد
شعر همیشه تا مه تابنده بر سپهر بلند ٭
هلال و بدر شود از اجتماع و استقبال ٭
بفضل باش نماینده در جهان چون بدر ٭
بعمر باش فزاینده در زمان چو هلال ٭

سایر بطبقهٔ اوسط از علمای شریعت
نویسند کمالات ذات کامل الافاضات عالی
جناب شریعت مآب فقیه ربانی قوت
بازوی مسلمانی دافع ابنیهٔ کمال ناصب
الویهٔ جلال حلال مشکلات کشاف معضلات
زبدهٔ فضلا قدوهٔ علما و محیط مرکز
علم و سپهر مهر کمال و نظام شرع مبین
و اقوام دین متین و دریغهٔ کمال اهل
ارادت باد و ذهن فیاضش که کشاف
حقایق کلام و مفتاح دقایق اسرار
ملک علام است وسیلهٔ رشاد ارباب
استرشاد و استفادت بندهٔ دولتخواه
که در موقف خدمتکاری ثابت قدم
است بر الحاف خدماتی که رواج
ازهادش سبب تعظیم مجالس انس و

فوایح

فوایح انوارش موجب تطبیب محافل
قدس باشد مداومت می نماید و
بر توالی ازمنه و تعاقب اوقات
بزبان بیان و مسکنت مراسم شرح
فضایل و لوازم وصف مفاخر آن
عالی رتبت مو تبت میدارد زیادت
اطالت شرط ادب نیست سو
طالبان فضل را تا روز حشر بارگاه
مقصد و مقصود باد سایر در جواب
طبقهٔ اوسط از علمای شریعت نویسند
کتاب لطیف و خطاب شریف عالی
جناب شریعت مآب عالم فاضل فاضل
کامل مقتدای زمان پیشوای عهد
و اوان جمع کمالات منبع سعادات
موسوم بسمات رضیه و موصوف

بصفات سینه بدولت و رود در ماده
بهجت و مسرت افزود سو صورتش
دیده جانرا نصیبها روشن کرده معنیش
در دل محزون اثر غم نگذاشته
بود نقش همه آمال و امانی در وی
آفرین بر قلمی باد که این نقش نگاشته
مورد عظیمش بانواع اکرام و تعظیم
تلقی یافت و مقدم شریفش باصناف
احترام و تکریم اختصاص پذیرفت
عذر شمول الطاف و وفور اعطافی
که آن عالیجناب نسبت باین دولتخواه
تقدیم فرموده بچه قوت بیان توان
کرد و بکدام طاقت از عهده آن
تفصی توان نمود سو چه کنم چه عذر
خواهم کرم تو که عذرش ه بحساب در

نگنجد

نگنجد بشمار در نیاید ه زیادت خود را
رتبه جرأت نمیداند میامن افادت
و مآثر افاضت برون کار طلبه
علوم و اصل فایض باد سایر طبقه
ادنی از علمای شریعت نویسنده
جوامع اوقات معالی سمات جناب
شریعت شعار فقاهت دثار قوام
شرع مبین نظام دین متین منبع
زلال افضال مرکز محیط جلال
سو محیط دایره علم و قطب محور دین
مدار مرکز فضل و سپهر مهر یقین ه
بافاده علوم دینی و افاضه مسایل
یقینی مصروف باد بدعاگوی هوا
خواه که بفتوی عقل وظیفه هواداری
وطریقه خدمتکاری را فرض عین

میشمارد تحیاتی زیادت از حرکات افلاک
وخدماتی افزون از مدرکات فهم و
ادراک بموقف نیاز میرساند و ارقام
خلوص هواداری بر صفحهٔ خاطر نگاشته
قاعدهٔ ثناخوانی را ممهد میدارد باطالت
مصدع نمیگردد سو جهان زراچهٔ دلپذیر
انفاسست ۰ چو باغ خلد برین دایما معطر
باد سایر در جواب طبقهٔ ادنی از علمای
شریعت پسند رسید از جناب شریعت شعایه
خطی که ز تماشای آن جان فزاید ۰ زهی
حرف او راحتی می دهد دست ۰ زهی
لفظ او مشکلی میکشاید ۰ وسیلهٔ اسباب
حصول کامکاری و واسطهٔ آثار وصول
بدرجهٔ بختیاری که جناب فقاهت شعار
شریعت دثار مولانا اعظم مقتدای

اکرم

اکرم برهان علما ترجمان فضلا سو خورشید
آسمان معالی که افتاب ۰ با رای او چو ذره
حقیر است و مختصر ۰ عقل مجرد آمده در
حیز وجود ۰ روح مصور آمده در صورت
بشر ۰ دعاگوی هواخواه را بارسال آن
سرافراز ساخته بودند ع چون روح
گرامی ببدن وقت اعادت ۰ شرف
ورود کرامت فرمود مورد آن صحیفهٔ
جلال وجریدهٔ اقبال بوظایف تعظیم
و مراتب تکریم اختصاص یافت
اهتمام و التفاتی که از وفور ایادی و
مکارم آن زبدهٔ اعالی و اکارم در بارهٔ
این داعی تقدیم یافته زبان بیان از
عهدهٔ تمهید اعتذار بیرون نمی تواند
آمد سو زانکه آن برتر از بیان باشد ۰ هو

قبول و
۲

کونیم فنون ازان باشد ٥ بزواید املال
نمی‌نماید ظلال فضایل مخلد و اساس
معالی مشید باد قضاة بطبقهٔ اعلی از
قضاة نویسند تشیید مبانی شریعت
و تاسیس قواعد دین و ملت باهتمام
خدام محکمهٔ علیه اقضی القضاة اسلام
ناقد اقضیه و احکام عالیطن معانی
نعمان ثانی مقرر قواعد شرع مدبر
معاقد اصل و فرع مروج ملت زهرا
مقوی شریعت غرا اکمل حماة انام اعدل
ولاة ایام سو اقضی القضاة انکه بمیزان
عقل و شرع ٥ سنجیده رای روشن او
کار ملک و دین ٥ منوط باد و رعایت
کافهٔ انام بحسن اهتمام مجاوران سدهٔ
سینه مفوض و مربوط مخلص نیازمند

که دعوی اطاعتش در محکمهٔ اخلاص
بشهادت اختصاص سمت اثبات یافته
بلوامع ثنای که ورودش معهد قدس
را منور و فوایح دعایی که هبوبش
مجمع انس را معطر سازد مصدع مجا
وران عتبهٔ علیه میگردد و دوام شرایف
ایام شریعت پناهی را از حضرت
ملک علام مسالت مینماید بعز اجابت
معزز باد متوقع آنست که ابواب
مکاتبات را بقیه باهتمام مهمات لایقه
علی الدوام مفتوح دارند که علاوهٔ
سایر عنایات است بزواید اطناب
جرات نمی‌نماید محکمهٔ مسند احکام
دین و اجرای امور شرع مبین پناه
اهل اسلام و ملجای خواص و عوام باد

قضاة در جواب طبقهٔ اعلی از قضاة
نویسند این نامهٔ نامور که بنمود جمال ٥
منشور سعادت قست وطغرای جلال ٥ در جبین
درخشان و درو درج شده ٥ هر جا که
جواهریست از فضل و کمال ٥ سنایح انامل
دریا فواضل ونتایج خاطر خورشید مآثر
یعنی خاطبه سلطان قضاة اسلام برهان
ولاة امام ناصر ملت حنیفه حافظ شریعت
شریفه ممهد قواعد دین متین مشید
مبانی شرع مبین رافع اعلام سنت هادم
بنیان بدعت سوشه اماجد و قاضی
القضاة روی زمین ٥ معینت ملت اسلام
و رکن دین متین ٥ در این احوال نزول
اجلال فرمود بدستیاری دولت و
مددکاری عنایت این مخلص را رتبهٔ

س

سرافرازی داد و چون از فحوای آن
انتظام مهام سعادت انجام وجریان
امور بر وفق مراد و مرام بوضوح
پیوست استدعای توفیق شکرگذاری
از حضرت باری نمود برو این اسباب
جرات نوفت سوصفای محکمهٔ شرع از
جمال تو باد ٥ پناه اهل ملل سایهٔ جلال
تو باد قضاة بطبقهٔ اوسط از قضاة
نویسند عالیجاه شریعت پناه ممهد قواعد
دین متین مشید مبانی شرع مبین مطاع
ملوک و سلاطین متبوع خلفا و خوا
قین مصلح مصالح اهل زمان کافل امور
عالمیان ابدا مورد متابعان احکام
شرع مبین و مصدر فرمان برداران
اوامر دین متین باد محب واضح الاعتقاد

که بر صحایف اخلاص حروف کال اتحاد
مرقوم است دعایی که نسیم نوبهار از نفحه
آن استنشاق هوای نشو و نما کند و ثنای
که حریم گلزار از فایحه آن استشمام طیب
صدق و صفا نماید بموقف تبلیغ می
رساند و از حضرت الوهیت تنزهت
ذاته و تقدست صفاته شرف اللقا
که احسن مآرب و ایمن مطالبست
استدعا می نماید انه قریب مجیب زیادت
اطناب نرفت سو ذات عالی را که
استظهار خلق عالمست ه در پناه خویش
دارد لطف رب العالمین قضاة در
جواب طبقهٔ اوسط از قضاة نویسند
خط شریف دلنواز از دوست آمد بسوی
من ه الحمد لله الذی قد اذهب عنا الحزن

نتایج نتایج خاطر خطیر و روایح بدایع
ضمیر منیر عالیجناب شریعت دثار
فضایل آثار قاضی انام ظهیر اسلام
مروج شریعت غرا مقوی ملت بیضا
سو انکه در روز ازل نبوشته منشی قضا
برای دولتش منشور حکم جاودان
گشته احکام شریفش با عدالت همنفس
بوده ذات بی عدیلش با عدالت توامان
اعلی الله تعالی ایام الشریعة الغراء من عنایات
احکامه و رفع الویة الملة البیضاء بمآثر
اهتمامه آراسته بجمیله معالی و فضایل
و پیراسته به پیرایه حقایق افاضل دل را
واسطهٔ سرور و جان را وسیلهٔ ذوق
و حضور گشته نسیم عاطفتی که از مضمون
آن نامهٔ نامی استشمام رفت وسیلهٔ ازدیاد

اخلاص وذریعهٔ کمال اختصاص شد زیادت
اسباب نرفت سو بادا بقای ذات تو
چندانکه ممکن است ٥ کاندر بقای ذات
تو اسلام را بقاست قضاة بطبقه ادنی
از قضاة نویسند بجناب قاضی انام
قدوهٔ ایمهٔ ایام مشید مبانی دین متین
ممهد قواعد شرع مبین ظهیر ملت
بیضا نصیر شریعت غرا ابد الله علو
شان الشریعه الشریفه بمآثر احکامه
العلیه المنیفه تحیتی که طیب نسیمش بمثابه
روایح باد بهاری وعطر شمیمش مماثل
نفایح مشک تتاری باشد مبلغ میدارد
ومتوجه سعادت ملاقات که خلاصهٔ
زندگانی ونهایت امانی است می باشد
اسباب حصول این مرام بسمت انتظام

موسوم

موسوم باد زیادت اطالت نمی نماید سو
از پی اصلاح خلق تا بقیامت مباد ٥
عمر ترا انقطاع جاه ترا انقلاب ٥ قضاة
در جواب طبقهٔ ادنی از قضاة نویسند
کتاب فایح العبارة وخطاب لایح
البشاره که از جناب فضیلت شعار
شریعت آثار قاضی اسلام مرجع ولاة
ایام ناصر ادانی واعالی ناشر فضایل
ومعالی عظم الله تعالی فی اعلاء اعلام
الشریعه شانه ورفع فی نفاذ احکام الملة
مکانه صادر شده بود در روشنی چون
تباشیر سحری ودر نازکی چون گلبرگ
طری در این زمان نزول نمود وچون
مضمون آن صحیفهٔ نامی مبنی بر تاسیس
مبانی محبت وداد ومبنی از تاکید قواعد

مخالصت واتحاد بود موجب ازدیاد
مواد اخلاص واختصاص کشت زیادت
انبساط نمیرود سو کلبن باغ کمال وبو ضه
افضال تو ه باد تا روزجزا ایمن زآسیب
خزان سایر بطبقه اعلی از قضاة
نویسند محافل انفاد احکام شرع وملت
بیامن اوامر حضرت قاضی اسلام مال
ولاة انام مقتدای اعدل اعلم قدوه
اعاظم امم رافع اعلام شریعت هادم
بنیان بدعت اقدم زمان مامن اهل
ایمان حامی بیضه مسلمین راعی حوزه شرع
مبین سو قاضی دین افسر ملت که ازروی
شرف ه خاک راهش سروران دهررا
تاج سراست ه مسلسل مشرف ومکرم باد
ورقاع محکمه عالیه دراطراف واکناف

بسیط

بسیط غبرا مقرر و معظم بنده دولتخواه که دعای
دولت حضرت شریعت پناهی را وسیله
حصول سعادت وکامرانی میداند دعای
که ازریاض تقریرش روایح اخلاص
لایح وثنایی که ازحد ایق تحریرش فوایح
اختصاص فایح باشد بموقف عرض می
رساند وعلی الدوام ازروی استکانت
وضراعت دعای استحکام قواعد جلال
وانتظام امور اعزاز واجلال میکوید
مبانی این مرام بتایید اجابت ملک
علام ممهد باد زیادت ابرام حد خود
نمی داند التفات خاطر فیاض کافل اتمام
مهمات انام ومتکفل انجاح مرامات
خاص وعام باد سایر درجواب طبقه
اعلی از قضاة نویسند کتاب مشحون بفنون

الطاف وخطاب مقرون بصنوف اعطاف
که خدام حضرت اقضی القضاة ملاذ اعاظم
ولاة اعلم ایمه انام اعدل حکام ایام افضل
واعلم علماء اکمل واکرم فضلا مرجع اعاظم
زمان ملجاء اکادم عهد واوان مطلع انوار
کمال منبع اثار جلال امام الوری پادشاه
شریعت که هستش در اقلیم دین شهریاری
نامزد بنده دولتخواه فرموده بودند در
اشرف اوقات والطف آنات سعادت
نزول ارزانی داشت سو لطایف کلما
تش چو مهر عالم گیر ٭ ظرایف سخنانش چو
ماه نور افزای ٭ موقع آن توقیع رفیع را
که عنوان جراید جاه و جلال و فهرست
صحایف قدر و کمالست بقدم خدمتکاری
استقبال نموده تمیمه بازوی اعتضاد

واستظهار کرد اینده عذر الطافی که از
حضرت شریعت پناهی در باره این کمینه
شرف ظهور یافته هم حواله بکرم عمیم وفضل
جسیم ایشانست سو من آن نیم که ترا معذرت
خواهم گفت ٭ مگر تو هم بکرم عذرخواه من
باشی ٭ زیادت جرات رتبه خود نمیداند
وفور فیوض نامتناهی سده رفیع حضرت
اسلام پناهی ابد اواصل باد سایر بطبقه
اوسط از قضاة نویسند میامن فیض
دین ودیانت ومآثر امن امان وامانت
عالیجاه شریعت پناه قاضی اسلام مرجع
جمهور انام حافظ اسالیب معقول ومشروع
حاوی قواعد اصول وفروع منبع کمالات
علیه مجمع سعادات جلیه ناصب رایات
شریعت هادم بنیان بدعت بجمهور طوایف

واصل باد و تاییدات ربانی و توفیقات
سبحانی باوقات متبرکه متواصل بنده هوا
خواه که خدمت ملازمان محکمه علیه را وسیله
حصول امانی و آمال میداند الوف
خدمات اخلاص شعار و صنوف مدحات
اختصاص دثار بموقف عرض میرساند
[illegible]وام مستدعی آن می باشد که
نسیم توفیق از مهب تقدیر متنسم شده
کوکب اتصال بعتبه علیه از ذروه اقبال
طلوع نماید زیادت جسارت در تبه
خود نمی شناسد توجه عالیجناب شریعه
پناه بود در تقویت ارکان اسلام و سلسله
صلاح و سداد خواص و عوام باد
سایر در جواب طبقه اوسط از قضاة
توقیع رفیع که خدام شریعت پناه عالیجاه

قاضی

قاضی انام مرجع اهالی ایام امام زمان
مقتدای عهد و اوان ملاذ علما معاذ
فضلا ادام الله تعالی میامن حرکات
اقلامه و افاض علی المشرعین اسرار
کلامه نامزد این حقیر فرموده بودند
در این اوقات و احسن آنات ورود
تعزز یافت مورد آن [illegible] غیبی
را وظایف اجلال و اکرا[illegible] و رواتب
اعزاز و احترام مرتب داشته بلب
ادب مقبل ساخت چون از مطاوی
آن کتاب مسطور انار صحت و حبور
و انواع جمعیت و سرور متجلی بود
و فور شکر و سپاس ملک قدیم تقدیم
افتاد بزواید مشوش نمیشود و سر بر
شریعت بذات معلی منور و مشام

اهل اسلام بنفایح فوایح ریاض فضل
معطر باد سایر بطبقه ادنی از قضاة
نویسند اسبغ الله تعالی علی محکمة العالیة
ظلال الالطاف وجعل احکامه الوافیة
معروفة بالانصاف مخلص دعاگویی که
معتکف عتبه اخلاص است فنون
دعوات وافیه وصنوف مدحات صافیه
خالی از شایبه ریا وحالی برایحه دعا
بموقف تبلیغ میرساند وهمگی همت
بر ادراک سعادت ملازمت مقصور
میدارد حصول این صورت بروجه
احسن میسر باد اگر در شرح التیاع
بحصول امنیت التقا واجتماع که احسن
مطالب وایمن ما دست شروع رود
ع بگذرد وبکی گفته نگردد ز هزاران بزواید

مصدع نمی گردد محکمه احکام شریعت
غرا از برکات ذات ملک صفات مستقر
جلالت وکرامت باد سایر در جواب
طبقه ادنی از قضاة نویسند رشحات
ینابیع شریعت که عبارتست از مفاوضه
جناب قاضی زمان متشرع عهد واوان
حافظ شرع مبین ناصر دین متین
المخصوص بمزید الالهام فی اجراء الحدود
وتنفیذ الاحکام محتوی بر فنون عوا
طف ومنطوی بر صنوف عوارف
ورود ارزانی داشت از بیان حسن
ترتیب آن کتاب زبان ناطقه بقصور
اقرار فرموده واز ادراک لطف ترکیب
آن خطاب قوه عاقله بعجز اعتراف
نموده با ناء الطاف واعطا فی که درطی

آن صحیفه سعادت اندراج یافته بود
بالوف ادعیه وصنوف اثنیه مقابل
کردانید بنوابد اطالت مشوش ذات
ملک صفات شریعت مآبی برمراقی
عز وجلال ومصاعد قبول واقبال
ابدا مترقی ومتصاعد باد بطبقهٔ
اعلا از حکما واطبا نویسند ای زالفاظ
توکوش عقل کوهر یافته ٥ مجلس ارباب
حکمت از تو زیور یافته ٥ امداد فیض
قدسی از جناب جلال قدوسی بذات
بابرکات امام مدققین مقتدای اکابر
امم برهان حکماء عرب وعجم کشاف
مشکلات حقایق مفتاح مغلقات دقایق
غایت مطالب روحانیه نهایت مقاصد
انسانیه افلاطون زمان بقراط عهد و

اوان سوشه ملک حکمت که تیغ زبانش
در اثبات حق هست برهان قاطع ٥
مقارن باد وانوار افاضات عقول
مقدسه وآثار افادات نفوس مطهره
بروزکار میمنت سمات مقترن مخلص
بی اشتباه که علی الدوام از اسرار افاضت
خدام اقتباس حقایق می نماید هدیهٔ
مدحتی که روایح عرفانش از کلزار فاحیت
ان اعرف رایح شود وتحفهٔ تحیتی که فوایح
روح وریحانش از مرغزار ونفخت فیه
من روحی فایح کردد بسمت عرض می
دهد ومتوجه سعادت ملازمت که
خلاصهٔ زندکانی ونهایت امانی است
می باشد اسباب حصول این مرام بود
بسمت انتظام موسوم باد زیادت

دار تبه جرات نمیداند سو همیشه تاکه
بر افلاک دایرند نجوم ٥ مدام تاکه بر
ارواح قایمند اجسام ٥ مباد جز بهوای
تو گردش گردون ٥ مدام جز برضای
تو جنبش دوران اجرام در جواب طبقهٔ
اعلی از حکما و اطبا نویسند جرایدِ عواید
حقایق و معانی و قلاید فراید سعادات
جاودانی اعنی خطاب مستطاب قدوهٔ
افاضل حکما اسوهٔ اماثل علما جمال مجامع
فحول کمال محافل ارباب معقول مسیح
ثانی مستخرج قانون معانی واقف اسرار
امراض دافع اسباب اعراض وارث
منصب جالینوس مقوی ارواح و
مربی نفوس سو آنکه باشد طلعتش
را نور قدسی در جبین ٥ وانکه دارد خاطرش

اسرار

اسرار غیبی در نظر ٥ مشحون بفنون بلاغت
و مقرون بصنوف براعت ٥ وارد
شد و خوش ساخت ورودش دل و
جان را انواع الطاف و اصناف اعطاف
که در نامهٔ نامی درج فرموده بودند بو
ظایف دعا و رواتب ثنا مقابل کرده شد
ترک اقدام بر ابرام عین احترام میداند
ترا از افسر اقبال تاج تارک باد دم تو
چون نفس عیسوی مبارک باد بطبقهٔ
اوسط از حکما و اطبا نویسند ظلال افاضت
و نوال افادت عالیجاه حکمت پناه حکیم
محقق کامل طبیب مدقق فاضل دافع
انواع امراض رافع اصناف اعراض
العارف باحوال المزاج الواقف علی دقایق
العلاج سو آن کز دم مبارک و یمن قدوم

اوست ٥ هر ناتوان بصحت کلی امید واد ٥
برمفارق مقتبسان انوار فضایل و
ملتمسان اثار اسرار افاضل مخلد و
مستدام باد محب آرزومند که قاعدهٔ
صحت وحیات متعلق بانفاس عیسوی
خواص میدانند به تبلیغ تحیتی که مزین
بتمهید قواعد وداد ومشرف بتاکید مبانی
مودت واعتقاد باشد مصدع میگردد
ومتعطش زلال وصال که سرمایهٔ آمال
است می باشد اسباب ادراک این
سعادت بروجه احسن میسر باد بزواید
اطناب مشوش نمیگردد ٭ اختر حکمت
از اقبال تو نورافشان باد ٥ گوهر فضل
تو چون مهر فلک رخشان باد ٥ در جواب
طبقهٔ اوسط از حکما و اطبا نویسند

کتاب

کتاب عطریة الرقوم وخطاب مسکیة الرسوم
عالیجناب حکمت مآب برهان حکما ترجمان
علما مخزن جواهر اصناف حکم محرم
سرا بر حدوث و قدم لازال حاویا
لقانون الشفاء وکاملا فی صناعة دفع
الداء بحسن الدواء شرف ورود ارزانی
داشته در وسایل مفاخرت ومباهات
افزود وچون صورت استقامت
احوال وانتظام اسباب دولت واقبال
از صفحهٔ آن صحیفه شریفه ظاهر وباهر
بود بانواع شکرگذاری واصناف سپاس
داری اقدام نمود بزواید مصدع نشد
٭ یمن نفس پاک تو قانون شفا باد ٥
وز مقدم تو حاجت هرخسته روا باد ٥
بطبقه ادنی از حکما و اطبا نویسند

بهجت خواطر و مسرت ضمایر با نفاس
مبارک و اقدام متبرک جناب حکمت
مآب قدوه حکما اسوه علما دافع الالام
دافع اسقام مقبول حکما محقق مطبوع
اطبا مدقق محصل باد محب واضح
الاعتقاد که بر صحایف اخلاصش حروف
کمال اتحاد مرقوم است تحیتی که نسایم
اخلاصش روضه جانرا طراوت بخشد
و مدحتی که شمایم ازهار اختصاصش
حدیقه دلرا نضارت دهد بموقف
تبلیغ میرساند و دولت ادراک ملازمت
راکه منتهای آمال و امانی است از حضرت
سبحانی عزشانه مسالت می نماید غلیات
شوق بمادة الحیوة ملاقات ع همان حکایت
مستسقی است و آب فرات ه زیادت املال

نمی رود سو بهجت اهل حکمت از خلق خوشت
بیدار باد ه خاک راحت سرمه چشم اولو
الابصار باد در جواب طبقه ادنی از
حکما و اطبا نویسند رسید رشحه کلک
مسیح خاصیت ه بکمترین محبان مخلص
مشتاق ه ملطفه لطایف اثار جناب حکمت
شعار زبده اطبا قدوه فضلا مسیح
ایام مزیل الالام سو حکیمی که جان می فزاید
دمش ه روان تازه میگردد از مقدمش ه
ادام الله تعالی انفاسه المتبرکه لشفاء
الامراض و حصول الاغراض محتوی
بر صفای مودت و منطوی بر کمال
محبت عز ورود ارزانی فرمود و
بدایع الفاظش چون روایح مسایل
حکمت دیده کشای و حقایق معانیش

چون دقایق ارباب بهجت جلوه نمای مورد
آن وافد غیبی را نزهتگاه دیدهٔ دل
ساخته بقدر قوت و اندازه قدرت
رواتب تعظیم مرعی داشت زیادت
اکثار نرفت سو انفاس روح پرور
صحت فزای تو بهر شفای خلق جهان
مستدام باد بطبقه اعلی از شعرا
نویسند زهی چراغ معانی زفکرت تو منیر
شعاع شعر تو چون آفتاب عالم گیر طبع
گوهرفشان و ذهن لطافت نشان عالی
حضرت خسرو رتبت سحبان زمان حسان
دوران مهر سپهر بلاغت ماه آسمان
فصاحت مبدع بدایع مخترع روایع
نظام عقود جواهر ابیات صراف
نقود زواهر کلمات سو آنکه بازار فصاحت

را رواج از نظم اوست ه وآنکه گلزار بلاغت
را ز شعرش رنگ و بوست ه مخزن
اسرار الهی باد و ضمیر منیر و خاطر
الهام پذیر مطلع انوار نامتناهی مخلص
دعاگوی که بر جادهٔ ثناخوانی مستقیم
است با قامت وظایف دعواتی
که امتزاج ارواح قدسیانرا وسیله
تمام و انشراح صدور روحانیانرا
رابطه علی الدوام همان تواند بود
جرأت و جسارت می نماید و همواره
صحایف اوقات را بارقام منقبت
خوانی و جراید ساعات را بآیات
مدایح گستری مزین و مشحون میدارد
برواید انبساط نمی نماید ظلال فصاحت
و بلاغت بر مفارق مرتقیان معارج

ارادت مبسوط و ممدود باد در جواب
طبقهٔ اعلی از شعرا نویسند سید از خسرو
ثانی کتابی ٭ رقم فرموده نوک خامهٔ او ٭
دل و جان من مهجور بادا ٭ فدای نقش
نام و نامهٔ او ٭ نسایم حدایق فردوسی
و شمایم گلزار قدسی که عبارتست از
کتاب مشکین نقاب افضل شعرا
اکمل فضلا سابق مضمار بلاغت مرجع
ارباب فصاحت عمان معانی سلمان
ثانی حسان زمان سحبان اوان مشید
بنیان امانی موسس ارکان معانی سر
مشحون بفنون سرفرازی ٭ مقرون
بصنوف دلنوازی ٭ شرف ورود
ارزانی فرمود مورد آن توقیع رفیع
را بعد از ادای لوازم حرمت داری

ورعایت

ورعایت مراسم خدمتکاری بلب ادب
مقبل و ملثوم کردانید و چون الخطاب
شریف و کتاب لطیف متضمن انواع
الطاف و اصناف اعطاف بود اضعاف
مضاعفهٔ آن مراسم ادعیه و لوازم اثنیه
تقدیم افتاد خدمات مستطاعه را
منتظرست تا در اتمام آن اثار عبودیت
بظهور رساند بزواید جسارت ننمود
تأیید فیض قدسی و تقویت روح
مجالس انسی بروزگار لطایف اثار روا صل باد
بطبقهٔ اوسط از شعرا نویسند
بدایع روایع خامهٔ مشکین شمامهٔ عالی
جناب فضایل مآب فصاحت شعار
بلاغت دثار صاحب کلمات شریفه
ناظم ابیات لطیفه زبدهٔ افاضل عصر

مالک ازمه نظم و نثر نورفزای دیده
اولو الابصار باد و لطایف صنایع قلم
زیبا رقم زیور بخش جراید لیل و نهار
مخلص هواخواه که معتکف آستان اخلاص
است دعایی که زبان قلم و قلم زبان از
تقریر احصای آن قاصر و ثنایی که بنان
بیان و بیان بنان از تحریر تعداد آن
عاجز و مقصر باشد موقوف بیاد
میرساند و در بیان شوق و شعف به
یافت دیدار اشرف که بی تکلف احسن
مأمول و ایمن مسئول است خوض نموده
دولت انصرام را از بارگاه ملک علام
مستدعی می باشد بزواید مصدع نشد
مآثر ذات خجسته صفات در اقطار
بسیط غبر سایر و ساری باد درجواب

طبقهٔ ا

طبقهٔ اوسط از شعرا نوشته

کتابی پر از گوهر
آبدار رسید از جناب فصاحت شعار
مجموعهٔ نوادر اقبال و گنجینهٔ جواهر کمال
اعنی کتاب لطایف آثار عالیجناب
فصاحت دثار مجمع معالی مرجع اعالی
معدن فضایل مرجع افاضل مقبول
اعاظم سلاطین منظور اکارم خواقین
ادام الله تعالی نفایس اشعاره و زاد
بین البلغاء نتایج افکاره مرصع جواهر
زواهر عبارات و مرشح بغرر درر
استعارات بشرف ظهور پیوست هر
حرفی از آن نامهٔ نامی ظرفی از ظروف
ظرایف و هر لفظی از آن صحیفهٔ گرامی
کنزی از کنوز معانی و لطایف سو
صورتش از حسن معنی غیرت ماه تمام

معیشش از لطف صورت رشک آب زندگی
مودد آنرا که سبب تنسم روایح آمال و تبسم
ریاحین اقبالست بقدم نیاز استقبال
نموده دقیقهٔ از دقایق تکریم و وظیفه
از وظایف تعظیم نامرعی نگذاشت
بزواید املال ننمود شرایف اوقات
میمنت سمات بافادت حقایق و افاضت
مصروف باد بطبقهٔ ادنی از شعرا
نویسند لازالت لطافت اشعاره و
ظرایف اثاره زینة لمجالس الاحباب
وسببًا لمسرة افئدة اولی الالباب محب
صادق سو انکه تا بود مدح خوان تو بود
وانکه تا باشد اینچنین باشد الوف
تحیات تشوق شعار و صنوف تسلیمات
تلطف دثار بموقف تبلیغ میرساند

وذکر

وذکر مناقب زاکیه و شرح مراتب عالیه
و ورد زبان ساخته سببی را که متضمن
حصول شرف مجاورت و متکفل وصول
بدولت مجاورت تواند بود مترصد
می باشد زیادت اطناب نرفت
صحایف صدور مستعد ان باثار
قلم گوهر نگار و خامهٔ درر نثار مزین
و محلی باد در جواب طبقهٔ ادنی از شعرا
نویسند نامهٔ صنایع دثار و صحیفهٔ بدایع
اثار جناب فضایل اکتساب جامع آیات
فضیلت گستری ناصب رایات سخن
وری رشح الله تعالی اعناق الفضل
والفصاحة ببدایع افکاره و رصع
نطاق النطق بصنایع اشعاره بدولت
و درود و سلیم بهجت و سرور گشت

فحوای آن نامهٔ نامی و مضمون آن صحیفه
گرامی اساس مواد محبت ولباس مودت
را ممهد و مجدد کرداند زیادت اسباب
رفعت سو جوهر طبع شریفت مخزن
اسرار باده لمعهٔ نظم لطیفت مطلع
انوار باد بطبقهٔ اعلی از منجمین نویسند
دایمهٔ تعظیم و اکرام و صفحهٔ تکریم و
اعظام مولانا اعلم ملاذ ارباب
علوم و حکم محرم سرا پرده سینه مخزن
نفایس هندسیه ملجاء فرقهٔ موالی مرکز
دایرهٔ معالی خلاصهٔ ادوار نقاوهٔ نتایج
فلک دوار الطالع من مطالع الاقبال
الشارق من مشارق الافضال بارقام
تقویم احتشام و احکام دلایل احترام
مزین و محلی باد مخلص دولتخواه که صفات

تقویم

تقویم وداد را بر قوم نظرات کواکب اخلاص
و اعتقاد مزین و منور دارد دعایی
که طلوع لوامع ودادش از مطلع
اتحاد و لموع طوالع جمالش از مشرق
کمال بود بموقف نیاز میرساند و طلوع
کوکب اتصال را بذات ملک صفات
که مهر سپهر کمالست استدعا نموده
خدمات مستطاعه را منتظر میباشند
زیادت جرأت نمی‌ورزد تقاویم امانی
بارقام حصول مرادات دو جهانی
مرقوم باد در جواب طبقهٔ اعلی از منجمین
نویسند مبشر طلوع صبح امانی و
طلیعهٔ جنود سعود آسمانی اعنی مشرفهٔ
عالیهٔ مولانا اعظم مجمع علوم و حکم
محرم اسرار فلکیه مهبط انوار ملکیه

ملجا حکماء منجمین زبدهٔ زمرهٔ متقدمین
مربی اصحاب هیأت و تنجیم محلل رموز
صحایف زیج و تقویم الواقف علی جوامع
حقایق العلوم المشرف علی غوامض دقایق
النجوم منور بانوار الطاف و مزین بآثار
اعطاف غرهٔ بیاضش چون در درخشان
از درج کرامت تابان و شعاع الفاظش
چون دری درخشان از برج بلاغت نور
افشان شرف ورود ارزانی فرمود
در مقابلهٔ هر حرفی ازان هزار دعا و
در برابر هر کلمه صد هزار ثنا گفته آمد
زیادت جسارت نمی رود آثار سعود
فلکیه و انوار اتصالات اجرام علویه
قرین اوقات و ایام خجسته فرجام
باد بطبقهٔ اوسط از منجمین نویسند

زهی

زهی نموده بصد وجه دردم تعلیم دقایق
فلک مستقیم را تفهیم تقویم مناقب و
معاقد معالی بیامن استخراج حقایق
ذهن وقاد و استنباط دقایق طبع نقاد
مولانا معظم اسوهٔ مشاهیر ام زبدهٔ
ارباب تنجیم قدوهٔ اصحاب تقویم واضع
ابنیهٔ فنون عربیه دافع الویهٔ قوانین
ادبیه ضابط فروع و اصول رابط
رسوم معقول و منقول سو آن رفعت
گشته براوج فلک صاحب قران طالعش
را با سعود آسمانی اقتران مکمل و مهیا
باد مخلص هواخواه که صحیفهٔ دل را بارقام
اخلاص مزین دارد دعایی افزون
از حرکات افلاک و ثنایی بیرون از
حیز فهم و ادراک سمت تبلیغ میدهد

در مقام هواخواهی چون صبح ثانی صادق
دم ومانند قطب سپهر ثابت قدم بوده
منتظر می باشد که از کیفیت احوال
شرف اخبار ارزانی فرمایند تا مواد مسرت
ازدیاد پذیرد زیادت مصدع نمیگردد
وکوکب جهان افروز دانش از افق دولت
وسعادت ابداً طالع ولامع باد درجواب
طبقه اوسط از منجمین نویسند شعشعه اشراقات
معالی ومناقب که از مطلع التفات مولانا
مکرم رفیع الشان محاسن الشیم حاوی
کمالات مجمع سعادات انیس سلطان
جلیس خواقین لازال فی اوج السعادة
بدراً لامعاً ومن افق الفضل نجماً طالعاً
سو اختر آسمان اوج شرف ه مهر عالم
فروز اوج کمال ه طلوع یافته بود پرتو

وصول

وصول بر ساحت احوال این کمینه انداخت
از تشریف تفقد شریف وتلطیف
تودد لطیف مشام امید محرومان کلبه
فراق معطر ودیده انتظار محبوسان
زاویه اشتیاق منور شد زیادت
مشوش نمی گردد ذات ملک صفات
که محور فلک افضال ومرکز دایره کمال
است ابد الدهر مخلد باد بطبقه
ادنی از منجمین نویسند لازالت کواکب
افلاک السعادات منورة بنظرات احکامه
واوراق تقاویم الکمالات مزینة بنقوش
ارقامه محب صادق الاعتقاد که رقوم
خدمت وملازمت نقش صحیفه هوا
داری دارد براهداء تحیتی که از روایح
فوایح صدورش مشام دلها معطر واز

لوامع طوالع ورودش دیدهٔ جانها منور
گردد مصدع می شود و بجان و دل احراز
شرف ملاقات راکه آینهٔ طلعت امال و
امانی وطلیعهٔ مواکب مسرت وشادمانی
است استدعا می نماید توفیق سعادت
اجتماع علی احسن الصور وایمن الاوضاع
مقدر باد شوق وشعف بغرهٔ غرا
وطلعت خورشید سیمای جون معالی
وکمالات انجناب نهایت پذیر نیست
زیادت اکثار نرفت سو مبادا اختر خصم
ترا صعود و شرف ه مباد کوکب ترا
هبوط و وبال در جواب طبقهٔ ادنی
ازمنجمین نویسند نامهٔ خورشید شعاع و
صحیفهٔ سپهر ارتفاع جناب فضایل
مآب رافع بنیان تنجیم ناصب اعلام

تقویم

تقویم جامع علوم حکمیه واقف اسرار
فلکیه لا زالت شمس علایه لامعة الانوار
ساطعة الآثار از روزن اقبال بر موجب
امانی و امال جلوهٔ جمال نمود طلوع آن
صبح کامکاری و ظهور آن نور بختیاری
موجب تفوق تام و ترفع مقام این
مستهام گشت وجون از منطوق صحیفهٔ
گرامی مفهوم شد که هر روز از مکامن
تایید الهی لمعهٔ دولتی لامعست واز
افق توفیق پادشاهی کوکب رفعتی
طالع ریاض مسرت را بر شحات حمد
و سپاس ربانی تازه ساخت زیادت
اطالت ننمود سو همیشه تا بتوان کرد
حصر دور فلک ه تراجو دور فلک باد عمر
نامحصود بحضرت والد و عم و خال و غیره

نویسند دولت خدمت و سعادت
ملازمت که جمیع سعادات را کافل و مجمع
مرادات را شاملست از کمین غیب
تیسیر پذیر باد بنده کمترین که حلقه عبودیت
در گوش دارد صفحات اوقات را به
رقم اذعان و اطاعت نگاشته دولت
بندگی مرتب و موظف میدارد و
علی الدوام بقای ذات ملکی صفات را
از حضرت ملک علام استدعا می نماید بشرف
اجابت مشرف باد شرح سورت فراق
و وصف صورت افتراق که از مقوله
ما لا یطاق است در حوصله تقریر و دایره
تحریر نگنجد متمنای خلوص و خصوص
آنست که این بنده را بتواتر و توالی
در ارسال ملاطفات عالی که واسطه

اذعان

حضور

حضور و وسیله بهجت و سرور است
سرافراز فرمایند زیادت اطالت رتبه
خود نمی داند هر سعادت و اقبال که غبار
زوال بر اذیال جلال آن ننشیند و هر کرامت
و اجلال که دست انقلاب و انتقال از
دامن آن دور باشد متوجه جناب والا
سده معلا باد در جواب ایشان نویسند
عالی فرمان واجب الاذعان که نامزد این
بنده شده بود در اشرف ساعات و الطف
اوقات نزول اجلال فرمود بود و آن
طغرای دولت ذیل افتخار بر ذروه
سموات کشیده شد و قدم مباهات بر فرق
افلاک نهاده آمد و چون صورت استقامت
احوال و انتظام اسباب دولت و اقبال
از صفحه ظاهر و باهر بود با نواع شکر

کذاري واصناف سپاسداری تقدیم نمود
مسئول از همت علی نهمت انکه این کمینه را
از قبول خاطر عاطر که آیینهٔ مشاهدات
غیبی ومجمع واردات لاریبی است بفیض
کامل فایز و مستسعد کردانند زیادت
جرات حد خود می شناسد ظلال مرحمت
وسایهٔ عاطفت ابدا مخلد و ممدود باد
بالنبی واله الامجاد بدوستان نویسند
سلامی چون نوید شادمانی ◦ سلامی چون
امید کامرانی ◦ سلامی جان پاکش کشته محرم ◦
سلامی روح قدسش بوده همدم ◦ سلامی
تازه تر از برک ریحان ◦ که شوید رخ بشبنم
درکلستان ◦ مصحوب دعایی چون نسیم ریاض
بهشتی دلکشای وثنایی چون شمیم ازهار
اردی بهشتی طرب افزای مبلغ وموجه
میکرداند

میکرداند وادراک سعادت راکه سرمایهٔ
امانی وامال است دیده ترصد بر شارع
امید میدارد توفیق وصول بشرف این
مأمول در اسرع اوقات میسر باد محنت
تمادی ایام افتراق وشدت توالی الام
اشتیاق از سرحد احصا متجاوز است
ومحاسب وهم از حصر عشر عشیران عاجز
شعر غم مفارقت وغصهای فراق ◦ زحد 26/62
شرح وز اندازهٔ بیان بیش است ◦ متوقع
آنست که بیمن تفقد وحسن التفات
خاطر عاطر که وسیلهٔ ازدیاد مواد مودت
وذریعهٔ اعتضاد ارباب محبت است
بهره مند کردانند شعر ابرام زحد کذشت
هنکام دعاست ◦ بادا همه کارها بکام دل
تو در جواب ایشان نویسند

این منم کز تو سلامی بمن آورد رسول ٭ تازه
تر کرد هوای من و امید وصول ٭ نامه
آورد رسول تو و من ازشادی ٭ که سر نامه
همی بوسم وکه پای رسول ٭ ملاطفهٔ مرغوب
ومفاوضهٔ مطلوب جون هوای بوستان
دلکشای وجون وصال دوستان طرب افزای
بخطی جون طرهٔ طرا بر عزه غرا مسلسل ودل
کشا و لفظی جون آب حیات در سواد ظلمات
روشن وجانفزا سو ظرایف کلماتش منور و
زیبا ٭ عوارف سخنانش مزین ورنکین ٭
در الطف اوقات واشرف انات سمت
وصول یافت بخطوات اجلال واقدام
اعظام استقبال نموده مراسم تعظیم
بتقدیم رسانیند شجرهٔ کامرانی ونهال
زندکانی که از سموم هموم ذوی بذبول

ونقصان نهاده بود از رشحات خامهٔ خضر
خاصیت دیکر باره طراوت وتازکی پذیرفت
سو سخن کشید باطناب وقت عرض دعاست ٭
ظلال عاطفت ومرحمت مخلد باد هم بدو
ستان نویسند سلامی تازه جون روز جوانی ٭
بخاصیت جو آب زندکانی ٭ سلامی
جون نسیم سنبل وکل ٭ که باشد همدم انفاس
بلبل ٭ سلامی جون کل سوری معطر ٭
سلامی جون چراغ جان منور ٭ باتحفهٔ
ثنایی که کلزار انس از دواج آن معنبر کردد
وازهار بساتین قدس به تنسم نفحات
آن معطر شود سمت ارسال میدهد
وعلی الدوام صفحات اوقات را بدعای
دولت که امارت اجابت وعلامات
استجابت بر عنوان آن واضح ولایح است

مزین میداد شد آید دوری و مکاید
مباعدت ضروری به بر نهج واقعست
که جز باستسعاد سعادت ملاقات اشرف
تدارک پذیر تواند بود ○ دلم ز هجر
تو بیماری چنان داده ○ که جز بوصل تو
آنرا علاج نتوان کرد ○ امیدوارست که
حضرت مفوض الخیرات عم احسانه
سببی را که مزیل ظلمات فراق و تباعد
و موصل بشهود لمعات تواصل و تشاهد
باشد بزودی مهیا کرداند زیادت
اکثار نرفت ○ همیشه تا که بود نعت زلف
در ابیات ○ مدام تا که بود وصف خال
در امثال ○ سری که از تو بپیچد بریده باد
چو زلف ○ رخی که از تو بتابد سیاه باد
چو خال **در جواب ایشان نویسد**

مکتوب

مکتوب جانفزای تو آمد بسوی من ○ چون
خوانده گشت بر دل بریان نهادمش ○ از
ترس آنکه آه دل من بسوزدش ○ فی الحال
بر دو دیده گریان نهادمش ○ از بیم آنکه
آب دو چشم بشویدش ○ از دیده در ربودم
و بر جان نهادمش ○ شعشعه بارقات
کتاب میمنت سمات مقترن بلمعات بل
هوایات بینات از ذروه افضال و
درجه اقبال طلوع فرمود و ورودش را
وظایف اجلال و اکرام و دوایب اعزاز
و احترام مرتب داشته بلب ادب مقبل
ساخت ○ زان نامه که از تو سوی من آمد
شادم گر منت روزگار کرد آزادم از
هر لفظش جلوه دیگر دیدم بر هر حرفش
بوسه دیگر دادم اثار غرایب مواهب

ربانی در تفتیح ابواب حقایق و معانی
که از دیدهٔ آمال و امانی پوشیده بود
از فحوای مثال عالی بر وجه مرغوب
مشاهده افتاد سو زآب حیات مکرمت
و لطف همچو خضر ه عمرم دراز کرد که عمرش
دراز باد ه از روی لطف مخلص دیرینه
را نواخت ه بی او مباد عالم و مخلص نواز
بادهم بدوستان نویسند ه
سلامی معنبر چو باد بهاری ه سلامی معطر
و مشک تتاری ه سلامی منور بنور ولایت ه
سلامی معطر بعطر هدایت ه باد در
فراید قلاید دعایی خوشبوی تر از
نسیم سحری و عزر صحایف لطایف ثنایی
تازه تر از گلبرگ طری بموقف نیازی
رساند و جراید اوقات و صحایف

اثات

اثات را بنشر علو مراتب و شرح سمو
مناقب مزین و موشح میدارد سو
غیر مهر تو نباشد بدلم در همه حال ه جز
ثنای تو نیاید بزبانم مه و سال ه اشتعال
مشاعل افتراق بمرتبهٔ بالا گرفته که بدستیاری
ناطقه متعرض عرض آن نتوان شد و
بپای مردی عاقله پیراهن تعقل شرح و
بسط آن نتوان گشت سو شکایت شب
هجران و سوز روز فراق ه چگونه شرح
دهم کز شمار بیرون است ه اقتضای قواعد
محبت و بیان مودت آنست که بمراسلات
شریفه و مفاوضات لطیفه حجاب
بیگانگی را مرتفع و مندفع سازند
بر زواید مصدع نشد سو عمرت دراز
باد که وهاب ذو المنن ه از هر عطیهٔ ات

که ده عمر خوشتر است در جواب

ایشان نویسند هر نامه که از یار بسویم

آید زنگ غم از آینهٔ دل بزداید هر

بیچ که بگشایم از آن نادره خط بر روی من

از فرح دری بگشاید نامهٔ دلکشای و رقعهٔ

جان فزای در تازگی چون نسیم بهار و

در لطافت چون شمیم گلزار در ساعتی

که بمیامن انظار سعود مقرون بود

از جملهٔ دولت روی نمود و کلکت

که بکام دوستان کام نهاده بر غرهٔ صبح

طرهٔ شام نهاده نی که زجعد حور بر

صفحهٔ نور مرغان اولی اجنحهٔ را دام

نهاده مورد دش را بخطوات اکرام و

اقدام اعظام استقبال نمود و بوسیدم.

و بر مردمک دیده نهادم پیچیدم و تعوید

دل

دل سوخته کردم بورود آن مقدمهٔ

سعادات و وصول آن نتیجهٔ مرادات

ریاحین استبشار در چمن امال و امانی

و ازهار استظهار از نهال اقبال دمیده

و شگفته گشت عذر خطاب مشکین

طراز و شکر کتاب مسکین نواز میسور

قلم مکسور اللسان و مقدور زبان قاصر

البیان نیست بزواید اطناب نمیرود

تا کار جهان جمله چنان نیست که خواهند

کار تو جهان جمله چنان باد که خواهی

در شکایت از ترک کتابت بدوستان نویسند

نه سلامی ز تو کز غم کند آزاد مرا نه پیامی

که بوصل تو کند شاد مرا نیست مشکل

که بیادت کنم از همه عمر مشکل آنست

که هرگز نکنی یاد مرا مدتی است که نسیم

لطفی از چمن التفات آن ملکی صفات بر
ساحت دل مشتاق نوزیده و شمیم تلطفی
از گلشن اهتمام ایشان بمشام جان نرسیده
معلوم نیست که موجب تغافل از مقتضیات
طریقهٔ اتحاد دست یا تحاشی از اضاعت
بضاعت کاغذ و مداد ٭ رشح قلم تو
چشمهٔ آب بقاست ٭ انفاس خوش تو
نفحهٔ باغ وفاست ٭ این رشحه و نفحه را
زمن باز مگیر ٭ زیرا که دلم زنده بدین
آب و هواست در جواب شکایت از ترک
کتابت بدوستان نویسند بعرض نامه
گرامی خویش دارم دوره ٭ کمال لطف تو
باید که دارد معذور ٭ اگر در ارسال
دعوات تقصیری میرود نظر بر ملاحظه
خاطر عاطر ست چه تخفیف تصدیع را

احسن

احسن انواع خدمت و دعای غایبانه را
شرف اصناف عبودیت میداند و الا
حق سبحانه و تعالی علیم است که در این مدت
روی دل از قبلهٔ اخلاص منحرف نبوده
و عنان توجه از صوب دعاگویی بجانب
نسیان منعطف نگشته ٭ کهن شود همه
کس را بروزگار ارادت ٭ مگر مرا که ارادت
ز اول است زیادت در شکایت از ترک
جواب کتابت بدوستان فریاد که دلدار
خطابی نفرستاده ٭ صد نامه نوشتیم و
جوابی نفرستاده ٭ متوقع از کرم عمیم
آن بود که در حقوق خدمتگاران
قدیم تفقد تمام نمایند و لطایف
وظایف کرم و مواهب مواجب خدم
بیشتر از بیشتر فرمایند حالا کار بجایی

رسیده و مهم بمرتبهٔ انجامیده که بخطاب
اکرامی نمی نوازند بل بجواب سلامی مشرف
نمی سازند و بدین سبب نه دل رنجور
را آسایشی است و نه جان مهجور را آرامشی
سو نویسی جواب نامهٔ من ه نامهٔ من نیرزد
بجواب ه ای عجب لطف تو نوا دارد ه کز
لب تشنه باز گیرد آب در جواب شکایت
از ترک جواب کتابت نویسند بآستان جلالت
که قبله گاه منست ه که روی دل بتو دارم
خدا گواه منست ه بمجرد ترک جواب صحیفه
شریفه که نه از روی ترفع و استغنا بلکه
بسبب هجوم جنود بلا و عنا بوده قواعد
اخلاص و مبانی اختصاص منهدم نخواهد
شد امید است که بر تقصیرات اختیاری
حمل نفرمایند سو جواب خط مسلسل

همی

همی نوشتم لیک ه زمانه سلسلهٔ کار و بار
برهم زد در شکایت از شکایت که نامش را
در مکاتبت دیگران بنویسند ز مشتاقان
خود روزی که لطفش یاد فرمایند ه چه باشد
نام درویشی اگر در نامه گنجانند ه درین
ولا که کتاب مشکین نقاب و خطاب
معالی نصاب بدین صوب ارزانی داشته
بودند و جمعی را از اصحاب و احباب
طوبی لهم و حسن مآب نامزد سلام
اکرامی فرموده چون دعاگوی را بتشریف
پرسش مشرف نساخته بودند موجب
ناامیدی تمام شد سو بنوشت سوی
غریبی نامهٔ وفا ه در حاشیه سلامی هم
از من دریغ داشت ه من در سر قلم زدم
آتش ز دود آه ه او دودهٔ سر قلم از من دریغ

داشت در شکایت از جفاکاری و دلازاری
با جگر سوختگان یار نبودی هرگز ۰ جز جفا
جوی و ستمکار نبودی هرگز ۰ با همه خلق
جهان در صدد مرحمتی ۰ جز بما بر سر آزاد
نبودی هرگز ۰ معروض آنکه مبالغه در
تمهید قواعد ستمکاری نه قاعده یاریست
و تقاعد از جاده وفاداری علامت یگانگی
و دلازاری سو بدین صفت که تو بستی
مگر بخونخواری ۰ درست شد که نداری
سر وفاداری در شکایت از دلازاری جواب
و جفاکاری شکایت از کنایی کنند دوری
نیست ۰ گنه چو نیست ندانم که این شکایت بهر چیست ۰
کنایتی که زهر قدح با شهد مدح برهم
ریخته فرستاده بودند مطالعه رسید
حقا که آن شکایتها که فرموده بودند

وآن

و آن صورتها که باز نموده واقع نیست
و اگر عیاذاً بالله ترک ادبی که محل اعراض
و موجب اعتراض تواند بود صادر شده
بودی بایستی که جهت تحقیق آن صورت
قلم را محرم اسرار ساخته ایمایی فرمودی
تا وقوف بران حاصل شده بتلافی و
تدارک آن اشتغال رفتی سو چنین بی
موجبی از من شکایت میکنی گر من ۰ بدین
موجب شکایتها کنم از حضرتت شاید ۰
در شکایت از استماع کلام اضداد ۰
جانا بگو که از من بیدل چه دیده ۰ کز دام
من چو آهوی وحشی رمیده ۰ درین ولا
چنان استماع افتاد که یکی از تابعان خناس
و پی روان الذی یوسوس فی صدور
الناس در محفل شریف سخنان بیهوده

بر زبان میرانده و کلمات مالایعنی از
دفتر غیبت و نمامی فرو میخوانده وایشان
بترهات او فریفته شده هذایانات او
را اصغامی فرموده اند بغایت غریب و
عجیب نمود چه پیش ارباب وفا و اصحاب
صدق و صفا مقرر و معین است که
سخنان اهل غرض را استماع نمودن و
بقول ایشان دلهای دوستان قدیم را
آزردن خلاف طریقهٔ یاریست بلکه قطع
علاقهٔ دوستداریست **سو** بهر تهمت نباید
خاطر از یاران گران کردن ٭ بقول دشمنان
سهلست ترک دوستان کردن **درجواب**
شکایت از استماع کلام اضداد کرا رسد
که کند عیب دامن پاکت ٭ که همچو قطره
که برگ گل چکد پاکی ٭ معروض میدارد

که بر

که بر حکایتی که فرموده بودند و شکایتی که
نموده اطلاع افتاد حقا که خلاف واقع است
بعرض رسانیده اند چون حسود بنیاد
غیبت و مذمت نمود جواب این فقیر
آن بود که آنجناب از رذایل و معایب مبرا اند
و بفضایل و مناقب محلی آفتاب را بگل
اندودن و بوی مشک را از مشام دور
داشتن تعذر تمام دارد مخبر باصورت
قول ایشانرا کشوده و از آنچه در جواب ایشان
گفته شده تغافل نموده **سو** گرد شمن از
نردامنی زد طعنه بر حسنت چه شد ٭
آثار پاکی همچو گل پیداست از سیمای تو
در شکایت از عدم ملاقات
تا بکی عاشق دلخسته بامید وصال ٭ شاد
مان سوی درت آید و ناشاد رود ٭

مرفوع ضمیر منیر آنکه بر درگاه کبریایی آلهی
هرگدایی بینوا را بار میدهند و هیچ متوجهی
را داغ حرمان بر جگر سوخته نمی نهند و
این کمینه بکرات و مرات احرام ملازمت
بسته و چون آستانه بر خاک مذلت نشسته
نه از دربان صدای درایی بگوش رسیده
و نه از ملازمان صلای مرحبایی شنیده
بجان دوست که دشمن بدین رضا نه دهد
که در بروی نه بندند آشنایانرا در جواب
شکایت از عدم ملاقات مراد از آمدن یار
اگر خبر بودی ٭ ز روی صدق همی آمدم
باستقبال ٭ حقا که خبر آمدن خدام بدین
مخلص نرسیده و سخن تشریف فرمودن
ایشان از هیچکس نشنیده و الا بطریق
استعجال وظیفهٔ استقبال رعایت نموده

باحراز

باحراز دولت ملاقات معزز می شد
و بادراک سعادتی که همیشه مترصد آن
می باشد مشرف می گشت بر خاطر خطیر ظا هر
و بر ضمیر منیر باهر خواهد بود که این
جریمه راجع بجانب دربانست بایستی که
این فقیر را از تشریف قدوم شریف خبر
دادی و چون از روی نادانی مانع چنین
شده از آن منصب معزول گشت حالا
اعتذار این صورت هم حواله بکرم عمیم
ایشانست ٭ هم در شکایت از عدم ملاقات
عمریست که در کوی توای مایهٔ ناز ٭ می آیم
و محروم همی گردم باز ٭ بر ضمیر انور و
خاطر ضیا گستر مخفی نباشد که دو سه نوبت
بامید آنکه بسعادت لقای اشرف مشرف
گردد مصدع ملازمان سده سنیه شده

واحد از آن دولت عظمی و سعادت کبری
دست نداده دو سه نوبت بخدمت آمده
ام شده محروم و باز گشته خجل و اگر صد بار
این صورت وجود گیرد بتقاعد از ملازمت
راضی نخواهد شد ع از کوی تو بگذرم کجا
خواهم رفت در جواب شکایت از عدم ملاقات
گر زآمدن یار خبر داشتمی خاک قدمش
بدیده برداشتمی تلطف و تفقد که درباب
این مخلص متخصص فرموده جماعتی که
زهم صحبتان جدا باشند چگونه با خرد
و صبر آشنا باشند هلاک جان من زار
از آن غریبان پرس که از دیار خود و یار
خود جدا باشند سبحان الله کرا در خیال
بود و کجا در ضمیر می گشت که بعد از لذاید
موانست اصحاب و اطمینان خاطر بشرف

مجالست

مجالست احباب چندین شداید پی در
پی و مکاید گوناگون درین سفر روی نماید
و دست حادثه هر زمان داغ محنتی بر
جگر این سوخته بادیه غربت و گداخته
نایره عنا و کربت نهد اکنون این غریب
سرگشته را دیده ایست پر قطرات حیرت
و سینه پر شعلات حسرت سوخت
جانم ز آتش حسرت مباده کس چو من دور
از دیار و یار خویش در شکایت از مصاحبان
همسفر هم مرغان چمن جلوه کنان از سر ناز
من گرفتار قفس مانده بصد سوز و گداز
عجب حالتی که بواسطه ترک ملازمت
مخادیم و سبب رحلت از وطن معهود
و مسکن قدیم روزها با جمعی پریشان
مصاحبت می باید کرد و شبها با قومی از

تیره دلان برو زبکراهت می باید آورد
نه از یاران جانی اثری و نه از هواداران
دو جانی خبری سو افتاده ام میانهٔ جمعی که
هر زمان ٥ دل خون شود ز غصه و کفتن
نمی توان ٥ طایفهٔ که خود را از اهل محبت می
نمایند اما جون کل یکرو زبیش نمی پایند
و مجلس افروزی میکنند اما جون شمع
زیاده از یکشب نمی مانند سو نه دینی
نه عقلی نه فضلی نه علمی ٥ نه زهدی نه لطفی
نه خلقی نه حلمی ٥ اما رجا واثقست که منشور
وصال یاران و طغرای اتصال دوستداران
از دیوان بفضل الله ما یشاء بتوقیع ظهور
مرشح و موشح کردد والله فعال لما یرید
در استدعای رجوع از سفر نهاده ام براه
امید دیدهٔ همت ٥ که سوی ما کذر دیار

جون

جون فرشتهٔ رحمت ٥ استدعای اعالی ارزان
جناب عالی آنست که آن اختر عالم افروز
جون آفتاب شعاع سعادت بر بیت الشرف
خویش افکنده و آن کوکب جهان آرای جون
سعد اکبر بالمعات انوار جاه و جلال
بذروهٔ اقبال باز رسد تا متعطشان زلال
وصال از رشحات ینابیع لقای اشرف
تازه و سیراب کشته در وظایف سپاس
داری حضرت باری عز شانه افزایند
م در استدعای رجوع از سفر مرا تو عمر عزیزی
که رفتهٔ ز برم ٥ جه خوش بود اکر ای عمر
رفته باز آیی ٥ جون توجه بجانب یاران
و تشوق بمنازل هواداران از شمیم
اهل کرم و عادات ارباب سعادتست
و نواختن مهجوران والتفات بجال

رنجوران موجب ترادف انوار حشمت
وسبب تضاعف اسباب حرمت اگر
تمامی همت بر تدارک حال معتکفان
زاویهٔ محنت مصروف داشته عنان عزیمت
باصوب معطوف دارند هر اینه انسب
واولی خواهد بود در ترغیب نمودن
مسافر بوطن هر چند ترا خوشست
آنجا که قرین ، بازای که بی تو زندگانی خوش
نیست ، مقررست که در هر دیار که آن برگزیده
تشریف داشته باشند بر سریر عزت متمکن
ودر مهد قدرت وحشمت متوطن
خواهند بود اما وطن اصلی را از یاد
نباید گذاشت واحباب را نسیاً منسیاً
نباید انگاشت که احباب معهد معهود و
اصحاب مسکن مألوف را محروم گذاشتن
بشیوه

شیوهٔ اهل وفا نیست سوگن که اهل وفا
دوستان مخلص را ، درون آتش سوزان
دوامی دارند در توقف مراجعت از سفر
خبر آمدن یار دلم خرم کرده لیک دیر آمدنش
حال مرا درهم کرده ، تشوق وتعطش این
طوف را بر باطن خود قیاس نفرمایند
چه اگر آنجناب را عشر عشیر آن بودی در
تطویل مدت مفارقت را این غایت
جهد نمودی القصه آفتاب مراد از مطلع
امید پس دیر می آید وبخت از خواب
جفا بسیار بناز وکرشمه دیده می گشاید
دلرا طاقت شکیبایی وتحمل نیست وجانرا
در حل این مسئلهٔ مشکل مجال تفکر وتأملی نی
سو گر بر سر آنی که قدم رنجانی ، بشتاب
چون بی صبری ما میدانی در استظار رجوع از سفر

ای عمر رفته دیر همی آیی از سفر ٥ ما را در
انتظار تو خون می شود جگر ٥ ادراک شرف
اتصال را انتظار از حد قرار گذشته و
ترصد احراز دولت ملازمت از قبیل
مالا طاقة لنا به گشته ملتمس اعزه آنست
که بی توقفی عزیمت این صوب نمایند و
بی تقاعدی بجانب وطن و مسکن توجه
فرمایند تا از مشاهده جمال آنجناب دیده
ها پر نور و سینها مبتهج و مسرور گردد
در ادعای عزیمت بجانب مسافر
ما یهٔ خوش دلی آنجاست که دلدار آنجاست ٥ می کنم
سعی که خود را مگر آنجا فکنم ٥ تمادی ایام
مهاجرت تا این غایت در خیال نبوده
و صورت تراخی از مراجعت بر ین وجه
در آینهٔ تصور نمی نمود حالا چون الم هجران

ازحد

ازحد تجاوز کرده و شدت حرمان دمار
از روزگار مهجوران بر آورده داعیهٔ
آن و عزیمت جنانست که خود را بملازمت
دریابنده زمام توجه آنجناب را بدین
صوب منعطف گردانند
شعر
من ز شوق
مهجور و افغان من آید سوی تو ٥ عزم آن
دارم که آیم همره افغان خویش
در اعتذار
مسافر از توقف در سفر
ز قدرت ملک العرش
یک نشان اینست ٥ که کارها بخلاف مراد
می آید ٥ اگر نه تقدیر مخالف تدبیر و
مقتضای قضا منافی مافی الضمیر می بود
هر آینه بر وجه مسارعت بسعادت خدمت
مستسعد می گشت و بی شبه بطریق مبادرت
بدولت ملازمت مستظهر میشد اما
هر چند می کوشد دست نیت بدامن این

امنیت نمیرسد و دیدهٔ آرزومند بجمال
این مقصود روشن نمی گردد سو من جهد
می کنم قضا میگوید ٥ بیرون ز کفایت تو
کاری دگرست ٥ نوع دیگر در اعتذار مسافر
از توقف در سفر دوری ز آستانت از ما مدان که
مادا ٥ که دور مانع آید که بخت وگاه طالع ٥
اگرچه توقف در مراجعت و تراخی در معاودت
عنایتش تقصیر دارد و بر قصور عزیمت و فتور
در توجه بخدمت حمل می توان کرد اما حق
سبحانه و تعالی ازین صورت آگاه و برین
معنی گواه است که بواسطهٔ وقوع حوادث
و وقایع ضروریه بسعادت ملازمت مستسعد
نمی گردد سو نه دوری دلیل صبوری بود ٥
که بسیار دوری ضروری بود نوعی دیگر در
اعتذار مسافر از توقف در سفر مشنو که مرا

بی تو صبوری باشد ٥ یا یکنفسم طاقت
دوری باشد ٥ لیکن چکنم گزیرکم صبر و
شکیب ٥ خرسندی عاشقان ضروری
باشد ٥ اراده آن بود که درین زودی
قدم عزیمت در بادیهٔ اجتهاد نهد و در
ابتهاج منهاج رحلت داد مسارعت و
مبادرت بدهد اما بواسطهٔ اخبار
هایله و وقایع نازله که از جانب قطاع
الطریق استماع می افتد دو سه روزی
تأخیر ضرور نشست سو امید که این گرد
بلا بنشیند ٥ و این فتنه بزودی از میان
برخیزد در وعدهٔ وصل از جانب مسافر
کی بود جانم ز بند غم رهایی یافته ٥ دیده
از دیدار جانان روشنایی یافته ٥ اگرچه
بواسطهٔ محنت تمادی ایام فراق و شدت

توالى الام افتراق عنان اصطبار از دست
اختيار بيرون رفته و پاى دل را قوت
قرار در ركاب شكيبايى نمانده اما بيمنت
كوكب اقبال كه طلوعش از افق وصال
عنقريب ممكن است جان رميده را اطمينان
ميدهد اميد وارست كه حدت حرارت
آتش مفارقت و شدت التهاب شعله
مباعدت كه دل ضعيف و جان نحيف را
در بوته محنت و اندوه كداخته بزلال
وصال آن عديم المثال كه بزودى ميسرست
انطفا پذيرد در جواب آن از جانب مجاور
مرا اميد وصال تو زندگى بخشيد ه وگرنه
هجر توام جانب عدم مى برد ه حقا كه اگر
استنشاق روايح رجا بادراك دولت
مواصلت كه عنقريب موعودست دستگيرى

نكردى

نكردى بهجوم جنود الام فراق وورود وفود
ايام افتراق نوايب احزان از حد متجاوز
ميشد و جان غمديده از مقاومت الم
حرمان عاجز شعر خوش آنكه وصال تو ميسر
شده باشد ه چشم بجمال تو منور شده
باشد ه با هيچ برابر نكنم آنكه سر من ه در پاى
تو با خاك برابر شده باشد در شرايط مودت
و مراسم محبت كه خدمت ما تو را فراموش
شده است ه ما را حق خدمت تو ياد است ه هنوز
رسم اوفق ميان دوستان حقيقى كمال
مخالصت است و ركن اوثق نزد ياران
معنوى خلوص كامل در صداقت دوستى
چنان بايد كه هرچند زر اخلاص او
را ببوته امتحان برند جودت عيارش
بيشتر باشد و چند آنكه نقد اختصاصش را

بر محک اعتبار زنند از غش نفاق پاکیزه
تر بود سو یاری باید چگونه یاری باید ٥
یاری که گره زکار کس بگشاید ٥ هر که که
جمال خویش بنماید ٥ ز آیینهٔ دل غبار غم
بزداید در معاتبهٔ احباب جانا تراکه گفت
که احوال ما مپرس ٥ بیگانه کرد و قصهٔ
هیچ آشنا مپرس ٥ هیچ آگهی ز عالم درویشیش
نبود ٥ آنکس که با تو گفت که درویش را
مپرس ٥ شرط محبت و رسم مودت
آن بود که آنجناب رقم نسیان بر صفحات
حالات دوستان نکشیدی تا سر انجام
مکاتبات باظهار معاتبات نرسیدی
و حقوق صحبت سابقه را رعایت نمودی
تا اساس محبت از خلل مظنه و ریبت
ایمن بودی سو آنها که طبیب درد دلها

باشند ٥ درمان به از این کنند مشتاقان
را ٥ اظهار عتاب نشانه آنست که دل
خلل دوستی نمیخواهد و جان زلل
اساس مودت را احتمال نمی کند چه
معاتبهٔ مرتب بنای محبتی است که رو
بویرانی نهاد و اصلاح بنا کسی کند که
باستیصال راضی نباشد بنابراین این
ابرام رفت سو بدوست عرض
شکایت ز جور دوست نکوست ٥ و گر
نه فرق چه باشد میان دشمن و دوست ٥
در جواب آن خوشست گفتن یاران بهم
ز روی عتاب ٥ بشرط آنکه نباشد دران میان
[illegible] اسباب معاتبت و تحقق آن قبل
[illegible]ت بر ذمهٔ همت ارباب حیوت لازم
است حقا که هر چند تامل میکند مرتکب صورتی

هر چند جفا کنی وفا خواهم کرد

که سبب خطاب عتاب آمیز تواند بود
وامری که خلاف رضای ایشان باشد مطلقا
در خاطر خطور نکرده اینمعنی را محل جز بر
طالع این سرگشته و بی اتفاق بخت برگشته
نتوان کرد سو بر من جفا ز بخت من آمد
وگرنه یار ۰ حاشا که رسم لطف و طریق کرم
نداشت در شکایت از ترک محبت
یار ما دل ز دوستان برداشت ۰ مهر دیرینه
از میان برداشت ۰ حقا که بهمه عمر در مخیلهٔ
این فقیر نگذشته که بندگان ایشان بی
موجبی غبار وحشت بر آینهٔ الفت روا
دارند و لوازم مودت و صداقت را
شیمهٔ کریمهٔ ایشان بوده بیکبارگی فرو
گذارند ع طمع ازیاد نه این بود و توقع
نه چنین ۰ از غایت اعتماد بر کمال اعتناء

خدام

خدام بعرض این ابرام اقدام رفته
تا معاقد محبت را از شوایب تغیر مصون
دارند و دلهای حق گذاران و هواداران
را بشیوهٔ جفا نیازارند سو آسان باشد
هزار دل آزردن ۰ دشوار بود دلی بدست
آوردن در جواب آن تو آن نهٔ که دل از
صحبت تو برگیرند ۰ و گر ملول شوی
دلبری دگر گیرند ۰ و گر بخشم برانی طریق
دفع نیست ۰ کجا روند که یار از تو خوبتر
گیرند ۰ قدم بر جادهٔ هواداری از آن
راسخ تر است که قرب جوار یا بعد دار
را بران معنی تفاوتی تواند بود و دم
خلوص در رتبهٔ حق گذاری از آن صافی
تر که بحضور یا غیبت در آن صورت تصرفی
توان نمود و دلیل برین مدعا آنکه درین

مدت اگر از جانب ایشان کسوت جور و جفا
رسیده جنس ارادت پوشیده واگر شربت
مهر و وفا بوده بصدق عقیدت نوشیده
نه بهجوم بلا ترک محبت و ولا نموده ونه بو
رود جنود عناد در شکایت بر روی بیگانه
و آشنا گشوده و بعد الیوم حال همین
ومدار کار برین خواهد بود سو سیل
جفا اگر بکند بیخ هستیم ه حاشا که در اساس
محبت فتد خلل در شکایت از بیوفایی و
شکستن عهد دیدی که یار جز سر جور و ستم
نداشت ه بشکست عهد و از غم ما هیچ غم نداشت
حقوق مروت مقتضی آن بود که نهال محبت
را بپیوسته بر شحات وفاداری که از منابع
حق گذاری ترشح نماید تازه دارند تا
اغصان احوال اصدقا باز هار اخلاص

وانوار اختصاص مزین و محلی باشد
و وثوق مودت اقتضای آن می نمود
که رابطه حفظ عهود بحکم او فوا بالعقود
یوماً فیوماً زیاده سازند تا وظایف
دعاگویی یاران ومراسم رضاجویی
هواداران برقرار بماند حالا که قضیه
منعکس می نماید و متمنی برخلاف مراد
ظهور میکند زبان حال مضمون این مقال
مترنم است سو عهدها کرد بیاران و
با آخر نشناخت ه قیمت یک صحبت یاران
وفادار دریغ در جواب آن بمعبودی که
او را می پرستم ه که برجا دارم آن عهدی
که بستم ه بر ضمیر منیر روشن است که قاعده
وفاداری این مخلص نسبت بآنجناب
بر وجهی تاکید یافته که از قوادع صدمات

زمان تزلزل بارکان آن راه یابد وضابطهٔ
حق‌گذاری نه بنوعی تمهید پذیرفته که از زلال
واقعات دوران آفت اختلال به بنیان
آن پی برد چه معاقدهٔ که در مجلس والموفون
بعهدهم اذا عاهدوا منعقد شده ومعا
هدهٔ که در محفل واوفوا بعهد الله استحکام
یافته بهیچ روی خلل پذیر و بهیچ وجهی
قابل تبدیل و تغییر نیست پس رقم بیوفایی
بر لوح حال وفاداران نشاید کشید و
سخن اهل غرض در بارهٔ حق‌گذاران نباید
شنید **سو** مشنو قول غرض گوی که از
روی وفا ° ما همانیم و همان مهر و محبت
باقیست **در طلب صلح** تا صلح توان کرد در
جنگ مزن ° تا نام توان یافت ره ننگ مزن °
بر دوست در لطف و مدارا بگشای ° یکباره

سبوی

سبوی مهر بر سنگ مزن ° داعیه بود که در
باب ماجری من المعاتبات کلمهٔ چند بر
صحیفهٔ بیان رقم زند و در استیفای ما
مضی من المخاصمات شروع کلی نماید اما
بحکم واصلحوا ذات بینکم صلاح در آن
دید که برفع این کدورت سوابق ارادت
را استحکام تازه دهد و بکشف این
ملالت سوالف عقیدت را انتظامی
اندازه روی نماید اجابت این ملتمس
را امیدواری باشد **سو** در ره جنگ و
جدل حیف است سیر ° سیر سوی صلح کن
الصلح خیر **در جواب آن** اگر تو جنگ کنی در
پی رضای توام ° وگر تو صلح در آیی مطیع رای
توام ° چون از آنجناب صورتی چند که
مطبوع نبود روی نمود و خود می‌دانند که

صدود آن نوع قضایا در طریقهٔ وداد و
اتحاد موجب اعتراض و سبب اجتناب
و اعراض است از ین جانب نیز بنا بر تنبیه
کلمهٔ چند بر زبان قلم جاری شد اگر تغییر
سوابق اوضاع از ان طرف اتفاق افتد
ازین طرف نیز جز سلوک سبیل مودت
امری دیگر نظهور نخواهد پیوست سو
قول صاحب غرضان گوش مکن بهر خدا
یاد ما باش که ما از دل و جان یاد توییم

در استدعای اهتمام در اتمام مهام

نظری کن بعنایت که در اتمام امور
نظر تست قوی‌تر سببی از اسباب مطبوع
از کرم عمیم آنست که ملتمس و مرام این
حقیر بغر اهتمام خدام با تمام رسد تا
لواحق انعام با سوابق اکرام انضمام

پذیرد

پذیرد سو سامان کار بنده بالطاف
نی گران ° چون وعده داده بکرم اهتمام
کن ° آغاز کرده برسانش بانتها ° اطرحی
فکنده بعنایت تمام در استدعای عفو
از جانب کاتب نسبت بگناه او از انجا که لطف
شامل خلق کریم تست ° جرم گذشته عفو
کن و ماجرا مپرس ° اگرچه جریمهٔ کمینه
نه چنانست که اصحاب تخلیط بمسامع
علیه رسانیده اند اما چون خاطر عاطر
بوقوع آن قرار گرفته لاجرم تمسک بحبل
استغنا نموده عفو عمیم را مترصد و
لطف جسیم را مترقب است سو گر گنه
است کار من کار تو نیست جز کرم ° بر
کرمت نوشته ام عذر گناه خویش را °
در جواب از جانب مکتوب الیه گر کسی در

گر کسی در

جهان خطا نکند ٥ عفو محسن کجا مدید
آید ٥ بعد از اطلاع بر مضمون کتابت
و استظهار استغنا و انابت صحیفهٔ
جرایم آن عزیز با آب عفو فرو شسته
شد و نایرهٔ غضب با آب اغماض منطفی
گشت سو ز انتقامش گذشته کردم عفوه
عفو بهتر ز انتقام بود در استدعای از
جانب کاتب نسبت بگناه دیگری که عظیم است
از فرودستان گناه ٥ از بزرگان عفو
کردن اعظم است ٥ معروض می گردد
که بواسطهٔ اندک جریمهٔ که از فلان بسمع
شریف رسیده کشتی احوالش در گرداب
ملالست و خاطر پریشانش در غایت
اضطراب و اختلال سو گر شرطهٔ لطف
بی کرانت بوزد ٥ شاید که بمنزل نجاتی
برسد در جواب از جانب مکتوب الیه

بفرمانت

بفرمانت توان از جان گذشتن ٥ چرا
از جرم کسی نتوان گذشتن ٥ بواسطهٔ
استشفاع آنجناب که در بارهٔ فلان
فرموده بودن آتش خشم با آب چشمهٔ
و الکاظمین الغیظ فرو نشانید و
خرمن غضب را بباد و العافین عن
الناس برداد باقی خدمات را مستدعی
است در سپارش ارباب حاجت از جانب
کاتب ذره ها را گر همه خورشید گیرد در پناه ٥
ذرهٔ نقصان نبود و نخواهد یافت راه ٥
مأمول از مکارم اخلاق و مراحم اشفاق ق
آنست که فلان را بالتفات خاطر خطیر و
افاضات ضمیر منیر ملحوظ و محظوظ
فرمایند تا از میامن آن مقاصد کلی و
مطالب جزئی ساخته و پرداخته گردد

بشکرانکه شکفتی درین چمن ای کل • نسیم وصل
زمرغ سحر دریغ مدار در جواب از جانب
مکتوب الیه هر حکم کز انجناب صادر
کردد • فی الحال سمعنا و اطعنا کویم • چون
از مضمون خطاب عالی صفت افتقار
و فاقه فلان مستفاد می شد بنا بر قاعدهٔ
واحسن کما احسن الله الیک رعایتی که
مقتضای وقت بود در بارهٔ او بتقدیم
رسید باقی اشارت عالیه را دیده •
ترقب بر راهست سو ما مخلصان حکم
تو کردن نهاده ایم • در موقف رضا
و اطاعت ایستاده ایم در استدعای حضور
ساقی چن جانفزای روی تو دلکشی نیست •
شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی •
اسباب عشرت مهیا و مشرب مسرت

مصفا

مصفاست اما اتمام سرور و کمال ذوق
وحضور وابسته بتشرف قدوم شریف
است سو از عمر همه مراد حاصل دارم •
یک ساعته دیدار تو درمی باید • هم
در استدعای حضور همای اوج سعادت
بدام ما افتد • اکر ترا کذری بر مقام ما
افتد • توقع آنست که زمانی تشریف
قدوم ارزانی فرمایند تا از لوامع
حضور موفور السرور پرتوی نور
بر صفحات قلوب حاضران افتد
حیف است شب نشین بی روی چون تو ماهی
نهی است عیش کردن بی وصل چون تو یاری
در عذر تقصیر خدمت ما شرمسار مانده
ز تقصیرهای خویش • لطف تو خود نمی کرد
خوب و زشت ما • حقا که مجازات تلطفات

آنجناب جز تقصیر از جانب این فقیر
صورت نبسته و درین عذری که استحقاق
قبول داشته باشد رقم صدور نمی توان
یافت سو کرما مقصریم ترا مرحمت بسی است ه
در پیش لطف تو چه نماید گناه ما درجواب
دوستی اقتضای آن دارد که شود عذر
دوستان مقبول ه رقم اعتذاری که در
قلم آورده بودند سبب تضاعف مواد
محبت و موجب تاکید اسباب مودت
گشت خاطر عاطر متوجه مرافقت یاران
و موافقت هواداران دارند که همه
مهمات بر وفق دلخواه میسر است و قبول
هرچه مدعا و متمنا باشد مقرر سو خود
نبود دست وحشتی ور بوده ه عذر تو زنگ
از آینه بزدوده هم درعذر تقصیر خدمت

چگونه

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست ه
که خدمتی بسزا برنیامد از دستم ه تقصیری
که بازاء وفور ترتیب و شمول تقویت
آنجناب ازین هواخواه صادر می شود
بمثابه ایست که شروع در شرح عشری
از عشر آن متعسر بلکه متعذر است اما
اغماض از تقصیرات دعاگویان و عفو از
جرایم هواداران شیمهٔ کریمهٔ است ملازمان
میدانند سو اگر در خدمت تقصیر دارم ه
بفضل شاملت امیدوارم درجواب آن
هزار شکر که آخر ز لوح خاطر ما ه باب
لطف بشستی اگر غباری بود ه بغایت
غریب و عجیب نمود که با وفور خلوص
و شمول و خصوص که ازینجانب صادر
شده تکاسل و تغافل آن عزیز را سبب چه

تواند بود تا درین وقت بوضوح پیوست
که تفرقهٔ روزگار مانع شده صورت اعتداد
بقبول موصول گشت سو چون پرتو عذر
از افق مهر نموده ناپیدا شد چو سایه هر جرم
که بود در اعتذار انکه بحسب واقع مرتکب
جرمی شده باشد زبان عذر ندارم
ولی هنوزم هست ه امید عفو که عفو تو
هست عذر پذیر ه اگر بنا بر ضعف جبلی
که وخلق الانسان ضعیفا جریمهٔ صادر شده
باشد امید وارست که ایادی مراحم و عنایات
آنجناب ماحی جرایم و جنایات این حقیر
گردد سو از جرم گناهی که دلم ترسانست ه
گر عفو کنی بر کرمت آسانست در جواب آن
التزام سلوک جادهٔ محبت و ابتهاج منهاج
مهر و مودت مقتضی آن شد که معذرت

آن

آن عزیز بقبول مقابله یابد و قلم عفو در صحیفهٔ
جریمهٔ او کشیده شود سو گر از جفای تو
روزی دلم بیازارد ه کمند عذر تو باز ش
بمهر باز آرد در اعتذار از جریمه که بکاتب
اسناد کرده باشند دشمن که بنزد تو ز من بد گفتست ه
والله که نگفته ام من از خود گفتست ه صد نیک
بگفته ام نگفته است یکی ه یک بد که نگفته ام
یکی صد گفتست ه درین وقت چنان معلوم
شد که زمرهٔ اصحاب اغراض از جادهٔ
قویم انصاف انحراف و اعراض نموده
روایات داعیه و حکایات لاعیه بعرض
رسانیده اند و از کمال درایت آنجناب
غریب نمود که حقیقت حال تفحص نفرموده
سخن دشمنان منافق درباره دوستان
صادق شنوده اند سو نیکو نبود حدیث

دشمن ٥ در بارهٔ دوستان شنیدن در

جواب آن جمعی را که داعیهٔ فساد بود غایبانه

سخنی القامی نمودند اما ایشانرا جرأت آنکه

در حضور فقیر سخنی گویند نبود چه پیوسته

مضمون ان جاءکم فاسق بنباء سیرضمیر

گیرست سو میان ماست زیادی طریقه

که در وه مجال دخل نباشد حسود بدگورا

هم در اعتذار جریمه که بکاتب اسناد کرده باشند

خاطر عاطر عاشق زغرضها پاکست ٥ در حق

او سخن اهل غرض را مشنو ٥ مقررست

که ساعی و نمام حسدا من عند انفسهم

جواهر حسنات را در رشتهٔ سیآت

انتظام میدهند و فعل جمیل را در

کسوت قبیح باز مینمایند پس ترهات

ایشان التفات نمودن و مقالات محالات

ایشان

ایشان شنیدن در طریق مودت و سبیل محبت

بغایت مخل است سو سخنهای دشمنان

حسود ٥ دوستانرا ز دست نتوان داد

درجواب آن چون مضمون کتابت منطوی

برابرای ذمهٔ آنجناب بود موضح شد که آن

کلمات شتی بنا بر اغراض می گفته اند و

آنچه ارباب غرض گویند بی شک باطل است

حاصل ترهات انها بسمع قبول وصول

نیافت خاطر جمع دارند که سو هر نکته که

وحشتی از ان می شد فهم ناگفته و ناشنوده

انگاشتمش در اعتذار ارسال هدیه مالی از

نقود و امتعه و غیرهما اگر نثار تو خواهم

کدام تحفهٔ زیباه و گر رضای تو جویم کدام

خدمت لایق ٥ بنا بر رسم قدیم و عادت

معهود که اصاغر بمجعرات انبساط می کردد

نموده اند واکابر بحکم تلطف و تعطف
قبول میفرموده منهاج این جسارت
بقدم انبساط پیموده شد و با وجود حقارت
شرف قبول ما مولست سو بجان تو که
کرم دست رس بجان بودی ٥ کمینه پیش
کش بندکانت آن بودی در جواب آن
دایم نظری بجانب ما فکنی ٥ جان و دل
ما بری بشیرین سخنی ٥ صد تحفه دهی و
عذر آن هم خواهی ٥ اینها ز تو آید و
چنینها تو کنی ٥ تحف و هدایا که ارسال
فرموده بودند این محب مخلص را
با وجود تقصیرات خجالت بر خجالت
افزوده رسید عذرخواهی این الطاف
چکونه توان نمود و در مقام مجازات
بکدام قوت توان بود ع جزاک الله

رب

رب العرش خیرا در اعتذار ارسال
هدیهٔ ما سی لی نقد روان نثار تو
کردیم اکرچه نیست ٥ درخورد حضرت
تو نثار حقیر ما ٥ چون تخت نشین قد
ابتنی من الملک که عزیز مصر جلال و مهر
سپهر جمال بود بضاعت مزجاة کنه کاران
کنعانی را پرتو قبول مقرر فرمود اکر
آنجناب تحفهٔ محقر کمینه را بنظرات قبول
ملحوظ فرمایند غریب نیست سو
عجب نبود ز لطف بیکرانه ٥ قبول
تحفهٔ ما بی بهانه در جواب آن ز ان تحفهٔ
زیبا که کرم فرمودی ٥ بر روی دلم
در فرح بکشودی ٥ من خود ز کرمهای
تو ممنون بودم ٥ مهر و کرم بر سر
مهر افزودی ٥ از صد و د آن

آن الطاف و ورود آن اعطاف که
فرموده بودند مواد استظهار و
استبشار متزاید و متضاعف گشت
و اسباب اعتضاد و اعتماد متوالی
و مترادف شد ع احسنت الینا
نظر الله الیک در اعتذار ارسال تحفهٔ
علمی چون کتب مصنفه و قصاید و غیرها
سر خجالتم از پیش بر نمی آید ه که در
چگونه بدریا برند و لعل بکان ه تر
معروض آنکه بکلمهٔ چند که از خاطر فاتر
سر زده خود را ذره وار بر اشعهٔ
انوار مهر آثار جلوه میدهد و از
روی تشویر بزبان نیازمی گوید س
نگر چه شوخ کسی ام که تحفه می سازم ه
بسوی لعل بدخشان سفال رنگین را ه

درجوا

در جواب آن بکر فکری که از حجلهٔ ضمیر
منیر بغرفهٔ تحریر خرامیده بود بر منصهٔ
ظهور جلوهٔ جمال نمود و مخدرهٔ روحانی
که بزیور و حلل حسن الفاظ و لطف معانی
آراسته بود از منظرات کمال تجلی فرمود
در تعریف و توصیف آن چه توان گفت س
سخن ز آسمان بر زمین آمد اول ه باوج
سما برده طبع تو اکنون در اظهار شکوه
از انقلاب ازمنه وادوار کسی را غنچهٔ امید
نشکفت ه درین بستان که جای خرمی نیست ه
جفای روزگار بمثابه ایست که روشن
دلان چون شمع از آتش درون سرشک
گرم بر روی زرد می ریزند و عنای
زمانهٔ غدار بمرتبهٔ که عاقلان مانند
سحر با پیرهن چاک هر دم نفس سرد می

زنند نه از وچشم وفاداری ومروت
می توان داشت ونه دیده بر مرحمت و
ملاطفت او می توان کاشت س بود هر
مکن تکیه که لطفش قهرست ٥ مستان
زکفش جام که شهدش زهرست دد
جواب آن هرکس که زانقلاب جهان گشت
باخبر ٥ هرگز نکرد داز غم ایام منقلب ٥
هوشمند خبیر را این معنی مقررست و
برمرایای ضمایر صافیه مصور که آفات
زمان بکافهٔ انام احاطهٔ تمام دارد و
مخافات دوران برجمیع خواص وعوام
تسلط لاکلام حوادث روزگار نه بریک
طریق است تا جازم ازان پرهیزد
ونوایب نه بریک قاعده تا عاقل ازان
احتراز کند اما تسلی بدان وخرسندی

ازا

ازانست که محنت او مدام نیست ومشقت
او بردوام نی س زرنج وراحت گیتی
مرنج ای دل مشو خرم ٥ که آیین جهان
گاهی چنان گاهی چنین باشد در شکایت
از اهل زمان ولا مدار را بنای دهر چشم
وفا ٥ که در جبلت این همرهان مروت
نیست ٥ دریغ از اخوان زمان که کمر
بدعهدی وپیمان شکنی برمیان جان
بسته اند وبرمرصد تعلقات بی فروغ
وتکلفات آمیخته بدروغ نشسته نقد
مهر ایشان برمحک امتحان کم عیارست
وعهد نا استوار ایشان چون عشوهٔ
روزگار بی اعتبار س همه حال وکردار
شان بی فروغ ٥ بنای مهمات شان بر
دروغ در جواب آن مجوی یار وفادار

کاندرین دوران ٥ جسته ایم بسی و نشان
نیافته ایم ٥ جون بیوفایی اصدقای مجازی
وثبات قدم ایشان در مقام دغابازی
اظهر من الشمس ست پس ایشانرا نسیا
منسیا پنداشته از نظر تذکر بباید انداخت
وخیر ایشانرا محض شر باید شناخت
سو قطع صحبت کردن از یاران حضوری
خوشترست ٥ کز حضور ناموافق بی حضوری
خوشترست ٥ همدمی کز صحبتش خرم نگردد
خاطرت ٥ از چنان همدم بصد فرسنگ
دوری خوشترست هم در شکایت از
اهل زمان زابنای روزگار امید وفا
مدار ٥ زانرو که بوی مهر درین روز
گار نیست ٥ وا عجبا از ابنای دهر که به
ناخن جفا چهرهٔ وفا می خراشند و رقم

یاری

یاری بتیغ دل آزاری از صفحهٔ هوا
داری می تراشند گوییا با فلک جفا پیشه
از روی معاضدت پشت بر پشت باز
نهاده اند و با سپهر بی مهر از راه مساعدت
دست بدست داده سو حیله گرانند
حریفان دهر ٥ شهد بر آمیخته دایم بزهر
دود شوند ار بدماغی رسند ٥ باد
شوند از چراغی رسند در جواب آن
جون همدم باوفا ندید ست کسی ٥ آن
به که بهیچکس نکردی همدم ٥ معلوم فرموده
باشند که ابنای زمان را همت بر مشتهیات
نفس مصروفست و عنان عزیمت بصوب
هوس معطوف پس از ایشان امید یاری
داشتن از قبیل محالاتست و ایشانرا
دوست حقیقی پنداشتن از مقوله مستحیلات

دل بمهر همدمان کم نه کم در ملک جهان رسم و
آیین وفا در هیچ همدم یافتنیست در
شکایت از حال خود هنوز از تب یک غم تمام
ناشده گرم ۰ ز حادثات زمانه تبی دگر گیرده
حکایت شکایت من از حد حصر بیرونست
و بدایت کنایت حال از نهایت افزون
دل رنجور که امید ساغر سرور داشت
قدح غم درکشید و جان مهجور که بر عزم
تلذذ بنعیم الحیوة راحت می شتافت
شورابه محنت چشیده سو نه از سپهر امید
و در زمانه پناه ۰ چه طالعست مرا الا الله اسد
در جواب آن نومید مشو مکو که امید نماند ۰
کس در غم روزگار جاوید نماند ۰ در محنت
خانه دنیی هیچ تحفه راحتی بی غصه جراحتی
نرسد و در عکده جهان هیچ عطیه امانی

بی بلیه

بی بلیه امتحانی روی نماید پس در وقت
هجوم وفود محنت مترقب نزول جنود
راحت باید بود سو پس این مژده ات
از کلام الهی ۰ مع العسر یسرا مع العسر یسرا
نم در شکایت از حال خود کوکب بخت مرا هیچ
منجم نشناخت ۰ یا رب از مادر گیتی بچه طالع
زادم ۰ مدتهاست که این فقیر خیال فراغت
بخواب ندیده و چهره استقامت در
آینه تصور مشاهده ننموده و نه ساقی
بخت از جام مرام جرعه در کام این تشنه
می ریزد و نه بسعی همت کوه بلا و مشقت
از راه این ناهج سبیل عنا و مضرت بر
میخیزد سو از جام جهان مرا نه صافت نه
درده ضایع تر از این عمر سو نتوان برد
در جواب آن مخفی نباشد که حکم نافذ

نست
يفعل الله ما يشاء بر جملهٔ مكونات روا
و امر مطالع و يحكم ما يريد بموجودات
در جولان هر دم قمي كه اندیشهٔ رنگ آميز
بر لوح تدبير كشيده بر شحات سحات
تقدير شسته گردد و هر افسوني كه خيال
جهان پيماي پيش خاطر آرد رنگ افسانه
گيرد اينجا جز فرمان برداري نبايد و
غير خرسندي چيزي نشايد سو رضا
بداده بده و زجبين گره بگشاي ه كه بر من
و تو در اختيار نگشادست هم در شكايت
از حال خود ه در محنتي همي گذرد عمر من
كه هست ه از غم بسي زياده و از بد بسي بتره
سبحان الله چه حالتست كه آب محنت
از سر گذشته و روزگار خرمي و
فراغت بر گذشته دار الملك راحت را

از

از يغماي جنود غموم و هموم خراب مي
بينم و سفينهٔ آمال را از هبوب عواصف
ملال و كلال در غرقاب انقلاب مي يابم كلال ١٢
لاجرم چون گرد باد پريشان و سرگردانم
مي روم گرد جهان بي سر و پا سرگردان
چكنم كار مرا پا و سري نيست پديد
در جواب آن پوشيده نماند كه بحكم
انا كل شيء خلقناه بقدر اگر عطايي به
بنده واصل شود از خزانهٔ ارادت
الهي است و اگر بلايي نازل گردد از
كارخانهٔ مشيت پادشاهي درين مرحله
جز بمدد رفيق رضا راه بمنزل نتوان
برد و جز باعانت وكيل تسليم از يمين
مراد محظوظ نتوان شد سو خدا هر چه
خواهد كند بنده باش ه رضا پيش گير و

سرافکنده باش هم در شکایت از حال خود
چندان قدح درد چشیدم که مپرس
چندان الم و غصه کشیدم که مپرس
احوال این مستهام از حوادث ایام و
لیالی و نوایب متعاقب و متوالی بغایت
مشوش است و سینه از جمرات نزول
وقایع بر آتش لقمه تمنا بمجرد طلب مهیا
نمی شود و مشرب مدعا بسعی تنها مصفا
نمی گردد از وصول بمقصد مطلوب
محرومست از ادراک مطلب مقصود
بکمال نومیدی مهموم س با محنت
دو نکار درساخته ام ه تا خود فلک
از پرده چه آرد بیرون در جواب آن
بر درد و صاف تو کار نیست خوش در
کش ه که هر چه ساقی ما داد عین الطاف است

یکی

یکی از نظر عواطف ربانی و فتوحات
مواهب سبحانی آنست که چون بنده را
دوست دارد شرف اشتراک البلاء
موکل بالانبیاء ثم بالاولیاء در حق وی
مبذول فرمایند تا روی توجه از
مخلوق برتافته بکلی متوجه آنحضرت
کرد پس محنت را ازین روی محض
راحت باید دانست و نکبت را بدین
وجه عین دولت باید شناخت س
تو بر غصه نهان عیشها و شادیهاست
بسا مراد که در ضمن نامرادیهاست نوع
دیگر در جواب آن سر قبول بباید نهاد و
کردن طوع ه که هر چه حاکم عادل کند
همه داد است ه بر ضمیر منیر واضح و بر
خاطر خطیر لایح خواهد بود که اصل در

و فور مآثر دولت و ظهور شدايد نكبت
قضاى الهى است و عمده در طلوع
درجات كواكب جاه و جلال و سطوات
بوارق رنج و ملال حكم مطاع پادشاهى
پس بناء كار بر تسليم و تفويض بايد
نهاد و بمقتضاى و قدر رضا بايد داد
در شكايت كه باميد وارى باش اى دل صبور
باش و مخور غم كه عاقبت ۰ اين شام
صبح گردد و اين شب سحر شود ۰ اگرچه
عقده تعويق مهمات اين كمينه نوعى
فروبسته كه بدستيارى تفكر نتوان گشاد
و زنگ غصه و تشويش مرآت سينه را
بروجهى تيره ساخته كه بصيقل تأمل
و تدبر صفا نتوان داد اما رجا واثق
است كه غبار حوادث كه بر صفحات

اوقات

اوقات نشسته بترشحات سحاب لطف
الهى شسته شود و ظلمت وقايع كه كاشانه
دل را تيره ساخته بلموع فضل نامتناهى
زايل گردد سو ميكنم شب همه شب ناله
و دارم اميد ۰ كه دعاى سحرى كارگر آيد
آخر در جواب آن مكن ز غصه شكايت
كه در طريق طلب ۰ براحتى نرسيد آنكه
محنتى نكشيد ۰ چون بر ضمير منير ظاهر
و باهر است كه سنت الهى بران منوال
جريان يافته كه نخست كاس بلا و مشقت
نوشانند و پس ازان لباس بهجت و
مسرت پوشانند چنانچه از نص قاطع
ان مع العسر يسرا مستفاد شده پس
بسر آيه لا تيأسوا من روح الله اميد
وار بايد بود كه عنقريب همه پريشانيها

مودی بجمعیت گردد و مجموع محنتها مفضی
بروح و راحت شود نوع دیگر در جواب آن
در نامهٔ سعادت خود مرد داه ره و بی
داغ راحتی رقم راحتی نیافت ه چون
آن جناب از روی حقیقت دل بی
غل را هدف سهام ما اصاب من مصیبة
ساخته اند و بقوت یقین جواد همت
را بمیدان عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر
لکم تاخته بود از مهب عنایت حضرت
باری استنشاق دوایح امید واری
باید کرد و بمژدهٔ بکشف السوء از ریاض
فیض پروردگاری استشمام فوایح
کامگاری باید نمود شعر خوش باش اگر
چه روز تو شب شد بنا خوشی ه آخر
روز را سحری هست در عقب ه در

شکایت از عجز و بی اختیاری چه گونه تیره نباشد
شبم که شمع مراد ه نمی فروزد ازین آتشی که
در جگر ست ه سبحان الله چه حالتست
که زمانهٔ بی وفا اساس طربی که نهاده
بودم بدست اندوه برانداخت بخت و
ناساز کار مشرب مسرت را بشوایب
محنت و اقذار مضرت مکدر ساخت
نه بخت گران از خواب ادبار در می
آید و نه کوکب طالع که در حضیض
مذلت گرفتار ست از افق مراد
چهره می نماید شعر در کوی نشاط خانهٔ
بود مرا ه آن خانه خراب گشت و آن
کوی نماند در جواب آن بر خاطر خطیر
مخفی نماند که همچنانکه ترقی بر مدارج
رفعت و ترفع بر معارج دولت مستدعی

حمد جمیل است تلقی مصایب محنت
و مکاید کربت مستجلب جزاء جزیل است
خاتم سلیمانی از دست آنحضرت بجهت
آن بیرون شد که دیگران از صورت بی
اختیاری متاثر نشوند و کوکب شرفی
در حضیض کربت از آن گرفتار شد
که عالمیان از حدوث وقایع و وقوع
حوادث منفعل نکردند در شکایت از
تلف مال مردمان طالب مال‌اند نه جویای
کمال ۰ هر کرا مالی نباشد شود از غم پامال ۰
خزان افلاس نهال حال این شکسته را
ذبول تمام داده و دوحهٔ مراد به هبوب
سموم نکبت روی بخشکی نهاده لاجرم
بر شاخسار دکر دار طراوتی و در گلزار
گفتار نضارتی نمی بینم و از درخت بخت

ثمرهٔ کامرانی و میوهٔ شادمانی نمی چینم
درد هر کسی که زر ندارد ۰ مرغیست
که بال و پر ندارد در جواب آن
دنیی آن قدر ندارد که برو رشک برند ۰
یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند ۰
اگر پای معیشت بسنگ فاقه در آمد
غم نباید خورد که ابواب کنوز و لله
خزاین السموات والارض مفتوح
است و اگر سرمایهٔ معاش از دست
رفت باک مدار و نباید داشت که
مژدهٔ فسوف یغنهم الله من فضله راحت
روح مجروحست حالا بمراسم صبر و شکیبایی
مشغول باید بود و توجه بطریق توکل
و تفویض و تحمل و تسلیم باید نمود
هم در شکایت از تلف مال ز مفلسی بفلک

رفت آه و نالهٔ ما ٥ دم بخت چنین شد
مگر حوالهٔ ما ٥ محل حیران و زمان پریشانی
است که جزئی ذخیره که سرمایهٔ دولت
و پیرایهٔ قوت همان تواند بود از دست
رفت و اندک اندوختهٔ که در مواد
نشاط و اسباب انبساط می افزود عرضهٔ
تلف و تاراج گشت از بو العجبیهای روز
گار و نامهربانیهای چرخ کج رفتار ع
گاهی گریم چو شمع و گه تبسم میکنم در جواب
آن هست و نیست مرنجان ضمیر و خوشدل
باش ٥ که نیستی است سرانجام هر کمال که
هست ٥ اگر پامال که پایمال هر خس و دست
فرسودهٔ هر کس است بتاراج حادثات
رفته و جمال جمعیت صوری بحدوث
واقعهای ضروری در پردهٔ تعویق نهفته

اما مادمی از حیات باقیست غنیمت
باید داشت و دقیقی که بر صحیفهٔ زند
گانی مثبت است مغتنم باید شمرد که
چون سرمایهٔ عمر باقی بود سود و زیان
بزودی تدارک پذیرد سو جهان
وجود ندارد چه آید از عدمش ٥ مشو
بشادی او شاد و غم مخور ز غمش در شکایت
از ستم دشمنان معروض آنکه قصد
اعادی عدا هیچ کار را برقرار نمی
گذارد و از شر مکر و فریب ایشان
هیچ فهم روی خیر بر نمی آرد بساط نام
و ناموس را بسخره و افسوس مطوی
می سازند و بمواعید کاذبه و اکاذیب
باطله پیمتندان خسته و دردمندان
دلشکسته را می نوازند سو بیش ازین

زخم

بود موافق ترند در عقب از سایه
منافق ترند در جواب آن هر که آیین
ظلم پیش نهاده بند بر دست و پای
خویش نهاده ه چند روزی اگر سر
افرازد ه دهرش آخر ز پا در اندازد ه
علاج این صورت که رقم لحوق پرازدانی
فرموده بودند آنست که منهج قویم
شکیبایی که راه سالکان مسالک وما
صبرک الا بالله است انحراف ننمایند
و بعروه وثقی محبت که بحکم ان الله
یحب الصابرین خلعت ان بر قامت
با استقامت صابران راست می آید
تمسک فرمایند که اندک زمانی را
نتایج ظلم بروزگار ظالم رسد و عنقریب
از ذروه اوج جاه و حرمت بقعر چاه ادبار

و مذلت گرفتار شود سو که کرد در تم
عالم کمان ظلم بزه ه که تیر محنت ایام را
نشانه نشد در شکایت از حبس
ده صحرای غم را بند بر پا چند پایم ه گرین
زه کاشکی از بند بیرون آمدی پایم ه
مرا در جرغم هر حلقه بند ست گردابی
خدا را دستگیر ای آشنا باشد برون
آیم ه سفینه حال این کمینه در گرداب
اضطراب افتاده و زمانه بیوفا انواع
عنا بر روی دل مبتلا کشاده نه کریمی
که بآب زلال تفقد و نوازش گرد
مشقت از چهره این زندانی بشوید
و نه مهربانی که بصیقل مهر و تلطف
زنگ اندوه از آینه سینه این مقید
بند پریشانی بزداید لاجرم سینه

از سنگ جفا خسته و دلی چون آبگینه شکسته
می کوم سو نی زخمه دوری یادی نی زیاد
امید وصل ٥ آه من چون می زنم لخت
الحنان یارا بخنین در جواب آن
غنچه که تنگدل از کار فرو بسته مباش ٥
کز دم صبح مدد یابد و انفاس نسیم ٥ از
عنای حبس اندیشه نباید کرد و از
جفای قید اندوه نباید خورد که حضرت
یوسف علی نبینا و علیه السلام بعد از
بضع سنین خلعت و کذلک مکنا لیوسف
پوشید و حضرت یونس علیه السلام
بعد از مکث در سجن بطن حوت شراب
مستطاب فاجتباه ربه نوشید امید
بفضل مفتح الابواب آنست که عنقریب
افتتاح ابواب نجات روی نماید و بشایر

صبح

صبح خلاص از افق غیب چهره گشاید
سو تا قفل کار ما بی کلید ٥ گشاینده
ناگه آید پدید در تهنیت تسخیر ملک
بحمد الله که مضمون اشارت تؤتی
الملک من تشاء از منظره دولت ابد
روی نموده و فحوای بشارت ان الارض
یرثها عبادی الصالحون بر منصه اقبال
سرمدی جلوه فرموده از عون عنایت
ربانی و مدد حمایت سبحانی زمام تصرف
ممالک بقبضه اختیار خدام درگاه
عالمپناه و خاتم تسخیر اقالیم باصابع
اقتدار ملازمان بادگاه سپهر اشتباه
در آمد سو سطر بر سلطنت اکنون کند
سرافرازی ٥ که سایه بر سرش افکند
خسرو غازی هم در تهنیت تسخیر ملک

الحمد لله که حضرت فعال لما یرید بر وفق
احکام الله اعلم حیث یجعل رسالاته
علم دولت جاودانی سمت آنحضرت را
بطراز اعزاز علوا کبیرا مطرز داشت
ولوای عظمت انتمای ملازمان درگاه
جهان پناه را در هوای اعتلای انا مکنا
له فی الارض بر افراشت واکنون بدولت
خدام آنحضرت ساکنان این مملکت
را عقود احوال بیمن اقبال منتظم است
وثغور امانی بحصول آمال متبسم سو
در ریاض دین ودولت غنچه شادی شکفته
بوستان مملکت را تازه شد از سر نهال ه
هم در تهنیت تسخیر ملک بشارت تسخیر مملکت
که بامداد والله یؤید بنصره من یشاء دست
داده کافه آدمیان بلکه عامه عالمیان را

مسرور ومستبشر ومستظهر گردانید بحمد الله
که تاج وهاج سلطنت بگوهر پر قیمت
وآیه الله الملک زینت گرفت وسریر
خلافت مصیر بفروغ اختر عالی رتبت
والله یؤتی ملکه من یشاء سمت رفعت
پذیرفت سو شکر خدا که گوهر اقبال
ودر فتح ه در پای دولت تو سعادت
نثار کرده ه دولت عنان ملک بدست
تو باز داده ه اقبال بر سمند مراد
سوار کرده در تسخیر ملکی که از دست
رفته وباز بدست در آمده ه
بحمد الله والمنه که دیگر باره آفتاب
جهانتاب دولت وکامکاری باوج
مطالب فرمان روایی رسید وکوکب
علم افروز مکنت وبختیاری باشرفا ت

تهنیت و

عظمت و جهان کشایی از ذروهٔ سلطنت
لامع و ساطع شد بنا شیر صبح نجاح از
مطلع ابتهاج دمید و فوایح روضهٔ
اقبال از گلشن عظمت و اجلال بمشام
عالمیان رسید سو محتاج بود ملک
بشاهنشهی چنین ه آخر مراد ملک
روا کرد کردگار هم در تهنیت تسخیر
ملکی که از دست رفته و باز بدست درآمده
الحمد لله که اسباب جمعیت که سبب رفاهیت
کافهٔ خلایق است و ممکنان از حضرت
ذی الجلال بتضرع و ابتهال مسألت
می نموده اند بتوفیق ازلی دست داد
و بار دیگر عنقای دولت حضرت
سلطنت پناهی ظلال عاطفت بر مفارق
ساکنان این مملکت مبسوط گردانیده

ابواب

ابواب مرحمت از روی فضل و مکرمت
بر وجوه عالمیان بگشاد سو بشکفت
در ریاض امانی گل امان ه رخشان شد
از سپهر امید اختر مراد هم در تهنیت
تسخیر ملکی که از دست رفته و باز بدست درآمده
حقا که با یصال وصول بدار الملک قدیم
و ابلاغ مژدهٔ تسخیر ممالک و تصرف در
اقالیم کافهٔ اعاظم و قاطبهٔ کبرا و اکارم
روی تضرع و ابتهال بسجدات شکر
گذاری بر زمین نیاز نهادند و زبان
حال و مقال باداء وظایف منت و
سپاسداری حضرت باری گشادند
دیگر باره اختر فیروزی از افق کامکاری
تابنده شد و آفتاب اقبال از ذروهٔ
شهریاری و بختیاری درخشنده گشت

صبح فیروزی دمید از مطلع امن و امان ٥
وز نسیم گلشن دولت معطر گشت ملک ٥
در تهنیت فتح و ظفر بر اعدا الحمد لله که عساکر
منصوره بحکم الا ان حزب الله هم الغا
لبون بصرصر قهر کرد استیصال از دود
مان منازعان دولت قاهره بر آورده اند
و بآتش حسام آبدار در مقاتلهٔ اعدای
خاکسار دود انتقام از بسیط زمین
باوج سپهر برین رسانیده امید که هر
لحظه از شاخسار فتح غنچهٔ مرادی دیگر
چهره گشاید و از جویبار ظفر نهال مقصودی
دیگر سرسبزی نماید در تهنیت امارت و حکومت
به بشارت منصب حکومت و امارت
فوایح روح و راحت از مهب شادمانی
وزیده مشام کافهٔ انام را معطر ساخت
ولوامع

ولوامع ارتیاح از مطالع کامرانی
طلوع نموده ساحات قلوب و صفحات
صدور خاص و عام را منور کرده اند
ع جان تازه گشت ازین خبر و دل حیات یافت
در تهنیت صدارت شگفته شد گل دولت به
بوستان صدارت ٥ مه کمال بر آمد ز آسمان
صدارت ٥ شرف انتظام آن جناب در
سلک صدور و مقربان حضرات سلطان
موجب وفود مواد افراح و ظهور
اسباب ارتیاح شد و زمرهٔ هواداران
را از نهال کامرانی میوهٔ حصول آمال
و امانی رسید ع و زین بشارت دیدها
پر نور و دلها شاد گشت در تهنیت وزارت
الحمد لله که زمام حل و عقد امور و
عنان قبض و بسط مصالح جمهور

بکف کفایت و قبضهٔ درایت آنحضرت سپرده
شد و عقل فیاضش بصوب اقلیم کشایی
و ضمیر منیرش بجانب ظلمت زدایی توجه
فرمود چون سریر وزارت بحضرت آصفی
مشرف شد بی شایبهٔ شبهه روزنامچهٔ
اوصاف و احوال ملازمان عتبهٔ علیه
دستور العمل وزرای زمان و دیباچهٔ
دفاتر کبرای عالیشان خواهد گشت

در تهنیت سایر اعمال ملکی

چون منصب فلان بآن
جناب عالی که منبع مکارم و معدن معالیست
مزین و محلی و مشرف و معلی شد مخلصان
قدیم را مواد اعتضاد و اسباب استظهار
تضاعف پذیرفت والحمد لله حمدا
دایما

هم در تهنیت سایر اعمال ملکی

چون
از امداد بخت بلند و اسعاد طالع ارجمند

فلان

و بدین جهت دلهای طبقات آدمیان
بر هواداری ملازمان بحکم علیه متفق
اند و زبانهای طوایف عالمیان در
ثناخوانی منطبق

در تهنیت سایر مناصب

هرچند فرح وصول آنحضرت بدین رتبهٔ
این منصب عالی افراد نوع انسانی
را علی العموم شامل نمی تواند بود
و مسرت آن بکافهٔ انام از خواص و
عوام واصل نمی تواند گشت اما این
کمینه بر حسن اعتقاد دیرینه خود را
بدین بهجت و مسرت مزید اختصاص
می شناسد ع شادکامی هم راهست
مرا بیشترست

در تهنیت رمضان

برکت عبادات ماه صیام و میمنت
طاعات لیالی خجسته فرجامش مزید عزت

واحتشام ورفعت واحترام آن عالی‌مقام
متصل ومقترن باد **هم در تهنیت رمضان**
میامن برکات صایمان رمضان ومواهب
دعوات ایشان بایام واوقات همایون
متواصل باد **در تهنیت عید فطر** قدم عید
فطر که موسم مبراتست وقدم این زمان
سعید که اوان مسراتست بر ملازمان
مملکت پناهی بفیض عنایت حضرت
الهی مبارک باد **در تهنیت عید اضحی**
قدوم رسوم عید اضحی که وقت احرام
مسالک بیت الحرام وزمان اتمام منا
سک کعبه با احترام است بران عالی
جناب مبارک باد **در تهنیت لیلة القدر**
مواکب قدوم لیلة القدر موجب ارتفاع
قدر وسبب انشراح صدر حضرت مخدومی

باد

باد **هم در تهنیت لیلة القدر** میامن لیلة القدر
که بتعریف خیر من الف شهر معروف
وموصوفست بروزگار دولت عالی
حضرت مخدومی مقرون باد **در تهنیت**
فصل ربیع خصاصاً زمان تحویل آفتاب جهان
افروز بحمل که نوروز اهل اسلام است انتقال آفتاب
رفیع بنقطهٔ اعتدال ربیع که موجب
ابتهاج مزاج لطیف وواسطهٔ افراح
ارواح وضیع وشریف است بر جناب
عالی خجسته باد واثار استبشار نوروز
دل افروز وانوار استیفای لذات
ایام عشرت اندوز که سرمایهٔ اوقات
شادمانی وپیرایهٔ بساط نشاط وکامرانی
است بر حضرت عتبهٔ سپهر احترام مبارک
وفرخنده باد **در تهنیت نکاح** جنان

استماع افتاد که جناب مخدومی نص فا
انکحوا ما طاب لکم من النساء را بایمن فال
امتثال نموده اند و مضمون حدیث
تناکحوا توالدوا را باقدام سعادت
استقبال فرموده و لباس استیناس همن
لباس لکم را بطراز متابعت شریعت
مطرز و معزز ساخته و عقد مواصلت
و عهد موانست با خاندان عصمت و
دودمان عفت لازم و واجب شنا
هر آینه این اتصال مبارک و همایون
خواهد بود و از سمت انفصال و وصمت
افتراق محفوظ و مصون هم در تهنیت نکاح
چون مبشران اقبال بشارت دبدبهٔ اجلال
رسانیدند که دو گوهر قیمتی را در سلک
ازدواج انتظام مقرر شده ریاض مسرت

هوادار

هواداران بوسیلهٔ این موانست نضارت
و طراوت از سر گرفت امید که مبارک
و خجسته و همایون و فرخنده باشند
هم در تهنیت نکاح الحمد لله والمنة که
جناب امارت مآبی مخدرات تتق عصمت
و جلال را بموجب فانکحوا در سلک
تزویج شرف انتظام بخشید و سنت
سنیهٔ تناکحوا که واسطة العقد نشاط
و انبساط است مستتبع مزید ابتهاج
و استرواح ساخت امید وارست
که از تاثیر قران این سعدین آثار
سعادت بر صفحات احوال جهانیان
ظهور نماید و از تمهید قواعد جمعیت
جانبین عروس عالم آرای رفاهیت
از پس پردهٔ غیب چهره گشاید در تهنیت

زفاف بحمد الله که سعادت درو فود عشرت
وظهور مسرت معاونت نموده واقبال
در انجاح آمال واسعاد احوال افزوده
بفود وفلاح ویمن ونجاح خورشید سپهر
مجد وجلال با ماه آسمان فضل وافضال
قران کرد و برجیس برج ایالت وسروری
با ناهید حجله کرامت ومهتری مقارن
گشته از اجتماع سعدین جهان بنیل
مرادات متیقن شد واز قران علوبین
زمانه با دراک مرادات جزم فرمود
هم در تهنیت زفاف الحمد لله که دست ارادت
در کردن مرادات حایل شد وفروغ
دولت از طلعت سعادات درخشنده
وتابان گشت یعنی سه برونی که دولت
بروهمند بوده نظرها بسزا وارپیوند بود

ماه کامران وآفتاب کامیاب در برج
معالی اجتماع نمودند وبرجیس عالم
افروز با ناهید جهان آرای در اوج
مکارم قران فرمودند هم در تهنیت زفاف
جون استماع افتاد که باغبان قضا وقدر
برای نضارت حدایق حقایق ومعالی
وطراوت شقایق دقایق معانی گلبن
بوستان ایالت را با نهال گلستان جلالت
پیوند کرد موجب بهجت خاص وعام
وسبب مسرت کافه انام شد سو
ازین شادمانی جهان تازه شده دل
آسوده گشت وروان تازه شد در تهنیت
ولادت درین وقت که بتاثیر اقتران
سعود آسمانی وتایید اتصال نجوم شاد
مانی از برج عزت وجلال اختری طلوع

نمود و از درج سعادت و اقبال گوهری
ظهور فزود صدور مخلصان و قلوب
مختصان را چندان سرور و استبشار
و وثوق و استظهار حاصل شد که تحریر
بنان و تقریر بیان شرح شمه از ان در حیز
عبارت نگنجد امید چنانست که روز
نامچه سعادت از احکام طالع این کوکب
جهانتاب فرخندگی گیرد و جهان پیر
از مقدم این جوانبخت سعادت یاب
رونق جوانی پذیرد هم در تهنیت ولادت
چون بشارت رسید که چمن دولت
مخدومی بنهال برومند و گلشن حشمت
بغنچه دلپسند آراسته شد و ریاحین ریاض
آمال در بساتین جاه و جلال بنسیم عنایت
از مهب مراد وزیدن گرفت و مترصدان

منظر

منظر آمال را از سپهر دولت ستاره مرام
درخشیدن آغاز کرد شعر زین بشارت
جای آن دارد که جان شادی کند ه شکر گوید
از فلک وز بخت آزادی کند هم در تهنیت
ولادت درین زمان مبارک و اوان متبرک
که بشیر بی نظیر این بشارت دلپذیر رسانید
که آن مهر سپهر جاه و جلال را بر آسمان
کمال رخشنده کوکبی طالع گشت و آن
روضه فضل و افضال را بر کنار جویبار
اقبال تازه نهالی جلوه گر شد علم الله که
اصناف اهتزاز متضاعف و انواع استبشار
مترادف گردید امید واثقست که دیده
ارباب مکارم بلمعات جمال آن قرة العین
روشن و سینه اصحاب معالی بنسمات
ریاض طلعت آن ثمرة الفؤاد گلشن گردد

هم در تهنیت ولادت باستماع این خبر فرخنده
اثر که کوکب دولت از آسمان جلالت
روی نمود و مهر سپهر سعادت از افق
ولادت طالع گشت امداد سرور در سمت
ترادف و اعداد بهجت و حبور در صفت
تضاعف دست داد امیدوار است که
لحظه بلحظه اثر طلوع کمالش در تزاید و
اختر لموع جمالش در ترقی و تصاعد باشد
هم در تهنیت ولادت قدوم کوکب عالم افروز
که از افق سعادت بمساعدت دولت
طالع شده و طلوع اختر جهانتابی که
از مطلع اقبال بمظاهرت جاه و جلال
لامع گشته بر حضرت مخدومی مبارک
باد رجا واثق است که آنجناب را هر روز
از مقدمات حشمت و ابهت نتیجه زاید

ودست

و دست عنایت لم یزلی دری از بهجت
و مسرت بر روی ملازمان سده عالی
بگشاید هم در تهنیت ولادت چون معلوم
شد که چهره ایام و لیالی بگوهری که از درج
دولت ظهور کرد و مجلی و صفحه مجد و
معالی باختری که از برج حشمت طالع
شده مزین و محلی گشت رواح ارتیاح
بجان وزید و بشایر فرح و ابتهاج بدل
رسید امید که در ظل ظلیل آنحضرت نیل
مرام و منتهای مراد رسد در تهنیت ولادت
نبات هر گوهر بدیع که از معدن معدلت
ظاهر میشود وسیله از دیاد مواد دولت
و هر اختر رفیع که از افق مکرمت طالع
میگردد واسطه جمعیت اسباب حشمت
یمن بطلوع ناهید عرفه عصمت و ظهور

بلقیس حجلهٔ کرامت مستبشر و مستظهر
باید بود و در فرح و بهجت و نشاط و مسرت
باید افزود **در تهنیت ختنه کردن ه**
چون استماع افتاد که پرتو اهتمام بر سنت
ختان که از کارخانهٔ صبغة الله رنگی تمام
دارد انداخته اند و مجلسی خوش و محفلی
دلکش محتوی بر وفور اسباب بهجت و
منطوی بر ظهور اصناف مسرت مرتب
ساخته رواج مروح نشاط و کامرانی
از ریاض آمال احباب دمید و نفایح گلزار
انبساط و شادمانی بمشام مسرت وجان
نسایم امانی رسید **سو** از نکهت این مژده
زمان گشت معطر **ه** وز پرتو این لمعه زمین
گشت منور **در تهنیت قدوم سلاطین**
هزار شکر که سلطان دلنواز رسید **ه** بباز

کار

کار خدای دل که کار بساز رسید **ه** چون رایات
همایون و اعلام سعادت روزافزون
توجه بمستقر خلافت نموده و مواکب شوکت
و جهان کشایی با مواهب بهجت و فرمان
روایی عزم دار السلطنه فرمود السنهٔ کافهٔ
انام از خواص و عوام باداي وظایف
شکر گذاري و سپاسداري حضرت باری
جاري شد **سو** بر هر که بهجت ز آمدن شاه
کامکار **ه** شکرانه واجبست بروزي هزار بار
در تهنیت قدوم امرا چون بشارت رسانیدند
که مستقر رایات امارت و ایالت و مرکز
اعلام سطوت و جلالت بقدوم شریف
زیب و زینت یافته و وطن معاودت
باترادف سعادت بدین صوب یافته
مبانی سرور و بهجت مشید و ملابس حبور

و مسرت مجدد شد در تهنیت قدوم وزرا و دولت و
سایر ارکان باستماع مراجعت موکب مبارک
ذات متبرک عالیجاه معدلت دستگاه
انواع بهجت در قلوب دعاگویان مخلص
افزوده و اصناف ابتهاج و مسرت هواداران
متخصص را روی نمود بحمد الله که دعای
نیازمندان مستجاب و سبب ظهور این
فتح الباب گشت سو پس فاتحه خواندیم و
باخلاص دمیدیم تا بار دگر روی دلا
رای تو دیدیم در تهنیت قدوم سادات
بحمد الله والمنة که مواهب کلیه از خزاین
غیب روی نمود و میامن لطیفه از مخازن
عالم لاریب چهره گشود اعنی حضرت
نقابت پناهی سیادت دستگاهی در کنف
سلامت و حرز سعادت بعد از حصول
مطالب

مطالب و وصول بامانی و مآرب بمستقر
عزت و مسند حشمت مراجعت فرمودند
سو فیض ازل مصاحب و فضل ابد رفیق و
اقبال هم عنان وی و بخت هم رکاب و
در تهنیت قدوم مشایخ و علما و اهل فضل وصول بشارت
قدوم لازم الاکرام واجب الاعظام حضرت
مخدومی شریعت شعاری فضایل دثاری
که خاصیت معاودت توجه نفس ناطقه
بکالبد عنصری دارد موجب ازدیاد
مواد افراح شد و سماع مژده مقدم
مبارک الآثار متوافر الانوار که صفت
رجوع نیر اعظم به بیت الشرف خویش از و
مستفاد می گردد سبب حصول اسباب
ابتهاج گشت سو از قدوم تو دیده روشن
شد و سینها تازه تر ز گلشن شد در تهنیت

قدوم احباب از استماع بشارت قدوم شریف
مستخبران آثار نوید و مترصدان انوار
خورشید امید را در بزم مسرت وکامرانی
مواد عشرت و شادمانی روی بتضاعف
وتزاید نهاد سو لله الحمد که آن مه زسفر باز
آمد ٭ نور دم از آمدن او بصر باز آمد ٭
از دیده صاحب نظران سوی چمن ٭ لاله و
سنبل او تازه و تر آمد در تهنیت معاودت باز آ
از حج حقا که چون بشارت معاودت آنجناب
از سفر مبارک با حصول مثوبات ومن
دخله کان آمنا واحاط برکات جعل الله
الکعبه البیت الحرام قیاما للناس استماع
افتاد وظیفه حمد و رابته شکر مرتب
و موظف شد و مواد افراح و اسباب
ارتیاح قلوب و ارواح سمت تزاید

وتضاعف

وتضاعف پذیرفت در تهنیت مراجعت از جهاد
قادس مضمار دولت از سفر باز آمد ست
منت ایزد را که با فتح و ظفر باز آمد ست
زهی امداد عواطف الهی و آثار لطایف
نامتناهی که آن عالیجناب شربت وجا
هدوا فی سبیل الله نوشیده وخلعت
جاهد الکفار پوشیده بمستقر دولت
مقارن ظفر و نصرت رجوع فرموده اند
سو شکر خدا را که بکام دل رسیدی ٭ چون
مه تابان بمنزل شرف خویش ٭ کوکبه فتح
و نصرت از چپ و راست ٭ خیل ظفر
صف کشیده از پس و از پیش در تهنیت صحت
بحمد الله که صبح صحت از مطلع سلامت
وافق عافیت روی نمود وصیقل قوت
طبیعی اثر غبار تغیر از مرآت مزاج صافی

صفات زدوده مخلصانرا ازین بشارت
کل کامرانی درچمن شادمانی شکفته شد
و نهال زندکانی در بوستان امال و
امانی سمت برومندی پذیرفت سو شکر خدا
که شربت صحت چشیده باد کر عبندهٔ راحت
رسیده هم در تهنیت صحت الحمد لله که غبار
عارضه که بر چهرهٔ مزاج شریف نشسته بود
بکلی زایل کشته و ذات عالی از مضیق مرض
و محنت بفضای صحرای صحت و عافیت
خرامیده رجا واثقست که مواد سلامت
روز بروز در تزاید باشد هم در تهنیت
صحت الحمد لله والمنة که بر مقتضای اما ما
ینفع الناس فیمکث فی الارض از دار
الشفاء و ننزل من القرآن ما هو شفاء
و رحمة صحت کامل و عافیت شامل روی

نموده

نموده امید که بعد الیوم مواد سلامت
روی بازدیاد نهند و عارضه که بود سبب
دفع درجات و موجب کفارت خطیات
کردد والله رؤف بالعباد در اظهار حزن
و ملال از جهت انحراف مزاج مکتوب الیه
از خبر اندک عارضه که متعرض ذات
ملکی صفات شده نه چندان پریشانی
و غم خاطر نکرانی و الم بدلها عموم خدام
خصوصا این کمینه مستهام راه یافت
که شرح اندکی از ان در حیز بیان توان
آورد سو از عارضه توجه دلها خون شد
و زدیده بشکل قطرها بیرون شد هم
در اظهار حزن و ملال از جهة انحراف مزاج
چون خبر عظیم الاثر تکسر مزاج شریف و
عروض اندک عارضه که واقع بوده

مکتوب الیه

رسیده چندان پریشانی و دل نگرانی بخاطر
اعزه دور نگار راه یافت که شرح شمه از آن
متصورات افهام و تصویرات اقلام صورت
ارتسام پذیرد سو درد دل توجه عزیزان
خون کرده که ساحت نشاطشان و غم افزون
کرد در ترصد و توقع مریض عیادت را
و اظهار ضعف و عجز دیدن وقت که این حقیر را علبه
ضعف بغایت رسیده و سقوط قوت
بنهایت انجامیده که از هستی خود در غلط
افتاده و جانب وقوع عدم را بر تصور
وجود ترجیح نهاده توقع پرسشی از آنحضرت
داشت چون طلوع نیر مراد از افق امید
دست نداد عنان تمالک از قبضهٔ اختیار
بیرون رفته بارسال این کلمات مشوش
اوقات شریف شد بو بیمار پرسشی بکن

ای یار مهربان ه کافتاده ام ز هجر تو بر بستر
هلاک در شکایت مریض از ترک عیادت
احباب دردا که طبیب من بیمار نمی پرسد ه
احوال دل پرخون دلدار نمی پرسد ه
زان مصدر کمال و مورد فضل و افضال
غریب و عجیب نمود که این بیمار را عیادتی
و این دلفگار را عنایتی نفرمودند و
اگر بشرف قدوم مبارک مشرف نساختند
بایستی که بزبان دوستی از دوستان
تحفهٔ سلامی رسانیدی یا رشحات اقلام
را سفیر آن پیغام گردانیدی تا از روی
اخلاص و طریق اختصاص بو پردهٔ
خود نهادمی و ز غمش ه امید خلاصی شدی
از خستگیم در اعتذار مریض کسی را که
بقدم مراسم عیادت اقامت کرده

بارغمی که خاطر ما خسته کرده بوده عیسی دمی
خدا بفرستاد و بر گرفت ۵ کرام ایام که خلاصه
انام‌اند همواره نظر مرحمت شامل احوال
اصاغر داشته بیماران را بدم و قدم نواخته
اند و آنرا از تتمهٔ کمال اخلاق و اوصاف
شناخته و چون حضرت مخدومی بنده نواز
فرموده عیادت را که صورت عبادت دارد
رعایت نموده‌اند میمنت قدوم ایشان واسطه
دفع اسقام و وسیلهٔ رفع اوجاع آلام
گشت هم در اعتذار مریض کسی را که
بقدم مراسم عیادت اقامت کرده
حقا که بقدم شریف و نفس مبارک آنجناب
این کمینه را که شبها برنج بیداری و روزها
با اندوه بیماری گرفتار بود فرجی دست
داد و روحی روی نمود که از هیچ مفرح

مروح

مروح مانند آن وقوع نپذیرد و
بواسطهٔ ظهور صحت و فور راحت تام
گشت و برابطهٔ کمال عافیت جمال کرامت
از وراء استار غیب پدید آمد در اعتذار
مریض کسی را که بقلم مراسم عیادت
اقامت کرده الحمد لله که از میامن
ورود کتاب کریم این رنجور را صحت کامل
و دل مهجور را مسرتی شامل نمود بالفاظ
روح پرور و معانی روح گسترش که لذت
آب زندگانی و راحت عمر جاودانی داشت
جانی تازه و قوتی بی اندازه ظهور فرمود
چگونه شکر این موهبت و عذر این مکرمت
بزبان توان آورد چه سان عهده ثنایش
بیان توان کرد در اعتذار کسی که به
عیادت بیمار نرسیده حقا که بارکان

محبت قدیمی تزلزلی راه نیافته و بنیان
سوابق مودت روی بانهدام ننهاده ترک
عیادت را سبب آن بود که چون خبر رسید
که جزوی مرضی واقع بوده متعاقب آن
مژده دادند که صحت روی نموده نخواست
که مصدع گردد ع خبر ضعف و مژدهٔ صحت
گرنه مقرون بیکدگر بودی ٭ مستمندان درد
هجرانرا ٭ زان خبر جان و تن بفرسودی
هم در اعتذار از کسی که بعیادت بیمار نرسیده
اگر تا غایت بخدمت نیامده سبب آن بوده
که دوستانرا بر بستر مرض دیدن امری در
غایت صعوبت است و کاری در نهایت
کلفت و شدت اگر ازالهٔ امراض و تحمل
اعراض مقدور این بیچاره بودی بدم
و قدم تقصیر ننمودی اما وظیفهٔ اختصاص

در

در خواندن فاتحه بطریق اخلاص مرتب و
مقرر بوده س انکه از عارضهٔ او دل تنگم ریش
است ٭ بارها درد جگر سوز مرا درمان کرده ٭
این زمان بهر عبادت ندهم تصدیعش ٭
که گرانی مدد علت او نتوان کرد در تهنیت
خلاصی از حبس لله الحمد که آن چیز که دل می
طلبد ٭ آمد آخر ز پس پرده تقدیر پدید ٭
بحمد الله که منتظران مطلع امید لا تیأسوا
من روح الله را طلوع اختر مراد و ما النصر
الا من عند الله مبتهج و مسرور ساخت و
مهر منیر فلا کاشف له الا هو پرتو الطاف
ما یفتح الله من رحمة فلا ممسک لها بر ساخت
و بشر المؤمنین انداخت و اختر شادمانی
از مشرق کامرانی طالع شد و برق شاد
کامی از سحاب حصول آمال و امانی لامع

کف ومخدوم بنده نواز از راه اجلال و
اعزاز بر مسند سعادت و دولت نشست باز
هم در تهنیت خلاصی از حبس چون مبشر
اقبال مژده رساند که جناب مخدومی از
مضیق وبال روی بدر وه جاه و جلال
نهاده ودست شادمانی از چهره آمال وچهره
امانی نقاب ارتیاب کشاده ودر ریاض
قلوب دوستان غنچه طرب تبسم آغاز
کرده ودر حدایق صدور هواداران بلبل
نشاط در ترنم آمد سو ازخوشدلی هوای
طرب کرد موج جان ه وز خرمی خنده در
آمد لب امان در تهنیت خلاصی از حبس
الحمد لله که صبح مطلوب از مطلع
امیدواری متبسم است وبلبل مسرت در
گلشن فرح وبهجت مترنم شجره آمال باثمار

دولت

دولت واقبال بارور گشته وروضه امانی
بفوایح روایح سعادت وکامرانی معطر شد
سو بخت رمیده ره بسوی من نهاد باز ه برمن
در سعادت و دولت کشاد باز در تهنیت
منازل نزول آفتاب عالمتاب اعنی ذات با
برکات مخدومی کامیاب به بیت الشرف
که عبارت از منزل اشرف است مبارک و
خجسته باد وتباشیر صبح سعادت درو لامع
ولوامع نور کرامت از اطراف وجوانبش
واضح وساطع سو تا جهان بماند خدایا
این بنا معمور باد ه ساختش چون بیت معمور
از حوادث دور باد هم در تهنیت منازل
حلول حضرت مخدومی در محل منیع ومقر رفیع
سبب ازدیاد دوام سعادت وکرامت وموجب
ارتفاع اعلام ابهت وشهامت خواهد بود

زبان زمانه به تهنیت این مکان عظیم الشان
بدین کلمات ترنم وبدین مقالات تکلم
می نماید سو حریم این حرم پاک همت دار
امان ٥ طرب فزای ودلفروز چون ریاض
جنان ٥ ترا همیشه درین منزل مبارک باد ٥
تن درست ودل پر نشاط وبخت جوان
در تهنیت صلح بحمد الله که مصالحهٔ متضمن
مصالح جمهور انام وموافقتی موافق کام
خواص وعوام وجود گرفت همت درویشان
که شجره ایست بغایت مثمر عاقبت الامر ثمره
داد ودعای پاکیزه دلان که سحابیست ممطر
در آخر کار اثر رحمت ظاهر کرد ابتداء این
مژده دلگشای ونوید راحت فزای سو
جان خرم وتازه گشت ودل شاد ٥ یارب
که همیشه اینچنین باد هم در تهنیت صلح

الحمد

الحمد لله که موادی دولت انتمای والصلح خیر
منظور نظر سعادت اثر شده کثرت بیگانگی
بوحدت آشنایی ویگانگی مبدل گردید
وکثافت مخالفت ومنافات بلطافت
موافقت ومصافات انجامید حالا از
اسباب رفاهیت هر صورتی که در صحیفه
ضمیر ارتسام یابد متصورست وازلوازم
خیر وجمعیت هرچه در خاطر گذرد حصول
معین ومقرر در اعلام صورت مصیبت
بمکتوب الیه ای صبحدم چه شد که گریبان
دریده ٥ وی شب چه حالتست که گیسو بریده ٥
از دیده زمانه دوانست جوی خون ٥ ای
دیده زمانه بگو تا چه دیده ٥ اگرچه آینهٔ
ضمیر منیر ومرآت خاطر خطیر جناب مخدومی
را بغبار اخبار مشوش وزنگار اعلام مصائب

موحشه مکدر کردانیدن حیفی تمام است اما
سو این واقعه نیست که پنهان مانده مخلص سخن
آنکه فلان در فلان وقت بحکم قضای ربانی
و تقدیر سبحانی از مجلس دار الغرور بمحفل
دار السرور انتقال نمود و خطایر قدس
را بر منازل فانیه اختیار فرمود سو نهان شد
روی او از دیده ناکه هزار افسوس افسوس
الله الله جواب از جانب مکتوب الیه
چون خبر رسانیدند که جناب فلان صحیفه
زندگانی طی فرموده و آفتاب حیاتش
بمغرب فوات غروب نموده تأسف هرچه
تمامتر حاصل شد و توزع ضمیر زیادت
از حد تقریر و تحریر دست داد مجموع
اعالی از کوره سینه آه آتشبار بآسمان
رسانیدند و از فواره دیده قطرات

عبرات

عبرات روان گردانیدند عجبست که باین
مصیبت عظمی طبقات آسمان منفطر نگشت ٤
شکافت آسمان و قیامت نشد بدین
و ازین تعزیت کبری قنادیل کواکب متساقط
نشد سو آه این چه حالت حال بود که عالم
خراب شد دلها ز آتش غم و حسرت کباب
شد مخفی نماند که دنیا که سرای فنا و محل
حلول هزار گونه عناست دار اقامت
و مستقر استقامت را نشاید چو هر راحت
او را محنتی در عقب است و هر سرور او
را سوگی متعقب و هلاک مجموع ابنای
عالم بتربیت کل شیء هالک مقرر است
و مسافران منازل این بادیه ها و هم گردار
را بر ممر اینما تکونوا یدرککم الموت راه گذر
بس با حکم محکم ازلی و امر مبرم لم یزلی در

جزع سودی نماید واز فزع بهبودی نمی
گشاید بهرحال بوسایل اصطبار که شرط
ایمان بل شطری از آنست توسل باید
نمود و باحراز جزاء جزیل تعب صبر
جمیل راتحمل باید فرمود س صبوری
ضروریست کین درد را ه بغیر از صبوری
دوایی نباشد ه امید چنانست که مهیمن
متعال از خزانهٔ ولله خزاین السموات
والارض آن نادرهٔ زمانرا که داغ فراق
او دلها کباب و دیدها پرآب کرده خلعت
یا رفعت فاولئک مع الذین انعم الله
علیهم کرامت کند و اخوان مصایب دیده
وقایع کشیده عظم الله اجورهم بوراثت
اعمار معزز و مکرم باشند هم در اعلام
صورت مصیبت بمکتوب الیه

عجب

١٦٦

عجب دردیست جانم را نمیدانم که چون گریم ه
دلا خون شو که تا بر حال خود یک لحظه خون گریم ه
تنم را زخم کاری سینه ام را داغ بی یادی ه
گهی از زخم بیرون گاه از داغ درون گریم ه
اگرچه خبر وحشت انگیز موجب تألم و تحسر
و قصهٔ غصه آمیز سبب تحزن و تحیرست
اما دل مغموم که بصفت القلب یحزن
موسوم و دیدهٔ اشکبار که بسمت العین
تدمع موصوفست قوت اخفا و طاقت
کتمان ندارند حاصل کلام آنکه مهمان جان
عزیز فلان که در مهمانخانهٔ قالب شریفش
نزول فرموده بود درین ایام میل دعوت
سرای والله یدعوا الی دار السلام کرد
س واحسرتا که رشتهٔ دولت گسسته شد ه
پشت امل ز بار مصیبت شکسته شد ه //

جواب از جانب مکتوب الیه حقا که از وقوع
واقعهٔ غم اندوز و حدوث حادثهٔ جگر
سوز دل مجروح نوایب کشیده کو بیان
صبر بدست جزع بر هم دریده و خاطر محزون
مصایب دیده رخت شکیبایی بباد به
رسوایی کشید شعر زین ماتم ار سپهر بقانون
گریستی ° از چشم اختران همه شب خون گریستی °
چون ابر کاشکی همه تن چشم بودمی ° تا من درین
غم از همه افزون گریستی ° پوشیده نماند
که مشرب مسرت دنیی از شوایب آشوب
مضرت صافی نیست و نوش راحت جهان
از نیش خاری نه گل او را خار قرین است
و مل او را خمار در کمین هیچ فردی از افراد
بنی آدم پای بر سریر حیات ننهاد که نه
پهلو بتختهٔ تابوت رسید و هیچ یک

ازجنس

از جنس انس انس بکارخانهٔ دنیی نگرفت
که نه بوحشت آباد قبر گرفتار شد پس
درین واقعهٔ هایله بر مقتضای انه من یتق
و یصبر آتش درون را بآب تحمل تسکین
باید داد و داغ جزع و فزع بر سینهٔ
سوزان نباید نهاد آیینهٔ خاطر انور را
بر امید وعده ان الله یحب الصابرین
بغبار ملال مکدر نباید ساخت و دل
دیده ناک را بسکینات رضا بقضا باید
نواخت شعر دفع تقدیر کی کند تدبیر °
هیچ ره غیر صبر پیش مگیر هم در اعلام صورت
مصیبت بمکتوب الیه ردا که جز دانش و کان
هنر نماند ° شاخ درخت عز و شرف باد
ور نماند ° ای دل فغان بطالع که آرام
جان برفت ° وی دیده خون ببار که نور

بصر نمانده فقیر حقیر در مقام تحیر دایره
ادراک سرگردان و در مجلس تفکر نقطه مثال
پابند احزانست که آیا صورت واقعهٔ
غم اندوز و کیفیت حادثهٔ جگرسوز چه
گونه اعلام نماید و بچه قوت در قید
کتابت آرد مخلص کلام آنکه هودج روح
شریف سلطان در این وقت بجواذب الطاف
جناب الوهیت از شاه راه کل نفس ذائقة
الموت بمحوزهٔ ساکنان صوامع قدسی
و مقصورهٔ متوطنان مجامع اعلی علیین
پیوست شعر سروی بنازکی بود از باغ لطف
رسته ٥ زد سیل قهر موجی کندش ز حریم باغ عشق
زان گم شده ندانم با من نشان که گوید ٥
جایی نرفته کز وی کردن توان سراغش ٥
جواب از جانب مکتوب الیه چون خبر واقعهٔ

هایله و مصیبت شامله که نزدیک و دور در
تاثیر آن برابرند و واصل و مهجور
در تألم با آن مساوی یکی مگر بدین فقیر
مستهام رسید چگونه شرح دهم که سماع
آن کشید صبح از صعوبت این نازله
گریبان دریده و فلک از ضجرت این ماتم
دامن در خون کشیده شعر این چه زخمست
که جز گریه ندارد مرهم ٥ وین چه دردیست
که جز ناله ندارد درمان ٥ مخفی نباشد که
دار دنیا محل حوادث و مکان صوارف
است و ساحت اینجهان عرصه گاه نوایب
و مضار و وقایع و مخاوف در وفنای
هر مخلوقی از قبیل واجباتست و بقای
هر موجودی از مقولهٔ ممتنعاتست که هر ممکن
الوجود که سر از دریچهٔ حدوث بیرون

آرد سر انجام پایمال فوات خواهد شد و
هر محدث بالذات که پای در بقعهٔ امکان
نهد عاقبت الامر سر بکتم عدم فرو خواهد
برد پس درین نوع قضایا دست بجادهٔ
فتراک رضا بقضا باید زد و پای امید در
رکاب و لئن صبرتم فهو خیر الصابرین باید
آورد چه بار قدر همه را کشیدنیست و شربت
اجل همه را چشیدنی سو آفریده چه کند که
نکشد بار قضا ٭ کآفرینش همه در بند قدر
محبوس شد هم در اعلام صورت مصیبت به
مکتوب الیه یا کی زمانه داغ غم بر جگر نهد ٭ یک
داغ نیک ناشده داغی دگر نهد ٭ هر داغ
کاو رو چه قدری رو به بهتری ٭ آن داغ را
گذارد و داغ بتر نهد ٭ اگرچه خبر موحش
موم خاطر و حکایت مشوش موجع ضمایر

است

است اما از اظهار این صورت و اخبار
این معنی چاره نیست حاصل سخن آنکه در این
ولا سروش عالم غیبی و منادی عرصهٔ
لاریبی ندای ارجعی الی ربک بگوش
هوش فلان رسانید و خطاب مستطاب
وادخلی جنتی از فضای ساحت رب
الارباب بسمع آن مجمع افاضل
و اعالی رسید سو از دیده رفت و
داغ نو یادگار ماند ٭ صد حسرتم به سینه
امیدوار ماند ٭ آنکس که بود آرزوی جان
من برفت ٭ این جان زار مانده ندانم
بکار ماند جواب از جانب مکتوب الیه
حقا که دلم غم اندوز و چون برین مصیبت
جگرسوز وقوف افتاد آتش ضجرت در
کانون سینه ملتهب و آب حسرت از

فواره دیده منسکب گشت ** دریغا که باغ بهار
جوانی ° فرو ریخت از تند باد خزانی ° دریغ
آن مه سرو بالا که او را ° ز بالا افتاد این بلا
ناگهانی ° ترا باید ای گل بصد پاره کردن °
کنون گر کشایی لب شادمانی ° بصایر
ارباب تحقیق بمعاینه این صورت ناظر
و ضمایر اصحاب تدقیق بملاحظه این معنی
حاضر هست که هیچ دوحه در بهار عمر طراوت
نیافته بود که نه حریف خریف اجل آنرا
پژمرده کرده اند و هیچ کسوت در کارگاه
حدوث یافته نشود که نه دست حدثان
ایام آنرا بفرسایند پس درین واقعه
عظمی که موجب طامه کبری است زمام
اختیار بقبضه یفعل الله ما یشاء باید
سپرد و عنان امور بدست تصرف و حکم

ما یرید باید داد و بحبل المتین صبر و تحمل
بر وعده ان الله یحب الصابرین مستمسک
باید بود و صدای عظمت انتمای لا راد
لقضائه و لا معقب لحکمه بسمع رضا باید
شنود ** سر چون و چگونه را بگذار ° الرضا
بالقضاست جاده کار ** در اعلام صورت
مصیبت بمکتوب الیه کارم از دست رفت و
دست از کار ° دیده بی نور مانده و دل بی یار °
دلفگارم چرا نگریم خون ° درد مندم چرا
ننالم زار ° اعلام صورتی که بضیق صدری
نتیجه اوست و اخبار حکایتی که و لا ینطلق
لسانی متفرع بر وجه وجه بعرصه وقوع
توان رسید محصل کلام آنکه شجره زندگانی
فلان که از فیض سرچشمه زندگانی تازه
و شاداب بود از عواصف اجل صفت

فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت و فضای
سینه سوختگان آتش حرمان از سموم هموم
هجران صفت ماتذر من شی اتت علیه الا
جعلته کالرمیم پذیرفت انا لله و انا الیه
راجعون جواب از جانب مکتوب الیه
چون خبر رسید که خورشید سپهر کامکاری
بجانب مغرب افول توجه نمود و اختر موج
بود کوادی از سمت الراس زندگانی
میل بزوال فرمود نم چندان تأسف و
تحسر دست داد که زبان وصف آن نتواند
گفت و بنان قلم شرح آن تواند داد دریغ
ازان ذات ملکی صفات که اجل ناگهان
سیل فنا خانه او را زود ویران کرده و
افسوس ازان جوهر قدسی سمات
که به و رشک بر چرخ کبود بود و در

زیر

زیر خاک پنهان کرده اگرچه درین مصیبت
شرربزان در کانون هر دلی ملتهب است
و قطرات بگلشن راحت و سلوت منتقل
شده و بوطن اصلی و مسکن حقیقی که دار
القرار است رحلت نموده از خوابگهی
بخوابگهی بگاهی و زغمکده بزم شاهی
رفت اطفاء نایره احزان می توان کرد و چرا
جان پرسوز را تسکین می توان داد
چو جان پاک واصل شد جز آنان جز فریاد
کرد و افغان هم در اعلام مصیبت به
مکتوب الیه ای سپهر اتحاد یادم سوختی
زانم دیدی و زارم سوختی لاله روی
راز من کردی جدا دل بداغش لاله
وارم سوختی چگویم و چه نویسم که حکایت
واقعه غم اندوز و حادثه جگرسوز خاطر

حزین را بنوعی متفرق گردانیده و ضمیر
کثیر را بروجهی متوزع ساخته که نه زبان
بر ضبط ترتیب کلمات قادر است و نه
بنان بر نقش ترکیب حروف توانا محصل
سخن آنکه بحسب تقدیر ملک قدیر بنا بر
حکم والی الله المصیر درین اوقات جناب
فلانی سو روی دل در حدیقهٔ جنان کرده
آشیان در ریاض رضوان کرده دوستان
را در درد فرقت خویش خانهٔ صبر و هوش
ویران کرد جواب از جانب مکتوب الیه
نامهٔ مطلع او شرح غم و محنت جان نامه
مقطع او رنج دل و سوز روان از ایراد
فلان رسید چون بر مضمونش اطلاع
افتاد حالتی دست داد که نزدیک شد
که عدم را بر وجود ترجیح نهد و محنت

ممات

ممات را بر راحت جان اختیار کند سو
وه که کحل روشنی در چشم عالم بین نماند
برگ عیش و شادمانی در دل غمگین نماند
بر ضمیر منیر مخفی نباشد که در کارخانهٔ
کون و فساد بحکم محکمهٔ ان ربک لبالمرصاد
هیچ آدمی را از تجرع کاسات مرارات
قطع امل و تحمل شرارات جراحات
نیران اجل چاره نیست نحن قدرنا
بینکم الموت بر چهرهٔ ادانی و اقاصی کشیده
اند و غبار اذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ساعة و لا یستقدمون بر مفارق اسافل
و اعالی پاشیده پس در هر مصیبتی که پیش
آید و در واقعه که روی نماید تشبث باذیال
اصطبار که عروهٔ وثقی کبار و احرار است انسب
مستحسنان طریق باید دانست و رضا بقضا

برهم ربانی و امر محکم سبحانی که از سمت تبدیل
و صفت تغییر منزه و معراست از امارات
توفیق باید شمرد سو جون جنین واقعهٔ
رفت ز تاثیر قضاء جاره کار رضینا بقضاء
الله است هم در صورت مصیبت
مکتوب الیه ایا قلم شکایت کردون دون
کنند یا خود حدیث گریه و سوز درون
کنند اگرچه نه قلم زبانرا قوت تقریرست
و نه زبان قلم را طاقت تحریر اما اعلام
صورت واقعه ضرورتست مخلص سخن
آنکه اختر سپهر معالی از اوج اقبال بنقطهٔ
هبوط ارتحال انتقال نمود و کوکب فلک
سعادت از ذروهٔ جلال بحضیض وبال
نزول فرمود یعنی جناب فلان بحکم
قضاء الله ولا راد لقضائه ولا معقب لحکمه

سو دنی بهشت و رحمت پروردگار یافت
با ساکنان عالم علوی قرار یافت جواب
از جانب مکتوب الیه جون خبر
رسانیدند که آن شمع جمع اعالی بتندباد
اجل منطفی شد جراغ خاطر دوستداران
بی نور ماند و جون معلوم شد که آن
گنج جواهر واهر معالی بزیر خاک
فوات مختفی گشت باغ دل هواداران
از نضارت بهار سرور محروم و مهجور
ماند هم را آب تحسر از دیدهٔ غمدیده
منسکب است و آتش تاسف در کانون
سینهٔ محنت کشیده ملتهب هرچند در
وقوع جنین واقعهٔ تحمل صبر نمودن
از قبیل محالاتست و بحدوث این نوع
حادثه ادعی تکلف شکیبایی فرمودن

از مقوله مستحیلات اما چون بنیاد کاخ
خانه کون و فساد بر فوات و ولاد نهاده
اند و کوشش بنده را در فوت و بقا و
کی و کجا دخل نداده اند و ما تدری
نفس بای ارض تموت هیچکس در ولایت
خلقت خلعت حیات جاودانی نپوشیده
و در حدود حدوث شربت بقا بی شوب
فنا ننوشیده پس بعالم عقل که سرحد
مملکت انسانیست رجوع باید نمود و
بگوش هوش این ندا از سروش عالم
غیب استماع باید فرمود که الا له الحکم و
الیه ترجعون سو آنکس که اولش عدم و
آخرش فناست ه در حق او کان ثبات
و بقا خطاست هم در صورت مصیبت به
مکتوب الیه رسد بانگ از ین طارم زرنگار ه

که

که سختست داغ جدایی زیاده قصه جگر
سوز و خبر غم اندوز فلان بوسیله
کدام عبارت و ذریعه کدام استعارت
شرح توان داد حاصل کلام آنکه حکم و کل
شی غایة دست تصرف هادم اللذات
قواعد حیاتش را منهدم کرده اند و صبر
و سکون یاران مخلص و هواداران
متخصص او را بکلی منعدم ساخت مرغ
جانش قفس تن را شکسته بر کنگره قصر
ارجعی الی ربک نشست و شهباز روحش
از آشیان فنا پرواز نموده بذروه بقا
پیوست سو زجان هر که جنبد در بن
دست ه بتسکین مرکش بود باز گشت ه
بدین دایره هر که پا در نهد ه چو دورش
با آخر رسد سر نهد جواب از جانب مکتوب الیه



چون استماع افتاد که سریر ایالت و مسند
جلالت از ذات ملک صفات فلان
خالی مانده و سفینهٔ حیاتش بگرداب
اجل موعود غرقه شده نه چندان ملال
و کلال بدل حزین و جان غمگین رسید
که قلم زبان و زبان قلم از عهدهٔ تقریر
و تحریر آن بیرون تواند آمد پوشیده
نماند که دنیا منزلیست که خیر او بشر
مختلط و نفع او بضرر ممتزج مسرت با
هر عشرتی غمی و با هر سیلتی ماتمی
قرین دارد و رقم خلود بر صحیفهٔ
حال مخلوق نکشیده اند و طغرای بقا بر
نام هیچ ممکن الوجود مرقوم نساخته
اند پس در مثل این واقعه طریقهٔ رضا
و تسلیم و وثوق رجا بکرم عمیم حضرت

کریم

کریم مرعی باید داشت و رایت تفویض
امور در ساحت توجه حضرت علیم بذات
الصدور باید افراشت تم در صورت
مصیبت مکتوب الیه قصهٔ واقعهٔ هایله و غصهٔ
حادثهٔ مشکله بوسیلهٔ کدام عبارت و
ذریعهٔ کدام استعارت شرح توان داد
مخلص کلام آنکه درین اوقات بحکم خالق
الموت والحیوة انفاس معدودهٔ عمر
جناب فلان با نقضا رسید و گوش هو
شش از داعیهٔ اجل ندای یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة بشنید و داغ حرمان بر جان پیر
و جوان نهاده نیل دریغ بر چهرهٔ آشنا
و بیگانه کشید سو نهال طلعت آن سرو
گلعذار دریغ ه چه یک دریغ که مردم مزا

باد دریغ جواب از جانب مکتوب الیه
حقا که از واقعهٔ مشکله و حادثهٔ هایله
ملال و وفود غموم و احزان بر ضمایر
خلایق استیلا یافته و نیران اسف تا
اوج سپهر اعظم استعلا پذیرفت
جهان از حدوث این حادثهٔ کبری
صورت پذیر خرابی شد و عالم از
وقوع این واقعهٔ عظمی روی بویرانی
نهاد اقاصی و ادانی درین ماتم سهیم اند
و خواص و عام درین تعزیت شریک
پوشیده نماند که فرمان لازم الاذعان
پادشاهی و سنت نافذه حضرت الهی
و لن تجد لسنة الله تبدیلا از ابتدای
فطرت جهان تا انقضای دوران بران
نهج بوده و خواهد بود که در بسیط خضرا

وبساط

وبساط عرصهٔ غبرا گلبرگ راحتی بی خار
جراحتی بر نیاید و لالهٔ شکفته بی داغ
نهفته روی ننماید گلستان مسرتی بی
ذبول مضرتی بنظر مشاهده در نیاید
و نوبهار حیاتی بی خزان مماتی نباشد
پس چون صدای ندای ارجعی الی
ربک بگوش هوش وی رسانند بنی
نوع او را از اطاعت انا لله و انا الیه
راجعون چاره نبود و چون قلم عدم
در جریدهٔ وجود آفریده کشند
غیر رضا و تسلیم فایده ندهد سو
چکند بنده که گردن ننهد فرمان را چکند
گوی که فرمان نبرد چوگان را هم درصورت
مصیبت بمکتوب الیه ه عیدا که آن
همراه چه افتاده که ناگه دوستانرا زار بگذاشت

درین پیرانه سر ما را چو طفلان ٥ یتیم و
عاجز و بی یار بگذاشت ٥ اعلام رای
عالی آنکه الحکم و لکل اجل کتاب روز
نامچهٔ حیات فلان بانجام رسید و از
دست ساقی قل یتوفیکم الموت الذی و
کل بکم شربت ممات چشید از محنت آباد
دنی غدار بمسرت سرای دار القرار
رحلت نمود و از ادنی منازل خاک بر اعلی
مصاعد افلاک ترقی و تصاعد فرمود
آتش فراق در خرمن صبر همنشینان زد
و خاک حسرت بر فرق یاران و هواداران
ریخت سو رفت و نقش رخ او در دل
غمناک بماند ٥ سینه سوخته از تیغ غمش
چاک بماند جواب از جانب مکتوب الیه
آه ازین درد که دلهای غم انجام بسوخت ٥

آه ازین شعله که هم پخته و هم خام بسوخت
درین وقت از واقعهٔ جان سوز و
مصیبت غم اندوز فلان رسید که سو
دلها همه خون و چشمها جیحون شد ٥ دریغ
ازان مهر سپهر معالی که بمغرب فنا ٥
متواری گشت و افسوس ازان ماه
فلک مکارم که از اوج ذروهٔ جلال در
تنگنای حضیض وبال افتاد قلوب
اقاصی و ادانی شمع وار در لگن حسرت
برافروخته شد و صدور اعالی و اذناب
معالی بشرر قلق و اضطراب سوخته
گشت سو گر خون خوریم جمله ازین قصه در
خور است ٥ ور جان دهیم جمله درین تعزیت
رواست ٥ تنها همین نه سینهٔ ما سوخت
از غمش ٥ در دهر که بنگری همین داغ

مبتلاست در اعتذار از ترک تعزیت

شرمنده ام از آنکه درین تعزیت مرا ٥
فرصت نشد که خدمت آن آستان کنم ٥
اما بعد رخواهی آن شعلهای آه ٥ قندیل
کلفت وار جانب قبرش روان کنم ٥ بی تکلف
سزاوار آن بود که درین واقعهٔ دلسوز
وحادثهٔ غم اندوز احرام خدمت بسته
در صف ملازمان التزام ادای شرایط
تعزیت نمودی بلکه بر همه در اظهار نالهای
درد آمیز و ندبهای سوز انگیز مقدم
بودی اما موانع روزگار حاجز این
آرزو و حایل این امنیت گشت امید
وارست که بعد الیوم ٥ گر جان برون
بریم ازین ورطهٔ مخوف ٥ آییم و پیش
تربت او جان فشان کنیم در جواب آن

از

از عهدهٔ انواع دلنوازی و اصناف چاره
سازی که نسبت باین سوخته آتش مصیبت
و گداختهٔ شعلهٔ فرقت از روی عنایت
و راه عاطفت سمت ظهور یافته کدام
زبان بیرون تواند آمد و چه عبارت
تقصی تواند نمود ٥ آنچنان غم که داشت
خاطر من ٥ اینچنین غمگساری بایست ٥ اگر
درین وهلهٔ هایله که دل پر ملال افغان
یا اسفی بر کشیده بود و دیدهٔ جان با کلال
بمرتبهٔ وابیضت عیناه من الحزن رسیده
آن نوع مراسم راحت جراحت این
مصیبت رسیده محنت کشیده نشدی
مواد سینهٔ بی آرام تا ساعت قیام مضمحل
نگشتی ٥ فتاده بودم از آسیب غم به بستر
مرگ ٥ رسید خط تو و زنو مرا حیاتی داد ٥

خاتمه در عنوانات متنوعه سلاطین

جناب پادشاه جهان پناه بموقف عرض رسانند
نواب کامیاب حضرت اعلی بذروهٔ عرض
رسانند نواب کامیاب حضرت خاقانی
سلیمان مکانی بعز عرض رسانند نوع دیگر
ظلال سلطنت حضرت اعلی بر مفارق
عالمیان پاینده باد اسباب عظمت و ابهت
حضرت جمشید مکانی روز بروز در تزاید
باد ظل عنایت و عاطفت حضرت خاقانی
ابداً الخلد باد نوع دیگر نواب حضرت
شاهزادهٔ جهانیان بعز عرض رسانند
نواب حضرت شاهزادهٔ کیوان رفعت
بذروهٔ عرض رسانند نواب حضرت
شاهزادهٔ جم شوکت بموقف عرض رسانند
نوع دیگر میامن توفیقات سبحانی بایام

دولت

دولت حضرت شاهزادهٔ عالمیان مقارن
باد آفتاب سلطنت حضرت شاهزادهٔ
ناهید بهجت از افق معدلت و کامکاری
تابنده باد سایهٔ رافت و عاطفت حضرت
شاهزادهٔ خورشید شوکت بر مفارق
کافهٔ انام پاینده باد خواتین ملوک
نواب حضرت علیا بعز عرض رسانند
نواب حضرت ملکهٔ سلطنت پناه بذروه
عرض رسانند نواب حضرت ملکهٔ عفت
پناه بموقف عرض رسانند نوعی دیگر
عرصهٔ ممالک بیمن عنایت حضرت سلطنت
پناه عفت دستگاه مزین و محلی باد
سایهٔ چتر عرش سای حضرت ملکهٔ کبری
پناه طوایف عالم باد رایات سعادت
آیات حضرت ملکهٔ سلطنت پناه بطراز

اعزاز مطرز باد **امرا** خدام حضرت امارت
پناهی بعز عرض رسانند بندکان
عالیجناب امارت دستگاهی بموقف عرض
رسانند ملازمان جناب امارت مآبی
بعز عرض رسانند **نوعی دیکر** امداد ارتفاع
بروزکار دولت عالیجاه امارت پناه
متوالی و متواتر باد انوار جاه و جلال
عالیجناب امارت مآب از افق عنایت
حضرت ذی الجلال عز شانه لامع و لایح باد
ایالت معالی و مکارم جناب امارت
مآبی بر کافه انام واضح باد **نوعی دیکر**
شرف از مطالعه خدام حضرت امارت
پناهی خواهد یافت شرف از مطالعه
عالیجناب امارت دستگاهی خواهد یافت
شرف از مطالعه جناب امارت مآبی

خواهد یافت **نوعی دیکر** بعز مطالعه
حضرت امارت پناهی معزز باد و بشرف
مطالعه عالیجناب امارت دستگاهی
مشرف باد بعین عواطف جناب امارت
مآبی ملحوظ باد **صدور** خدام حضرت
صدارت پناهی بموقف عرض رسانند
بندکان عالیجاه صدارت دستگاهی
بعز عرض رسانند ملازمان جناب
صدارت مآبی بعز عرض رسانند **نوع
دیکر** اشعه آیات مجد و کرامت حضرت
صدارت پناهی از مطالع اقبال طالع
باد تعاقب امداد جاه و جلال عالیجناب
صدارت دستگاهی ابدا مترادف و
متوالی باد ظلال نوال رافت جناب
صدارت مآبی بر مفارق اعالی ممدود

باد نوعی دیگر شرف از مطالعهٔ حضرت صدارت
پناهی خواهد یافت شرف از مطالعهٔ عالی
جناب صدارت دستگاهی خواهد یافت
شرف از مطالعهٔ جناب صدارت مآبی
خواهد یافت نوعی دیگر بعز مطالعهٔ حضرت
صدارت پناهی معزز باد بشرف مطالعهٔ
عالیجناب صدارت دستگاهی مشرف باد
بعین عواطف جناب صدارت مآبی منظور
باد وزرا خدام حضرت وزارت پناهی
بموقف عرض رسانند بندگان عالیجناب
وزارت دستگاهی بعز عرض رسانند ملازمان
جناب وزارت مآبی بعرض رسانند
نوعی دیگر ظلال حسن عاطفت حضرت وزارت
پناهی بر مفارق کافهٔ برایا مخلد باد ه
مرادات کلیه عالیجناب وزارت دستگاهی

بشرف

بشرف حصول موصول باد ذات ملکی
صفات جناب وزارت مآبی از شوایب
حوادث آفات محروس باد نوعی دیگر
شرف از مطالعهٔ حضرت وزارت پناهی
خواهد یافت شرف از مطالعهٔ حضرت
وزارت دستگاهی خواهد یافت شرف
از مطالعهٔ جناب وزارت مآبی خواهد
یافت نوعی دیگر بعز مطالعهٔ حضرت
وزارت پناهی معزز باد بشرف مطالعهٔ
عالیجناب وزارت دستگاهی مشرف باد
بنور ملاحظهٔ جناب وزارت مآبی
منور باد سادات خدام حضرت نقابت
پناهی بموقف عرض رسانند بندگان
عالیجناب نجابت دستگاهی بعز عرض
رسانند ملازمان جناب سیادت مآبی

بعرض رسانند نوعی دیگر سریر نقابت بذات
ملک صفات حضرت سیادت پناهی مزین
ومحلی باد بتمهید قواعد سیادت بیمن
التفات عالیجناب نقابت دستگاهی مقرون
باد ذات اشرف جناب سیادت مآبی
از جمیع آفات محروس باد نوعی دیگر
شرف از مطالعهٔ حضرت نقابت پناهی
خواهد یافت شرف از مطالعهٔ عالیجناب
نجابت دستگاهی خواهد یافت شرف از
مطالعهٔ جناب سیادت مآبی خواهد یافت
نوعی دیگر بعز مطالعهٔ حضرت نقابت پناهی
معزز باد بشرف مطالعهٔ عالیجناب نجابت
دستگاهی مشرف باد بعین عواطف جناب
سیادت مآبی ملحوظ باد مشایخ خدام
حضرت حقایق پناهی بموقف عرض رسانند

بندگان

بندگان عالیجناب هدایت دستگاهی بعز
عرض رسانند ملازمان جناب ارشاد
مآبی بعرض رسانند نوعی دیگر میامن
اوقات شریفه حضرت حقایق پناهی
بروزگار طوایف انام واصل باد ذات
ملکی صفات عالیجناب هدایت دستگاهی
چون عقول مجرده از حدوث عوارض
در امان باد فواید انفاس متبرکهٔ جناب
ارشاد مآبی سبب استرواح قلوب طالبان
مناهج طریقت باد نوعی دیگر شرف از
مطالعهٔ حضرت حقایق پناهی خواهد
یافت شرف از مطالعهٔ عالیجناب هدایت
دستگاهی خواهد یافت شرف از مطالعهٔ
جناب ارشاد مآبی خواهد یافت نوعی
دیگر بعز مطالعهٔ حضرت حقایق پناهی

معزز باد بشرف مطالعهٔ عالیجناب هدایت
دستگاهی مشرف باد به پرتو مطالعهٔ جناب
ارشاد مآبی منور باد علما خدام حضرت
فضایل پناهی بموقف عرض رسانند
بندگان عالیجناب فضایل دستگاهی
بعز عرض رسانند ملازمان جناب
فضایل مآبی بعرض رسانند نوعی دیگر
شرایف اوقات حضرت فضایل پناهی
بافادت حقایق مصروف باد ذات
عالیجناب فضایل دستگاهی مربی علما
ومقوی عظما باد افادات معالی آیات
جناب فضایل مآبی همواره خجسته و
همایون باد نوعی دیگر شرف از مطالعهٔ
حضرت فضایل پناهی خواهد یافت
شرف از مطالعهٔ عالیجناب فضایل

دستگاهی

دستگاهی خواهد یافت شرف از
مطالعهٔ جناب فضایل مآبی خواهد
یافت نوعی دیگر بعز مطالعهٔ حضرت
فضایل پناهی معزز باد بشرف مطالعهٔ
عالیجناب فضایل دستگاهی مشرف
باد به پرتو مطالعهٔ جناب فضایل
مآبی منور باد قضاة خدام حضرت
اقضی القضاتی بموقف عرض رسانند
بندگان عالیجناب شریعت دستگاهی
بعز عرض رسانند ملازمان جناب
شریعت مآبی بعرض رسانند نوعی دیگر
محکمهٔ احکام شریعت عز از برکات ذات
حضرت اقضی القضاتی مستقر کرامت
باد تاسیس قواعد دین باهتمام
بندگان محکمهٔ عالیجناب شریعت پناهی





منوط باد رعایت کافه انام بحسن اهتمام
جناب شریعت مآبی مربوط باد نوعی
دیگر شرف از مطالعه حضرت شریعت
پناهی اقضی القضاتی خواهد یافت شرف
از مطالعه عالیجناب شریعت پناهی خواهد
یافت شرف از مطالعه جناب شریعت
مآبی خواهد یافت نوعی دیگر بعز مطالعه
عالیجناب شریعت پناهی اقضی القضاتی
مقرون باد بشرف مطالعه عالیجناب
شریعت دستگاهی مشرف باد بپرتو
مطالعه جناب شریعت مآبی منور
باد حکما خدام حضرت حکمت پناهی
بموقف عرض رسانند بندگان عالیجناب
حکمت شعاری بعز عرض رسانند ملازمان
جناب حکمت دثاری بعرض رسانند نوعی

دیگر

دیگر امداد فیض قدسی بذات بابرکات
حضرت حکمت پناهی متوالی باد صفحه
صدر عالیجناب حکمت شعاری باثار
افاضات نفوس مطهره مزین باد
انفاس مسیح الخاصیه جناب حکمت دثار
قانون شفای امراض قلوب و ارواح باد
نوعی دیگر شرف از مطالعه حضرت حکمت
پناهی خواهد یافت شرف از مطالعه
عالیجناب حکمت شعاری خواهد یافت
شرف از مطالعه جناب حکمت مآبی
خواهد یافت نوعی دیگر بعز مطالعه حضرت
حکمت پناهی معزز باد بشرف مطالعه
عالیجناب حکمت شعاری مشرف باد به
پرتو مطالعه جناب حکمت مآبی منور
باد منجمین خدام حضرت افضل المنجمین

بموقف عرض رسانند بندگان عالیجناب
زبدة المنجمین بعرض رسانند ملازمان
جناب قدوة المنجمین بعرض رسانند
نوعی دیگر رایحهٔ تعظیم حضرت افضل المنجمین
مشام تقویم احتشام مزین باد صفحهٔ
تکریم عالیجناب زبدة المنجمین باحکام
دلایل احترام محلی باد آثار سعود فلکیه
قرین ایام جناب قدوة المنجمین باد نوع
دیگر شرف از مطالعهٔ حضرت افضل
المنجمین خواهد یافت شرف از مطالعهٔ
عالیجناب زبدة المنجمین خواهد یافت
شرف از مطالعهٔ جناب قدوة المنجمین
خواهد یافت نوعی دیگر بعز مطالعهٔ
حضرت افضل المنجمین معزز باد بشرف
مطالعهٔ عالیجناب زبدة المنجمین مشرف باد

بپرتو

بپرتو مطالعهٔ جناب قدوة المنجمین منور
باد شعرا خدام حضرت فصاحت
شعاری بموقف عرض رسانند بندگان
عالیجناب فصاحت دثاری بعز عرض
رسانند ملازمان جناب فصاحت
انتساب بعرض رسانند نوعی دیگر
عرایس ابکار حضرت فصاحت شعاری
زیب نگارخانهٔ اشعار باد طبع گوهر
فشان عالیجناب فصاحت دثاری مخزن
اسرار الهی باد طبع دلارای جناب
فصاحت مآبی را مواد صور سخن پردازی
حاصل باد نوعی دیگر شرف از مطالعهٔ
حضرت فصاحت شعاری خواهد یافت
شرف از مطالعهٔ عالیجناب بلاغت
دثاری خواهد یافت شرف از مطالعهٔ



حضرت فصاحت مآبی خواهد یافت نوع
دیگر بعز مطالعهٔ حضرت فصاحت
شعاری عز [illegible] باد بشرف مطالعهٔ عالی
جناب فصاحت دثاری مشرف باد
به پرتو مطالعهٔ جناب فصاحت مآبی
منور باد عوام الناس جوامع امور [illegible] و موفور
مرام صاحب اعظم ساخته باد ابواب
حصول مطالب فلان بر مقتضی ارادت
افراخته باد آثار حفظ الهی برونق کار
فلان متقارن باد تواتر اسباب شاد
مانی بجناب دولتمآبی علی الدوام باد
ابواب حصول بر جناب فلان مفتوح
باد وسایل حصول آمال فلان مهیا باد
[illegible] فلان باکتساب اسباب جمع
مصروف باد صدمات صفات فلان با